

ماهنامه فرهنگ اجتماعی جوانان ایران ۳۵
شماره ۳۵ / پیاپی ۳۹۲ / خردادماه ۱۳۸۷ / قیمت ۴۰۰ تومان

شاهد

جوان

نگاهی به حضور شصت ساله ایران در المپیک

مردها و مدال‌ها

پاوره‌نه در بهشت

نگاهی متفاوت به دغدغه‌های مذهبی

رستگاری بیرون از بهشت

سردشت؛ شهری که باید دید

سبز تا همیشه

سربال شهریار شرح شیدایی و شاعرانگی شهریار است

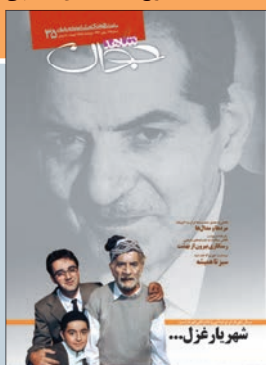
شهریار غزل...





خدایا!
پستی دنیا و ناپایداری روزگار
را همیشه در نظرم جلوه‌گر ساز
تا فریب زرق و برق عالم خاکی
مرا از یاد تو دور نکند.

شهید چمران



جوان

ماهنامه فرهنگی و اجتماعی
شماره ۲۵، خردادماه ۸۷

قیمت: ۴۰۰ تومان

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: دکتر حسین دهقان
سرمدبیر: دکتر عباس خامه یار
جانشین سرمدبیر: محمدعلی فقیه

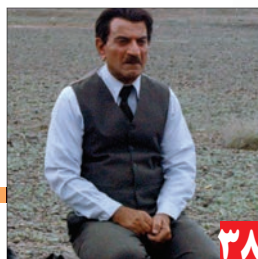
دبیر تحریریه: آمنه آدینه
مدیر داخلی: نسترن زلفخانی
ویراستار: آرزو انواری
مدیر هنری: علیرضا ذاکری
صفحه آرا و گرافیکست: مجید کاظمی
ناظر فنی چاپ: محمد رضا قادری
حروفچین: ویدا امیدی
امور فنی: آتلیه شاهد
تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶
تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۹۲۴۹

ناشر: انتشارات شاهد
تهران - خیابان طالقانی - خیابان ملک الشعرا
بهار شمالی - شماره ۳
تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷
آدرس الکترونیکی: Email: javan@shahedmag.com
صندوق پستی: تهران ۱۵۷۱۵/۱۹۴

چاپ: چاپخانه بلاغ
خیابان شریعتی - بالاتر از حسینیه ارشاد -
کوچه بهشت آسا
توزیع: مؤسسه فرهنگی هنری شاهد
تلفن: ۸۸۸۲۹۵۲۳

* شاهد جوان برای جوانان ۱۷ تا ۲۵ سال
منتشر می شود.
* مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده
آزاد است

- حرف اول: ۴ / ما دفاع کردیم
یادداشت: ۵ / می رویم تا آینده بماند
خبرها و نظرها: ۶ / امانتداران زمین کجایند
از زندگی: ۷ / نانش دهید و ایمانش را نپرسید
رو به رو: ۹ / جغرافیای سینه های پر از راز
برداشت آزاد: ۱۱ / وقتی تاریخ تحریف می شود
اقتصاد: ۱۲ / قرارگاهی برای مهربانی
اجتماع: ۱۴ / پول های مصرف شده در راه واحدهای بی مصرف
آستانه: ۱۶ / خرید در دهکده جهانی
نگارخانه: ۱۸ / بیا اسیر رنگ نشی
سیاست: ۲۰ / نمایش لباس های اسلامی برای جوانان
بین الملل: ۲۲ / حکایت های یک راه طی شده
خانه دوست: ۲۴ / صلح و دوستی
سلامت: ۲۶ / عکس هایی برای اثبات ایران
نور و نقره: ۲۸ / مبارز تبتی
نقد و نظر: ۳۰ / سبز تا همیشه
علمی: ۳۲ / بمب ساعتی در چشم
یک، دو، سه: ۳۴ / می توان بر چهره غلبه کرد
حرکت: ۳۶ / رستگاری بیرون از بهشت
دریچه: ۳۸ / شهریار غزل
داستان: ۴۰ / بیوه شوهرکش
شعر: ۴۲ / مردها و مدال ها
کتابخانه: ۴۴ / بفرمایید قایق
دور و نزدیک: ۴۶ / روزنامه نگاری آنلاین
جدول: ۴۸ / وصال
باشگاه مهربانی: ۵۰ /
انگلیسی: ۵۲ /
کاریکاتور: ۵۴ / دور و نزدیک
۵۵ /
۵۶ /
۵۸ /
۵۹ /



ایستادگرم

(۱) جایی مطلبی خواندم که خیلی به دلم نشست، خیلی فکر را مشغول کرد. به یاد صحبت آن‌هایی افتادم که وقتی جنگ بود نبودند بهانه‌ی تحصیل رفته بودند پی آرامش و بعد که آمدند حق به جانب پرسیدند «چرا جنگ؟» و حتی بحث انرژی هسته‌ای را به بمب اتم وصل می‌کنند و می‌گویند ما صلح می‌خواهیم. حرف‌هایی که از تلویزیون‌های آن طرف آب زده می‌شود و آن‌ها هم برای هم تکرار می‌کنند. یکی نیست بگوید کدام صلح جهانی؟ همان صلحی که فلسطین را در آتش می‌سوزاند؟ همان صلحی که بچه‌های افغان را آواره کرده است؟ همان صلحی که بر سر عراقی‌ها گلوله می‌ریزد. این مطلب را می‌آورم شاید شما هم کمی فکر کنید: وقتی که آب‌ها از آسیاب افتاد، عده‌ای در مهرآباد از هواپیما پیاده شدند. چمدان بعضی‌هایشان پر بود از پول و کارت اعتباری، و داخل سامسونت برخی دیگر پر بود از پرونده‌های تحصیلی و مدارک تخصصی. آن‌هایی که وجودشان را برای مملکت از شر جنگ حفظ کرده بودند! بعد از چند روز استراحت خیلی روشنفکرانه پرسیدند: «چرا جنگیدید؟»

و بعضی‌ها که صدایشان در اثر استنشاق گازهای شیمیایی در نمی‌آمد و بعضی دیگر که کس و کارشان را از دست داده بودند، آهسته گفتند: «ما نجنگیدیم، دفاع کردیم.» شما تشریف نداشتید یک عده آمده بودند خرمشهر و «بهنام محمدی» سیزده ساله سعی کرد آن‌ها را بیرون کند، اما نشد، غیرتش تحمل ماندن را نداشت و رفت.

شما تشریف نداشتید، سوسنگرد را گرفتند، چه بلاها که بر سر زنان و دختران بی‌پناه آوردند. شما تشریف نداشتید، شهرها را که بمباران می‌کردند، بچه‌های کوچک زیر آوار می‌ماندند. شما تشریف نداشتید، ما نجنگیدیم، ما دفاع کردیم. دوستان جوان، ما دفاع کردیم. ما که ماندیم و دفاع کردیم بیشتر از بقیه مفهوم صلح را درک می‌کنیم، چون جنگ و آرامش را تجربه کرده‌ایم. تا کسی درد را نفهمد نمی‌تواند مفهوم سلامت را دریابد. پس ما بیشتر از بقیه مفهوم صلح را می‌دانیم.

و در جنگ، جنگی نا برابر مهم‌ترین ابزار ما در برابر ابزارهای پیشرفته ایمانمان بود. امروز نیازی به بمب اتم نداریم چرا که هشت سال جنگ را با سلاحی قوی‌تر از اتم با دشمنانی مسلح به پیشرفته‌ترین سلاح‌ها از سر گذراندیم و فتح‌الفتوح کردیم. خرمشهر را آزاد کردیم، مهران را، مرصاد را و...

(۲) تا حالا هیچ به این شعر حضرت امام (ره) دقت کرده‌اید:

انتظار فرج از نیمه‌ی خرداد کشم.
خرداد ماه عجیبی است. فتح خرمشهر، واقعه‌ی پانزده خرداد، رحلت حضرت امام (ره) و...
آیا می‌شود، موعود زمان را در نیمه‌ای از یکی از ماه‌های خرداد همین سال‌ها، زیارت کنیم.

۳- خوشتر آن باشد که سر دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

نه دیگرانی مثل من و ما، من و مایی که در برابر عظمت بعضی‌ها ذره‌ایم و ناچیز. اگر ما بخواهیم از

بزرگی و عظمت شهید چمران بگوییم شاید بعضی از کوچکی ما عیب بگیرند. اما وقتی که انسان‌های بزرگ، از بزرگی او بگویند آن وقت این بزرگی بیشتر دیده می‌شود.

حاج سید احمد آقا خمینی (ره) از جمله افرادی بودند که شناختی جامع نسبت به شخصیت شهید چمران داشت. او می‌گفت: «دکتر چمران واقعا آدم فوق‌العاده‌ای بود. آدمی بود که در عین اینکه از نظر سواد از کسی کم نداشت از نظر خدانشناسی و روح تقوا هم از هیچ کس کم نداشت. امام را دوست داشت و به امام عشق می‌ورزید. چمران شخصی بود که نظیرش را در عدم خودنمایی نمی‌توان سراغ داد. چمران نمونه آه و سوز و گداز سربازان صدر اسلام بود و به خاطر همین بود که امام او را سردار بزرگ اسلام نامیدند».

چمران مزد خویش را از دست «امام خمینی» هنگام شهادت دریافت می‌کند: «چمران عزیز، با عقیده پاک، خالص، غیر وابسته به دسته‌جات و گروه‌های سیاسی جهاد را در راه آن از آغاز زندگی شروع و به آن ختم کرد. او در حیات با نور معرفت و پیوستگی به خدا قدم نهاد و در آن راه به جهاد برخاست و جان خود را نثار کرد. او با سرافرازی زیست و به سرافرازی شهید شد و به حق رسید». کاش بتوانیم این عظمت و بزرگی را دریابیم و درس بگیریم. اگر چنین شود همیشه پیروزیم.



ستاره‌ای آسمانی

می‌رویم تا آینده بماند

بهروز می‌گفت: جمعیت خرمشهر ۳۶ میلیون نفر است. او نه فرزند خرمشهر که برادر مهربان همه ماست. کسی که نامش در کنار شهیدانی چون محمدعلی جهان آراء، احمد شوش، بهنام محمدی، امیر رفیعی، محمدرضا دشتی‌زاده، نورانی، اکبر رنجبر، رضا دشتی، حمود ربیعی، جمشید برون و... همه بچه‌های خرمشهر به یاد می‌آورد که روزی روزگاری قرار بود خرمشهر برای ایرانی‌ها نباشد...

بعضی زندگی را هنرمند و بعضی هنرمندانه تعریف می‌کنند، اما بعضی‌ها چون بهروز مرادی هنرمندانه زندگی می‌کنند، همانگونه که شهید سیدمرتضی آوینی در وصفش نوشته است: «جنگ اگر چه ادامه حیات معمول را برید، اما از منظری دیگر، دروازه‌ای به بهشت خالصان اولیای خویش بر ما گشود. تو گویی نبض دلیری و مرگ آگاهی است که در سنج و دمام می‌تپد. روی تابلوی ورودی شهر نوشته است: در کوچه‌های این شهر که به خون شهدا آغشته است با وضو وارد شوید.

رزم‌آوران از این منظر آسمانی به جنگ می‌نگریستند، در هر وجب از این خاک شهیدی به معراج رفته است، با وضو وارد شوید. این تابلو را بر دروازه خرمشهر، شهید بهروز مرادی نگاشته است، مردی از سلاله جوانمردان. این تصویر به سال ۱۳۵۹ باز می‌گردد، چهارماه پس از آغاز جنگ تحمیلی، او تا سال ۱۳۶۷ که به شهادت رسید، پای از جبهه‌ها بیرون نگذاشت.

خانه شهید بهروز مرادی در خیابان نقدی، کنار مسجد اصفهانی‌ها قرار دارد. در این خانه سه شهید زیسته‌اند، بهروز مرادی، پدر و برادرش.

شنیده نمی‌شود و می‌گفت: «به جز خدا، با چه کسی باید سخن گفت؟»

بهروز در اول محرم ۱۳۶۴ در خرمشهر نوشت: «گویی در این انقلاب تنها مانده‌ایم، کسی نیست بفهمد ما چه می‌گوییم؟، دوستانمان یکی یکی می‌روند و دیگران هم در انتظار می‌روند و می‌رویم تا شاید آیندگان را راهگشا باشیم».

بهروز اعتقاد داشت: خاک این شهر دامنگیر است، شهری مانند خرمشهر که هر خانه‌اش دست کم چند گلوله توپ و خمپاره خورده و به کلی ویران شده، خاکش دامنگیر است به خاطر خصلت‌هایی که درون زندگی مردم این شهر وجود دارد و برخوردی که با یکدیگر دارند، یک نوع گرما و صمیمیت خاصی دارد.

دوستانش می‌گویند: بهروز را فراتر از زمان خودش نمی‌توان شناخت، شجاع بود، آنقدر که بعد از فتح خرمشهر تک و تنها دنبال اجساد گمنام شهیدان می‌گشت.

او روی یک دوش خود گلوله‌های آر-پی-جی و دوربین فیلمبرداری که ناظر تمام لحظات با خرمشهر بودن را داشت و با دستی دیگر قلم به دست از دلتنگی‌هایش برای خواهرزاده‌اش می‌نوشت.

دوستانش می‌گویند: بهروز با آن روح بزرگ و با عظمت و پرعزت خود هم معلم بود و هم بسیجی. حیف بود که همه دوستانش رفته باشند، اما خودش نرود، او دوست نداشت حتی تابوتش را بچه‌هایی که می‌شناسند بلند کنند همانگونه که آخرین گلوله سربی ماند در خشاب تک تیرانداز عراقی مهمان تن بهروز شد و سپس قطعه‌نامه ۵۹۸ پذیرفته شد.

لباسمون رنگ خاکه، خودمون هم از خاکیم و بیشتر از این هم نیستیم. «پسری با قامت بلند، چهره‌ای خندان، نگاهی گیرا و چشمانی آبی آنقدر در آسمان شب زیبا می‌درخشید که به جای اینکه خاک دامن گیرش شود، دل را دامن گیر می‌کرد.

در اول دی ماه ۱۳۳۵ در خرمشهر و در خانواده‌ای اصفهانی به دنیا آمد در مدرسه بازرگانی خرمشهر با محمدعلی جهان آراء همکلاسی بود، بعد از درس به عنوان معلم آغاز به کار کرد.

سال ۱۳۶۴ در رشته صنایع دستی در دانشگاه پردیس اصفهان مشغول تحصیل شد و قبل از پایان تحصیلاتش در چهارم خرداد ۱۳۶۷ در منطقه شلمچه به شهادت رسید.

بهروز می‌گفت: «کوچه‌های این شهر به خون شهدا مطهر است با وضو وارد شوید». همانگونه که خودش نیز بر دروازه شهر آن را نگاشت.

بهروز می‌نوشت: «هر بار که خود را مهیا برای نوشتن می‌بینم در خود احساس می‌کنم که کوهی از اندوه و نگرانی بر دوشم سنگینی می‌کند و همین باعث می‌شود که از ابراز آن خودداری کنم».

او می‌گفت: «گاه احساس می‌کنم آنچه را که با آن درگیر هستیم یک درد است و برای درمان آن، چاره راه را سخت می‌بینم. مریض‌های عادی با یک آمپول و قرص مداوا می‌شوند، ولی آنچه ما را در بر گرفته، میکروب و ویروس نیست، بلکه چیزی است که بیشتر شعله‌های سرکشی را می‌ماند که بندبند وجودمان را می‌سوزاند».

او می‌دانست فریادگری است که فریادی از او



مثل این که کم کم، داریم مردم
مصرف زده‌ای می‌شویم

امانت‌داران زمین کجایند؟

بهانه خبری: در خبرها آمده بود که مدیران و کارکنان شرکت توانیر با آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی دیدار داشتند و این مرجع تقلید، در این دیدار صحبت‌هایی کرد درباره‌ی کم مصرف کردن. از جمله، «جامعه در حال توسعه است و این حرکت رو به جلو در عرصه‌های صنعتی، انرژی بیشتری را می‌طلبد»، «کسی فکر نکند خاموش کردن یک لامپ اضافی چه اثری خواهد داشت، بلکه خاموشی یک لامپ اضافی در شرایط کنونی یک عبادت و خدمت به خلق خداست»، «باید فرهنگ کم مصرف کردن را به عنوان یک فرهنگ اجتماعی در جامعه مطرح کنیم» و ...

موسی علوی - یک آدم چقدر عمر می‌کند؟ یا چقدر می‌تواند عمر کند؟ شصت سال یا هفتاد یا صد سال؟ هر چقدر که باشد، در نقطه‌ای شروع می‌شود و در نقطه‌ای دیگر به پایان می‌رسد. شما تاریخ جهان را به یاد بیاورید و بعد فکر کنید که در این تاریخ چند هزار ساله که آدم‌ها نوشته‌اند، فقط یک بخشش متعلق به ماست و نه همه‌اش. یعنی قبل از ما، آدم‌های زیادی آمده‌اند و زندگی کرده‌اند و به نقطه پایان زندگی دنیایی‌شان رسیده‌اند و بعد رفته‌اند. بعد از ما هم آدم‌های زیادی وارد دنیا خواهند شد و بعد، به نقطه پایان خواهند رسید و خواهند رفت.

اگر بخواهیم دقیق‌تر حرف بزنیم باید به قاعده‌ی پیرترها بگوییم که ماها، می‌آییم و می‌رویم و جهان، اما به جای خودش باقی است؛ یعنی که ماها رهگذرانی بیش نیستیم که چند وقتی مهمان هستیم و بعد، باید غزل خداحافظی را بسراییم و برویم. خوب، حالا آدمی که مهمان جایی است، چطور باید رفتار

کند؟ مهمان‌ها معمولاً مودبانه، معمولاً کم مصرف می‌کنند و معمولاً زیاد ریخت و پاش نمی‌کنند. این کم مصرف کردن مهمان‌ها، حالا جدا از شوخی‌ها و بحث‌هایی که به مطایبه مطرح می‌شود، از نکته‌های جالب مهمان بودن و مهمانی است.

خب، ماها که مهمان دنیا هستیم، چرا نباید این چنین باشیم؟ اگر غیر از این باشد و غیر از این رفتار کنیم، یعنی که اشتباه متوجه شده‌ایم و دنیا را محل دائمی استقرارمان فرض گرفته‌ایم.

واقعیتش این است که جامعه‌ی امروز ما، کم کم دارد خیلی مصرف‌گرا و مصرف‌زده می‌شود. به کم قانع نیست و مدام می‌خواهد بیشتر و بیشتر مصرف کند. این‌جا البته نمی‌خواهیم علت‌های این عادت نه چندان پسندیده را مطرح کنیم؛ اما طبیعی است که جدا شدن از فرهنگ سخت‌کوشی و قانع بودن و تنبلی و چشم و هم‌چشمی و ... می‌تواند از علت‌های آن باشد.

ما امانت‌داران این چند صباح روزگار هستیم؛ پس همان بهتر که امانت‌داران خوبی باشیم و برای فرزندان‌مان، یادگاری‌های خوبی بگذاریم. ضمن این که باید حواس‌مان باشد هیچ ملتی در جهان، با مصرف زیادی به پیشرفت و توسعه نرسیده است. همه‌ی ملت‌های درجه یک امروز جهان، با قناعت و سخت‌کوشی و ... به موقعیت امروزی‌شان رسیده‌اند. من مردمی را سراغ ندارم که با مصرف‌زدگی و آسوده‌طلبی و ... به قله‌های پیشرفت رسیده باشند، شما سراغ دارید؟

ابوزید و بهانه‌ای که می‌تواند به دست‌مان بدهد

مردان هم باید حجاب داشته باشند!

بهانه خبری: یکی از سایت‌های خبری، درباره‌ی نصر حامد ابوزید، مطالبی نوشته است. این بنده خدا، یکی از استادان الازهر مصر بوده و بعضی از نظراتش، به مذاق خیلی‌ها خوش نیامده است. بعضی از نظراتش را می‌خوانیم، «حجاب تنها بر زنان مسلمان واجب نیست. اگر دلیل این مطلب فتنه‌انگیزی زنان است، مردانی هم هستند که زنان را به فتنه می‌اندازند، پس مردان هم باید از زنان حجاب بگیرند»، «ما معمولاً از اینکه حرف‌های‌مان را در قالب هنر بزنیم راضی نیستیم، از آنجایی که دین یعنی زندگی و هنر هم یعنی زندگی، پس کسانی که هنر را تحریم می‌کنند، دشمنان زندگی هستند» و ...

ابراهیم فاطمی - کاری به این ندارم که ابوزید کیست و کجاست و چه کار می‌کند. مهم این است که کلماتی از دهان این گوینده بیرون آمده است و حالا این کلمات، برای خودشان معنا دارند و می‌خواهند که پیامی را منتقل کنند؛ حالا می‌خواهد گوینده‌اش یک دیوانه باشد یا علامه‌ی دهر!

من دقیقاً نمی‌دانم که در متن اصلی العربیه، که به فارسی ترجمه شده، این حجاب گرفتن یعنی چه. می‌تواند معنای در معرض نگاه نامحرم بودن معنی بدهد یا خود را در این موضع قرار ندادن یا هر چیز دیگری. اما از آن جایی که ما روزنامه‌نگار جماعت، ذهن شکاک و کمی تا حدودی بدبینی داریم، دوست داریم از گفتارش این معنا و پیام را



درک کنیم که حجاب گرفتن، یعنی مثلاً مردان هم روی خودشان را بیوشانند! فکر می‌کنم بدترین حالت ممکنش این باشد، نه؟

معنای گفتار ابوزید هر چه که باشد و هر جوری که ما بخواهیم برداشت کنیم (حالا به طنز یا مخالفت یا ...)، بر یک پیش‌فرض استوار است: این که مردان هم می‌توانند فتنه‌انگیز باشند، این که مردان هم می‌توانند موجب تحریک جنس مخالف خودشان باشند. درست به همان دلیلی که زنان باید حجاب داشته باشند، مردان هم باید پوشش معقولی داشته باشند؛ حالا پوششیه و رو گرفتن و این‌هایش بماند برای جماعت طنزپرداز و گاف‌گیر. متأسفانه تا حرف و حدیث از حجاب و پوشش‌های معقول و این‌ها به میان می‌آید، همه ذهن‌ها متوجه خانم‌ها می‌شود؛ در حالی که بعضی از آقایان هم، مورد این حرف‌ها و بحث‌ها هستند. شلوارهای خیلی تنگ و آن‌چنانی، تی‌شرت‌های خیلی چسبان و بدن‌نما، زیورآلات بیش از حد و ...

حرف‌های ابوزید، بهانه‌ای است تا درباره‌ی این موضوع فکر کنیم و برایش تصمیم بگیریم. اگر قرار

نمی‌شود نادیده گرفت. اما این دیگران، چقدر مهم‌اند؟ آن قدر که خودمان را به خاطرشان انکار کنیم و اعتماد به نفس مان را نادیده بگیریم؟

همه چیز از خود آدم شروع می‌شود. آدمی که می‌خواهد اعتماد به نفس داشته باشد، اول باید از خودش شروع کند و در درون خودش بجوشد. وقتی که این اتفاق افتاد و از درون خودش جوشید، کم‌کم آثار این جوشش در ظاهر شخص هم ظاهر می‌شود و همین ظاهر، دیگران را وادار می‌کند که این ویژگی را در او به رسمیت بشناسند. ملتی هم که می‌خواهد اعتماد به نفس جمعی داشته باشد، باید این ویژگی را اول در درون خودش ببیند، بعد از دیگران انتظار داشته باشد که این ویژگی‌ها را در او به رسمیت بشناسند. به قول معروف که می‌گویند، «از کوزه



همان برون تراود که در اوست...»

وقتی که ما نظرات دیگران را درباره‌ی خودمان بزرگ می‌کنیم و به آن‌ها می‌بالیم، یعنی که برای تأیید اعتماد به نفس جمعی خودمان، محتاج نظرات دیگران ایم. یعنی که هنوز این قدر پر نشده‌ایم که حتی اگر دیگران هم ما را انکار کردند، باز هم از پا ننشینیم و به تلاش مان ادامه بدهیم.

وقتی که ما سی سال پیش انقلاب کردیم، همه‌ی دنیا مخالف انقلاب ما بود و نمی‌توانست از نظر عقلی، عملی شدن چنین چیزی را بپذیرد، اما این اتفاق افتاد و ما، بر خلاف نظر همه دنیا حرکت کردیم و به نتیجه هم رسیدیم.

نظرات دیگران مهم است، اما نه آن قدری که ما را وادار به انکار خودمان کند. ما باید خودمان را باور کنیم. باید باور داشته باشیم به این مصرع خواجه حافظ که، «آن چه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد.» ما خودمان، همه چیز داریم و نیاز حیاتی‌ای هم به تأیید دیگران نداریم.

کاری نکنیم که پیش‌فرض، ذوق‌زدگی خودمان باشد و ذوق‌زدگی خودمان تعبیر شود؛ چرا که این کارها، یعنی این که ما هنوز خودمان را باور نکرده‌ایم و وقتی که ما خودمان را باور نکنیم، یعنی که دیگران هم ما را باور نخواهند داشت. به همین سادگی.

اگر مجرمی از زندان بیرون بیاید و کاری پیدا نکند و دست بر قضا، نیازمند هم باشد، چه کار باید بکند؟ از گرسنگی بمیرد؟ دوباره به کار خلاف برگردد؟ گدایی کند؟ یا...؟

طبیعی است که همه‌ی ما، با دوباره خلافتکار شدن این جماعت سرسختانه مخالفیم، اما اگر هیچ برنامه عملی‌ای برای گروه نداشته باشیم، آیا جز این می‌توان انتظار داشت؟ و باز هم طبیعی است که هیچ کدام ما دوست نداریم که هیچ مجرمی، به نان شبش محتاج باشد و به دیروزگی بیفتد. قاعده‌ی جامعه مثل قاعده‌ی عرفانی عرفای بزرگ می‌ماند که گفته‌اند «هر که از در آمد، نان شب بدهید و از ایمانش نپرسید.» جامعه برای اعضای خودش، باید حداقل امکانات را مهیا کند؛ حالا این اعضا می‌خواهند از هر قوم و قبیله و گروهی که باشند.

همه‌ی ما دوست داریم که این جماعت، به نان شبشان محتاج نباشند، به کار خلاف برنگردند و یک شهروند محترم و معمولی بشوند؛ اما پس این‌هایی که از دادن کار به این جماعت خودداری می‌کنند و آبروی‌شان را در محل زندگی‌شان می‌برند و با آن‌ها مراوده نمی‌کنند، پس چه کسانی هستند؟ فکر می‌کنم بخشی از خود ما باشند.

باید برای این جماعت، برنامه داشته باشیم؛ درست به همان قاعده‌ای که برای گروه‌های خاص دیگر مثل معلولان و سالخورده‌گان و ... برنامه داریم. با دوست داشتن‌های ما کاری از پیش نمی‌رود؛ با کارها و برنامه‌ها و عمل ماست که این وضعیت درست می‌شود و این طرح، آغازی می‌تواند باشد بر این راه....

در باب شوق ما از نظرات دیگران درباره کشور و مذهب و ... خودمان آیین ذوق‌زدگی و ذوق‌زدگان

بهبانه خبری: این خبر، دنباله‌دار است و این جوری نیست که یک‌بار اتفاق بیفتد و تمام. هنگامی که خبرگزاری‌ها و روزنامه‌ها را برای پیدا کردن خبرهای خوب مرور می‌کنیم، به خبرهای این چنینی برخورد می‌کنیم: فلان استاد فلان دانشگاه فلان کشور اروپایی، تحقیقی درباره‌ی بهمان شخصیت اسلامی انجام داده، فلان آدم معروف خارجی بخشی از آموزه‌های ما را تأیید کرده است، یکی از شخصیت‌های طراز اول یکی از کشورهای توسعه یافته، لطف کرده و ما را تأیید و تمجید کرده‌اند و ...

سید جواد حسینی نصر- دیگران چقدر برای ما مهم‌اند؟ طبعاً دیگران برای ما مهم‌اند و اهمیت آن‌ها را

است حجاب محور باشد، دیگر زن و مرد ندارد و هر کدام را، باید در ظرف خودش شامل این بحث دانست.

درباره‌ی برنامه‌هایی که برای مجرمان آزاد شده انجام می‌شود

نانش دهید و ایمانش را نپرسید

بهبانه خبری: مهر نوشت که رئیس مرکز مراقبت پس از خروج استان تهران، خبر از دادن وام‌های ۶ میلیونی اشتغال‌زایی به زندانیان آزاد شده داده است. این مرکز، به نوجوانان بزهکار و همچنین بزرگسالانی که جزو مجرمان نیازمند حساب می‌شوند و دست کم سابقه ۳ ماه تحمل کیفر را در پرونده‌شان داشته باشند، پرداخت خواهد شد. این جوهرهایی که رئیس این مرکز هم گفته، کاریابی برای نوجوانان بزهکاری از کانون اصلاح و تربیت خارج می‌شوند، از جمله خدمات آن‌هاست.



عیسی محمدی - مجرمانی که طبق قانون زندانی شده‌اند، جزو طبقات خاص جامعه قرار می‌گیرند. آن‌ها به زندان رفته‌اند، بعد زمان کیفرشان را تحمل کرده‌اند و سپس از زندان بیرون آمده‌اند. اما این بیرون آمدن، برایشان چندان هم خوشایند نیست. کافی است جایی برای کار برون و طرفشان بفهمد که سابقه زندان دارند؛ آن وقت است که دیگر کار بی‌کار. کافی است در محل زندگی‌شان چو بیفتد که زندان بوده‌اند، آن وقت دیگر نه آبرو می‌ماند و نه آب و نان. حتی در این صورت، خانواده و فرزندان‌شان هم تحت تأثیر این شهرت منفی قرار خواهند گرفت و زینتش را خواهند دید.

سال‌هایی که چشم انتظار بودیم

روزی که خرمشهر سقوط کرد، پدرم همه‌ی ما را در زینانش نشاند، ما عده‌ای زن و بچه بودیم، حالا که می‌شمارم یازده نفر بودیم و در عجب که چگونه جا شدیم، به هر زحمتی بود خودمان را به اهواز رساندیم، اما آن جا هم جنگ بود، آن جا هم جبهه بود، باز کمی عقب‌تر نشستیم، اما جایی نزدیک به شهر خودمان، جایی که اگر لازم باشد برگردیم زیاد راه نرفته باشیم که نتوانیم برگردیم.

پدر بزرگم همیشه می‌گفت چند هفته دیگر بر می‌گردیم به شهرمان، به خانه‌مان و به کناره‌های کارون، این چند هفته به چند ماه کشید و این چند ماه به چند سال، ما هیچوقت خانه و زندگی درستی نداشتیم، آن هم به این دلیل که چند هفته دیگر بر می‌گردیم به شهرمان، چند هفته‌ای که تبدیل به چند ماه شد و...

ما کودک بودیم و شنونده همیشگی خاطراتی که پدرمان، مادرمان، عمه‌ها و عموهایمان و قوم و خویشان از شهری سبز برایمان تعریف می‌کردند، بعد این شهر را توی ذهنمان تصویر می‌کردیم، به این تصویرهایمان پر و بال دادیم و همیشه امیدوار بودیم چند هفته دیگر از این سوی شط با بلم به آن سوی شط برویم و زندگی کنیم و بعد هی برای خودمان خاطره داشته باشیم.

ما کودک بودیم که روزی پدرم با خوشحالی به خانه آمد، چراغ‌های ماشینش روشن بودند، چراغ همه‌ی ماشین‌ها روشن بود، بوق هم می‌زدند، همه می‌گفتند: خرمشهر آزاد شده، من پرسیدم: یعنی صدام مرده؟ بزرگ‌ترها گفتند: یک چیزی در همین مایه‌ها و ما خوشحال بودیم که هم خرمشهر آزاد شده و هم صدام مرده.

از آن سال به بعد، یعنی از اولین بار ورودم به شهری که دوستش می‌دارم، هر بار که به شهرم پا می‌گذارم آن چیزی را که می‌بینم را نمی‌بینم،

آن چیزی را که در همه آن هشت سال تصور کردیم و تصویر کردیم را می‌بینم. این چهار صفحه اندک پاسداشتی است برای آن روزها، چه سقوط خرمشهر و چه فتح آن که تا همیشه جاری است.



پرتاب شدن آقای سعادت به دل حادثه

آقای باکت و شلوار سفید درمیدان جنگ

● جواد حسینی نصر

درست غروب حمله به خرمشهر کنار مسجد جامع پیاده می‌شود: «فکر کنید شلیک خمسه خمسه خوش آمد گویی به من بود، در همین لحظه کسی که بعدا فهمیدم شهید «فرخی» است. داد زد: «آقا بخواب مگر در شانزه لیزه قدم می‌زنی». من که حاج و واج مانده بودم اصلا انتظار این صحنه را نداشتیم، آقای فرخی مرا هول داد و من با همان وضعیت به زمین خوردم، دیدم انگار شوخی نیست، خودم را به مسجد جامع رساندم، آنجا بزرگانی مانند حاج آقا «فرجی بزرگ»، حاج آقا «نوع دوستی»، «شریف قنوتی» و دیگران هر کدام مشغول کاری بودند، در سال‌های انقلاب مطالعه زیادی روی تاریخ صدر اسلام و مکه و مدینه داشتم، باور کنید آنجا مسجد آقا رسول الله (ص) برایم زنده شد.»

در شرایطی که ستون پنجم در شهر فعال بود، یک جوان ۲۲ ساله با پوششی غیر متعارف را در مسجد جامع خرمشهر که هر کس مشغول کاری بود، تصور کنید:

«من تکنسین داروخانه بودم و روی داروها تسلط داشتم، آنجا هم انبوهی از داروها ریخته بود، من هم اصلاً کار با اسلحه را بلد نبودم، رفتم پیش آقای باکت

روایت آقای «عبدالله سعادت» از حضورش در خرمشهر و ماندنش در این شهر این گونه آغاز می‌شود:

من قبل از جنگ تنها یکبار و آن هم برای یک روز در خرمشهر بودم، رفته بودیم دیدن خاله‌ام، پسر خاله‌ام هم «حسین فخری» بود و خلاصه آن سرسبزی و شط و مسجد جامع و وضعیت خرمشهر را تنها برای یکروز تجربه کرده بودم.

از بهبهان می‌خواستیم به خرمشهر بروم، یک دست کت و شلوار سفید اتو کشیده به تن داشتیم و یک کیف سامسونت هم دستم بود که شنیدم خرمشهر بمباران شده. گفتم بد نیست سری به خاله‌ام بزنم، این شد که با مینی‌بوس‌های ۱۸ ریلی اهواز - خرمشهر به سمت خرمشهر حرکت کردم، راننده به عربی پرسید: «وین تروح». کجا می‌روی، ولی من عربی بلد نبودم، به شهر که رسیدیم خانمی به عربی گفت: «آنا خلی فی مسجد جامع» من تا اسم مسجد جامع را شنیدم گفتم: «آنا مسجد جامع» چون خانه‌ی خاله‌ام کنار مسجد جامع بود.

جوان کت و شلوار پوش و سامسونت به دست



تاریخ شفاهی جنگ، هنوز ناگفته‌های زیادی در دل خودش دارد جغرافیای سینه‌های پراز راز



آن استفاده کنید، یا برای زور گفتن و ظلم کردن. حالا اگر این تیز بودن، به ضرر بعضی از حکومت‌ها باشد، به دنبال سرپوش گذاشتن بر آن خواهند بود و اگر مهر تأییدی بر حقانیت آن‌ها باشد، به دنبال اشاعه‌ی آن خواهند بود.

سوم - جنگ ما، جنگ مقدسی بود؛ چرا که خود ما آن را به سرانجام رساندیم. خود ما باعث و بانی ایجادش نبودیم و دیگران وادارمان کردند به چنین کاری، اما وقتی که قرار شد از خاک‌مان دفاع کنیم، همین خود ما بودیم که شال و کلاه کردیم تا به دفاعی جانانه دست بزنیم. جنگ ما، جنگ شاهان و حاکمان نبود که هیچ ربطی به ما نداشته باشد. کاملاً به ما ربط داشت و مردمی بود.

حالا در دل همین جنگ، ماجراهای زیادی بودند که نقل شدند و ثبت شدند و تبدیل به کتاب و فیلم و نوار شدند و به یادگار ماندند، اما در مقابل، ماجراهای به یادماندنی دیگری هم بودند که مجالی چنین نیافتند و در سینه‌ها ماندند. تاریخ شفاهی جنگ، در جغرافیای همین سینه‌هاست که معنا پیدا می‌کند. ما، از سرزمین‌مان دفاع کردیم و به این دفاع خودمان هم ایمان داشتیم؛ پس حق داریم که این ماجراها و قصه‌های حقیقی را بدانیم و کشف کنیم؛ چرا که در تصمیم‌گیری‌های شخصی و عمومی آینده ما نقش بسیاری خواهند داشت. ما حق داریم که به حقانیت خودمان ببالیم و این حقانیت را، اثبات کنیم و تاریخ شفاهی جنگ، می‌تواند بهترین جاده، برای رسیدن به چنین مقصدی باشد؛ تاریخی که در آن، اسطوره‌های گمنام و مردمی این مرز و بوم زندگی می‌کنند...

اول - حقیقت مهم است؛ نه از این بابت که دیگران می‌گویند و در جامعه چنین جا افتاده است، از این بابت که حقیقت و واقعیت، به ما کمک می‌کند تا تصمیم‌های بهتری بگیریم، همین. یعنی ما این‌جا، به ماجرای حقیقت و خوبی آن، به چشم یک ارزش اخلاقی نگاه نمی‌کنیم که اگر پایبندش باشیم، یک کار خوب انجام داده‌ایم و اگر پایبندش نباشیم، یک کار بد. همه بحث ما، روی پاشنه ارزش معرفتی و آگاهی‌بخشی چنین چیزی می‌گردد. ما مجبوریم به حقیقت و واقعیت پایبند باشیم، چرا که در غیر این صورت، این خود ما هستیم که در تصمیم‌هایمان، این نادیده‌انگاری را لحاظ خواهیم کرد. در این جور مواقع، طبیعی است کسانی که واقعیت و حقیقت را دیده‌اند، تصمیم‌های بهتر و باکیفیت‌تری از ما خواهند گرفت و ما، عقب‌تر از آنان خواهیم بود و خواهیم ماند.

دوم - همه حقیقت و واقعیت، چیزی نیست که در کتاب‌ها و فیلم‌ها و نوارها جا گرفته است. بخشی از حقیقت و واقعیت هم، در سینه‌های آدم‌هاست که با رفتن آن‌ها، از بین خواهد رفت. این بخش پنهان مانده، یا می‌تواند مثبت باشد، یا منفی؛ مثبت و منفی به نسبت موضعی که حاکمیت در قبال آن می‌گیرد. این بخش پنهان مانده، یا می‌تواند چهره یک نظام حکومتی را، درخشان‌تر از قبل کند و مهر تأییدی باشد بر عملکرد قابل دفاعش. یا این‌که می‌تواند چهره یک نظام حکومتی را تخریب کند و کم‌فروغ‌تر از قبل سازد. درست مثل یک شمشیر تیز می‌ماند؛ که شما می‌توانید یا برای دفاع از خودتان و مظلومان از

مشغول آموزش دادن بود و گفتیم: «من آمده‌ام اگر کاری از دستم بر بیاید انجام بدهم.» آن آقا که اسمش «خلیلی» بود گفت: «ما همین یک قلم جنس را نیاز نداریم.» حق داشت چون چپی‌ها و لیبرال‌ها ذهن آن‌ها را خراب کرده بودند. ناگهان همان آقای فرخی را دیدم، او هم آشنای پسر خاله‌ام حسین فرخی بود و خلاصه توصیه‌ام را به جلیلی کرد، جلیلی دوباره گفت: «من به خودش هم گفتم که ما این یک قلم جنس را نیاز نداریم.»

فرخی گفت: «اگر بلدی تفنگ به دست بگیری در خدمت هستیم»، در همین حین جلیلی گفت: «دکتر وضعیت دیشب را که دید به بهانه‌ی دوش گرفتن در بیمارستان طالقانی فرار کرد، شاید این هم اگر یک ترقه در کنند پا به فرار بگذارد».

در همین حین دوسه مورد مسمومیت آوردند، بحث روی اعزام آن‌ها به بیمارستان بود که من گفتم: «دلیلی ندارد این قرص و آن کپسول را بدهید،» خدا آبرویم را خرید و یک ساعت نگذشته همه خوب شدند. همه حاج و واج مانده بودند. وقت نماز هم که شد، شروع کردم به نماز خواندن؛ اصلاً هم متوجه نبودم که آن‌ها مرا زیر نظر دارند و بعد از آن مطمئن شدند که من ستون پنجم نیستم. از همان شب کار من شد دسته‌بندی داروها و شناساندن آن‌ها به چند نفر از بچه‌ها که انتخاب کرده بودم و یک تیم دارویی و درمانی تشکیل دادیم که حتی خدا رحمت کند دکتر «خوراکیان» که حکم استانداری کرمان هم برای او صادر شده بود آن‌جا را ول کرد و با ما بود تا در مسجد جامع شهید شد.

این حکایت سعادت بود که ماند و ماند تا سقوط خرمشهر و بعد از آن تا آذر ۱۳۶۰ دائم ماندگار بود، در حصر آبادان حضور داشت و تا فتح خرمشهر و پس از آن.

چگونه وارد خرمشهر شدیم

ستون باور نکردنی عراق

ما هستند، انتهای ستون هم یک بسیجی با یک کلاشینکف می‌آمد. من و آقای باقری ماندیم و شهید زین‌الدین به قرارگاه برگشت.

همین صحنه‌ها منجر به اسارت ۱۹ هزار عراقی در جریان عملیات بیت‌المقدس شد: «برگشتم قرارگاه و شهید آزادی را که بچه تهران بود دیدم، گفتم رضا همچنین جریانی هست، گفت من دوست دارم اولین نفری باشم که وارد خرمشهر می‌شوم، با موتور رفتیم و چون بچه خرمشهر بودم از کوره راه خودمان را به کوی طالقانی و بعد پل خرمشهر رساندیم، پل تخریب شده بود، گونی‌های عجیبی عرض طول را بسته بود، پیاده شدیم و متوجه شدیم که مین ضد تانک را در گونی ریخته‌اند و ما در میان مین‌ها داشتیم حرکت می‌کردیم، مین‌ها را کنار زدیم و راهی باز کردیم و به سمت مسجد جامع حرکت کردیم که با انبوه رزمندگانی که به سمت مسجد جامع حرکت می‌کردند، مواجه شدیم، به رضا گفتم: باید بروم و به مقر اوضاع شهر را اطلاع بدهم. ساعت ۱۰ شهر را ترک کردم و حوالی ظهر دوباره برگشتم، بچه‌ها در مسجد جامع در حال شستن مسجد بودند، بعد از آن هم آن اذان معروف گفته شد و بچه‌ها دسته‌جمعی نماز ظهر را خواندند.

«سید حسین محمدی»، از بچه‌های خرمشهر که هم در مقاومت ۴۵ روزه حضور داشت و هم در فتح خرمشهر، روایت او این گونه آغاز می‌شود: «در عملیات بیت‌المقدس ما در قرارگاه نصر که یکی از قرارگاه‌های اصلی بود مستقر بودیم، شاید جایی نوشته نشده ولی در مراحل اولیه‌ی عملیات فتح خرمشهر در دستور عملیات نبود و تنها فرار بود این شهر در محاصره قرار بگیرد، یک روز حدود ساعت ۸/۳۰ بود که گفتند: اتفاقات عجیبی در شهر در حال اتفاق افتادن است و نیروهای عراقی از طریق بندر خرمشهر خودشان را توی رودخانه می‌اندازند و به سوی ساحل بصره شنا می‌کنند، شهید صیاد شیرازی ما را صدا زد و سراغ شهید زین‌الدین را می‌گرفت، شهید زین‌الدین مسئول اطلاعات و فرمانده ما بود، شهید صیاد گفت در شهر جریانی هست و عراقی‌ها در حال تسلیم شدن هستند. من و شهید زین‌الدین به همراه محمد باقری رفتیم به سمت کارخانه آسفالتی که در مسیر سن‌تاپ یعنی درب بندر بود حرکت کردیم، ما سوار موتورسیکلت بودیم که با صحنه عجیبی مواجه شدیم، دیدیم یک ستون طولانی و عظیمی از نیروهای عراقی در حالی که دست‌هایشان بالا است و هیچ کس آن‌ها را در ظاهر هدایت نمی‌کند، در حال آمدن به سمت

فتح خرمشهر از نگاه دکتر جوادیان

قصه‌ی آقای عکاس

○ جواد حسینی نصر

دکتر «امیر علی جوادیان»، عکاس دفاع مقدس به دلیل عکس‌های فوق‌العاده‌ای در زمینه‌ی دفاع مقدس چندی پیش نشان درجه‌ی یک هنری دریافت کرد، او از جمله عکاسانی بود که در عملیات فتح خرمشهر حضور داشت و در کنار «کاظم اخوان» - عکاس مفقود شده در لبنان به همراه گروه دیپلمات‌های ایرانی، - عکس‌هایی را از آن روز به یاد ماندنی به یادگار گذاشتند، روایت آقای عکاس این گونه آغاز می‌شود:

«من و کاظم اخوان حضورمان در جبهه خرمشهر تا زمان فتح و پس از آن بیش از یک‌ماه طول کشید، کاظم اخوان به دلیل همراهی با دکتر چمران در جنگ‌های نامنظم اطلاعات نظامی



مراقب تحریف باشید



وقتی که شما راه دست به کار می‌شوید و می‌خواهید تاریخ چیزی یا جایی یا حادثه‌ای را جمع کنید، ممکن است که این وسط، مشکلاتی هم پیش بیاید که اصلاً

تاریخ جمع شده را، یک جور دیگر بسته‌بندی کند و تحویل خلق‌الله بدهد. معمولاً این موارد را، به عنوان مهمترین تحریف‌کننده‌های تاریخ مطرح می‌کنند:

غرض‌ورزی: حالا به هر علتی، کسی دوست ندارد که یک حادثه‌ی تاریخی را درست و حسابی نقل کند؛ بعد این می‌شود که یک جور دیگر نقلش می‌کند و خلق‌الله را به اشتباه می‌اندازد.

خودبزرگ‌بینی: طرف حد و اندازه خود و گروه و ملتش را درست و حسابی درک نکرده، این می‌شود که مدام می‌خواهد در تنظیم تاریخ، خود و گروه و ملتش را بزرگ و منشأ اثرهای زیادی نشان بدهد.

خودسانسوری: یعنی که طرف، با خودش مشکل دارد. حالا یا می‌ترسد بخش‌هایی از منابعی که جمع کرده، حذف شود، یا می‌ترسد اذیتش کنند؛ یا اصلاً ذهنش یک جور تربیت شده که همین جور و بدون علت، بعضی چیزها را حذف می‌کند.

در نظر داشتن منافع: این منافع، می‌تواند فردی، خانوادگی، گروهی، طبقاتی یا حزبی باشد؛ یعنی که شما، بیشتر از اینی که به حقیقت و واقعیت پایبند باشی، به خود و حزب و گروه و طبقه و خانواده‌ات پایبند باشی و آن‌ها را مهمترین بدانی.

فراموشی: اتفاق مهمی افتاده و شما هم، در مرکز آن اتفاق بوده‌اید، ولی حالا چند وقتی از آن گذشته است و چیزی یادتان نمی‌آید. یا مجبورید بگویید که یادتان رفته، یا همین جور یک چیزی دست و پا کنید تا مثلاً بشود تاریخ.

حالا در کنار این‌ها که اصلاً برای تاریخ‌نگاری سالم، مثل سم حساب می‌شود، غرض‌ورزی فردی و سازمانی و نوع تنظیم و تدوین و انتشار را هم اضافه کنید. این موردی‌های آخری، بیشتر سم تاریخ شفاهی هستند و آن را، از واقعیت تاریخی جدا می‌کنند.

به همین خاطر است که در سال‌های اخیر که بحث گردآوری تاریخ شفاهی چند دهه اخیر به خصوص بحث جمع‌آوری تاریخ دفاع مقدس به صورت جدی توسط ارگان‌های مختلف در حال پی‌گیری است، محققان، پژوهشگران و گردآوری‌کنندگان این مباحث باید به آسیب‌های مطرح شده اشراف داشته و آن‌ها را در دسته‌بندی یافته‌ها و داشته‌هایشان لحاظ کنند.



او روز سوم خرداد را یک تصویر ماندگار تا همیشه در ذهنش می‌داند و از نگان یک عکاس این گونه روایت می‌کند:

«ما از اولین گروه‌هایی بودیم که وارد شهر می‌شدیم، یک درجه‌دار ارتشی که با گروه‌بان بود یا استوار مانع ما شد و گفت: منطقه نظامی است و نمی‌توانید عکاسی کنید، همین لحظه یکی از بچه‌های سپاه که از قبل ما را می‌شناخت گفت: عکاسی کنید، این لحظه‌ها سند است و باید ثبت شود، در آن شلوغی همین برادر سپاهی نمی‌دانم از کجا دو نوشابه زرد خنک برای ما باز کرد، هنوز آن مزه خنک نوشابه را یادم هست.»

اما شهر از نگاه امیرعلی جوادیان: «از زیر هر پل و هر خرابه ده بیست عراقی بیرون می‌آمدند و تسلیم می‌شدند، مهندس موسوی نخست‌وزیر به سرعت خودش را به خرمشهر رسانده بود و در همان ساعات اولیه چند هزار رزمنده دور او جمع شدند و در کنار مسجد جامع شنونده سخنرانی او بودند، در لحظه خطرناکی که هر لحظه احتمال حمله هوایی دشمن می‌رفت.»

آن روزها هیچ وقت از ذهن دکتر نمی‌رود، به همین خاطر است که انجمن عکاسان جنگ را راه انداخته‌اند و تا کنون ۸۰۰ هزار فریم عکس جنگ را شناسایی، اسکن و جمع‌آوری کرده‌اند.

زبانی داشت، یک روز در سنگر بچه‌های ارتش با چند سرهنگ ارتش نشسته بودیم، سرهنگ‌ها اطلاعات خودشان را می‌گفتند و بر اساس آن شرایط را تحلیل می‌کردند، ولی وقتی اخوان شروع به صحبت کردند همه‌ی افسران تعجب کردند که چطور یک جوان ۲۵-۲۶ ساله چنین اطلاعات و تحلیل‌هایی دارد که آن‌ها با بیش از بیست سال سابقه نظامی‌گری از آن بی‌خبر یا غافل بوده‌اند.

هفت هشت روز مانده به فتح خرمشهر یادم می‌آید که ما - من و اخوان - یک ماشین در اختیارمان بود که این طرف و آن طرف می‌رفتیم، به پادگان حمید رسیدیم یعنی جایی که خط مقدم بچه‌های ایرانی بود، تصمیم گرفتیم از آن همه جلوتر برویم، پادگان حمید سی چهل کیلومتر از خرمشهر فاصله داشته، ما از دیده‌بان‌ها هم عبور کردند و آنقدر پیش رفتیم تا به مرز بین‌المللی رسیدیم، برایمان خیلی جالب بود که در این فاصله ۴۰ - ۳۰ کیلومتری هیچ خبری از عراقی‌ها نبود.

هنگامی که به عقب بر می‌گشتیم بچه‌های خط فکر می‌کردند که ما عراقی هستیم و قصد تسلیم شدن داریم، آن موقع شهید کمال خرازی در ستاد تبلیغات جنگ فعال بود، با اخوان سریع اطلاعات آن ناحیه را دادیم و وقتی بچه‌ها فهمیدند که این منطقه کاملاً تخلیه شده است تصمیم مهمی گرفتند و کار عملاً آغاز شد.»

شیوه‌های تربیتی شهیدنامجو
در گفت‌وگو با مریم‌السادات نامجوی-فرزند شهید

قرارگاهی برای مهربانی

• مونا قائمی

دو پا داشت، دو پای دیگر قرض کرد و پا گذاشت به فرار. پدرم مانده بود که این بچه چرا این طوری کرد؟ برگشتند و سوار ماشین شدند و با حالت پرسشگرانه‌ای به مادرم نگاه کردند. مادرم کمی سکوت کردند، بعد لیخنه زدند و سرشان را تکان دادند و گفتند: «مرد حسابی! با لباس نظامی رفتی و به پسر بچه می‌گویی باریکلا نوشتی مرگ بر شاه و توقع داری فرار هم نکنند؟» پدر تازه متوجه شدند موضوع از چه قرار است. توی ماشین لباسشان را عوض کردند و بعد با لباس شخصی دنبال پسر بچه رفتند و همراه با او و بقیه یک راهپیمایی درست و حسابی همراه با شعار «مرگ بر شاه» به راه انداختند.

✽ پس پدرتان دور از چشم شاه و رژیم،

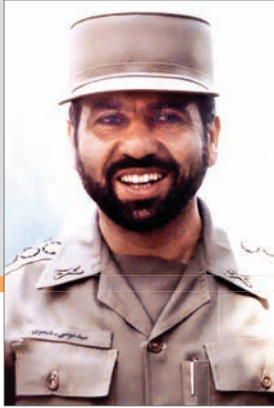
اول از همه کت و شلوار اتو کشیده بابا را می‌دیدیم که به جا لباسی کنار ماشین آویزان می‌کردند که وقتی لازم می‌شود، آن را بپوشند و لباس نظامی به تن نداشته باشند.

✽ مثلاً چه وقت‌هایی؟

یک وقت‌هایی که قرار بود برویم قاتی مردم و راهپیمایی کنیم. یک بار یادم هست اواخر سال ۵۷ بود که داشتیم می‌رفتیم من از پنجره عقب فولکس دیدم پسر بچه کوچکی دارد روی دیوار می‌نویسد: «مرگ بر شاه». پدرم ماشین را نگه داشتند و پیاده شدند و رفتند کنار آن پسر بچه و گفتند: «باریکلا پسر» پسرک همین که چشمش به پدرم افتاد رنگش شد مثل رنگ مرده‌ها. اول بهتش زد، بعد یکمرتبه

✽ سال‌ها از شهادت پدرتان می‌گذرد. از پس غبار سال‌ها، نخستین تصویری را که از پدر در ذهن دارید، ترسیم کنید.

پدر خیلی وقت نداشتند و همیشه مشغله‌شان زیاد بود. اولین تصویر دلنشینی که هر وقت یادم می‌آید، دلم پر از شادی می‌شود، این است که در همان فرصت‌های اندک، پدر ما را توی فولکس قورباغه‌ای‌شان می‌گذاشتند و به گردش یا مسافرت می‌بردند. همیشه جای من و ناصر، برادرم، توی صندوق عقب فولکس بود. منظورم همان جای کوچکی است که پشت صندلی عقب فولکس قورباغه‌ای هست. من و او از آنجا بیرون را تماشا می‌کردیم که خیلی کیف داشت. ✽ چه منظره‌هایی را می‌دیدید؟



من و بابا یک قرارگاه داشتیم. قرارگاهمان کنار تلفن بود. من نقاشی‌ها و نامه‌هایم را می‌گذاشتم آنجا که اگر خوابم برد، بابا که می‌آیند، آن‌ها را ببینند. بابا می‌دیدند و جواب نامه‌هایم را هم می‌دادند و یک جایزه هم برایم می‌گذاشتند. جایزه‌هایشان هم کارت‌های قرآنی بود که روی آن‌ها سوره‌های قرآنی با معنی‌هایشان نوشته شده بود

شما چه واکنشی در مقابل نام پدرتان نشان می‌دهند؟

وقتی می‌فهمند که من دختر شهید نامجوی هستم، به قدری محبت می‌کنند و احترام می‌گذارند که من واقعا نمی‌دانم چه باید بکنم. دختر شهید نامجوی بودن، واقعا مسئولیت سنگینی است. یک بار یکی از مراجع‌کنندگان، همین که اسم بابا را شنید، چند دقیقه‌ای به من زل زد، بعد چشم‌هایش پر از اشک شدند. من واقعا دستپاچه شده بودم و نمی‌دانستم چه باید بکنم. اغلب این افراد، از مهربانی پدرم یاد می‌کنند. یکی از کسانی که من دندان‌هایش را معالجه می‌کنم، شاگرد پدرم بوده و جانباز شیمیایی است و با اینکه واقعا دردهای شدید عضلانی و عصبی دارد، حتی یک دانه قرص هم نمی‌خورد. حتی گاهی اجازه نمی‌دهد برای دندان‌هایش داروی بی‌حسی تزریق کنم. او همیشه از پدرم حرف می‌زند و از مهربانی و مردمداری و صمیمیت ایشان می‌گوید و تواضع بیش از حد ایشان که در مقام یک فرمانده، سر سفره آن‌ها می‌نشستند و با آن‌ها افطاری می‌کردند، ولی در عین حال قاطعیت ایشان به گونه‌ای بوده که همه از ایشان حساب می‌برده‌اند.

* شما غیر از پدر، یک دوست مهربان و صمیمی را از دست داده‌اید. چگونه است که نگاه شما و لحن شما این قدر سرشار از شادی و امید است؟

برای اینکه پدر در همان عالم بچگی، فرق بین مردن و شهادت را به ما فهمانند و هر چه زمان گذشت، ما این فرق را بهتر درک کردیم. هر چه از زمان شهادت یک شهید می‌گذرد، وجودش با طراوت‌تر و زنده‌تر جلوه می‌کند. این معانی را در بچگی نمی‌فهمیدیم، ولی پدر، پدر آن را در ذهن ما کاشتند و حالا که نزدیک به بیست سال از شهادت ایشان می‌گذرد، بیش از هر زمان دیگری، ما این طراوت و زنده بودن را درک می‌کنیم. اینکه چرا نگاه و لحن بچه‌های شهید نامجوی، شادمانه است، شاید به این دلیل باشد که پدر عمیقاً اعتقاد داشتند که مؤمن نه از چیزی می‌ترسد، نه ناامید می‌شود و نه اندوه را به دل خود راه می‌دهد. ایشان خودشان انسان شاد و سرزنده و امیدواری بودند. ایشان به جای غصه خوردن یا عصبانی شدن، همیشه دنبال راه حل می‌گشتند و مادر هم چنین هستند. ایشان را هم هرگز غصه‌دار و ناامید ندیده‌ام. مادرم واقعا زحمات طاقت‌فرسایی را برای بزرگ کردن ما تحمل کردند و این مسئله، در شاد ماندن ما بسیار مؤثر است. اگر صبر، مدیریت و درایت مادر نبود، ما نمی‌توانستیم این مصیبت را تحمل کنیم.



* چند سال داشتید؟

موقعی که پدرم شهید شدند، من هشت سال بیشتر نداشتم. خیلی کوچک بودم.

* این همه حرف را از کجا می‌آوردید؟

تازه نصف حرف‌هایم باقی می‌ماند و خوابم می‌برد. از همه چیز با بابا حرف می‌زدم. از همبازی‌هایم، از نقاشی‌هایم، از پرنده‌ها، از هوا، از زمین، از همه چیز و واکنش پدر جوری بود انگار که دارم درباره‌ی مهم‌ترین موضوع جهان حرف می‌زنم. نمی‌دانم. شاید می‌دانستم زندگی به من مهلت نخواهد داد که دیگر با ایشان حرف بزنم و می‌خواستم در همان فرصت کم، همه چیز را بگویم.

* دیگر نمی‌توانید با ایشان حرف بزنید؟

چرا، اتفاقاً حالا خیلی بیشتر با ایشان حرف می‌زنم. حالا دیگر پدر همیشه پیش ما هستند. هر غمی دارم، هر شادی‌ای که دارم، هر تصمیمی که می‌خواهم بگیرم، پدر در کنارم هستند.

* گفتید از نقاشی‌هایتان هم با پدرتان حرف می‌زدید. قضیه این نقاشی‌ها چیست؟

من و بابا یک قرارگاه داشتیم. قرارگاهمان کنار تلفن بود. من نقاشی‌ها و نامه‌هایم را می‌گذاشتم آنجا که اگر خوابم برد، بابا که می‌آیند، آن‌ها را ببینند. بابا می‌دیدند و جواب نامه‌هایم را هم می‌دادند و یک جایزه هم برایم می‌گذاشتند. جایزه‌هایشان هم کارت‌های قرآنی بود که روی آن‌ها سوره‌های قرآنی با معنی‌هایشان نوشته شده بود. پدرم نامه‌ها و نقاشی‌هایم را با خودش می‌بردند جبهه. وقتی هواپیما سقوط کرد، خیلی از این‌ها گم شدند. چند تایی هم که مانده، کنارهایشان سوخته و قطره‌های خون بابا هم روی آن‌هاست. این‌ها را از جانب هم بیشتر دوست دارم.

* درباره‌ی مدرسه و درس و تحصیلاتان چه برخوردی داشتند؟

آن روزها رسم نبود که پدر و مادرها تکالیف بچه‌ها را کنترل و دفتری را امضا کنند، ولی پدر، صبح‌های جمعه، دفترهای مشق ما را می‌دیدند و امضا می‌کردند. خیلی برایشان مهم بود که ما، کارهایمان را منظم و مرتب انجام بدهیم. بعد هم صبحانه می‌خوردیم و می‌رفتیم نماز جمعه. آن صبحانه، با حضور پدر، به قدری مژه می‌داد که هنوز مزه‌اش یادم نرفته.

بابا مرا می‌نشانند روی یک زانو و ناصر را روی زانوی دیگرشان و برایمان قصه می‌خواندند. بعضی وقت‌ها هم کتاب قصه‌های انگلیسی را برایمان ترجمه می‌کردند.

* در حال حاضر مشغول چه کاری هستید؟

دندانپزشک هستم و در یک کلینیک تخصصی که اغلب مراجع‌کنندگان آن ارتشی هستند، کار می‌کنم.

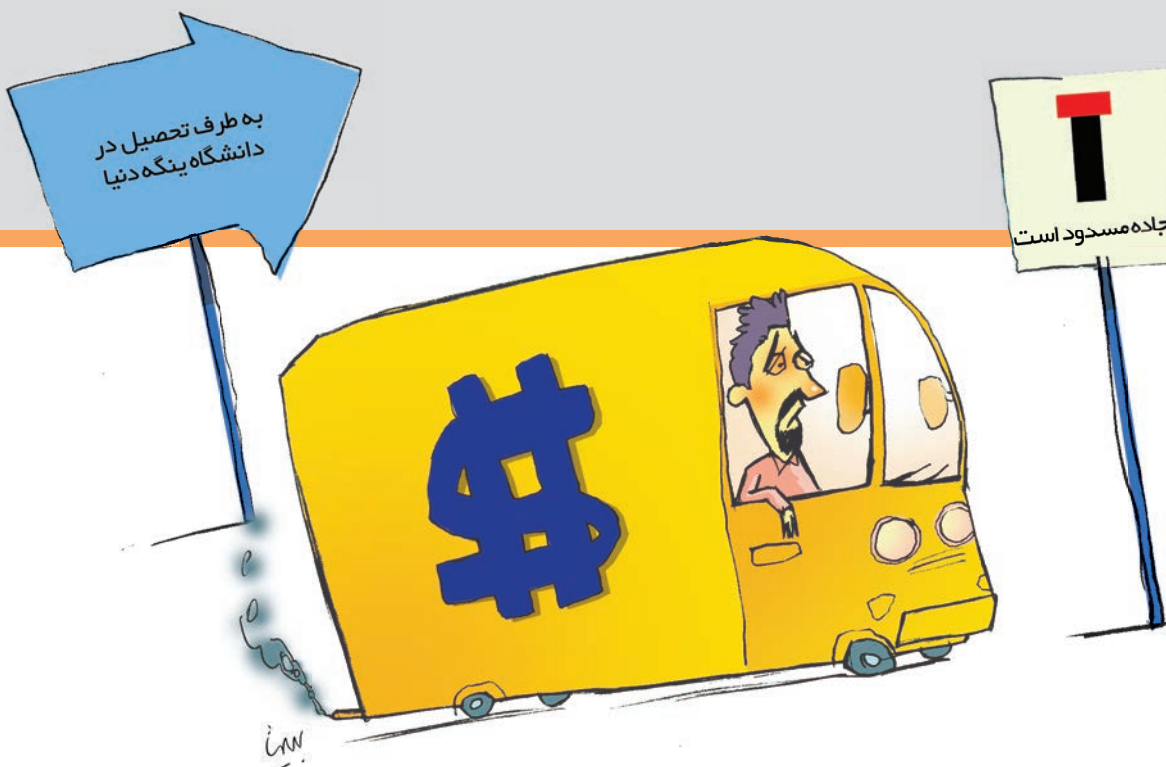
* مراجعه‌کنندگان به

راهپیمایی هم می‌رفتند!

فراوان! همیشه هم مرا همراهشان می‌بردند. یادم هست که عینک دودی می‌زدند و کلاه پوستی سرشان می‌گذاشتند که کسی ایشان را نشناسد. مرا هم همیشه می‌گذاشتند روی دوششان و من از آن بالا، جمعیت را می‌دیدم و کیف می‌کردم! پدرم به کوه‌نوردی هم خیلی علاقه داشتند. من حواسم جمع بود که به محض اینکه پدرم بخواهند بروند کوه، بلند شوم و دنبال ایشان راه بیفتم. مادرم می‌گفتند: «بچه جان! تو هنوز کوچکی، بگیر بخواب!» ولی کو گوش شنوا! مگر می‌شد بابا جایی بروند و من همراهشان نروم؟ خلاصه راه می‌افتادم. بعد که می‌رفتیم کوه، یک کمی که راه می‌رفتیم، خسته می‌شدم و خوابم می‌گرفت. بابا مرا می‌گذاشتند روی شانه‌شان و می‌خندیدند و می‌گفتند: «بابا جان! تو کوه‌پیمایی نمی‌کنی، کول پیمایی می‌کنی.» من هم مثل همیشه کیف می‌کردم. بعد هم همان جا خوابم می‌برد. بابا خیلی صبر داشت. خیلی حوصله داشت. خیلی مهربان بود. روزهای جمعه که می‌رفت نماز جمعه، همه‌ی ما را با خود می‌برد. یادم هست که یک بار داشتیم از نماز جمعه بر می‌گشتیم. یک یک راننده عصبی، «ویراژ» داد جلو بابا و بعد هم زد به ماشین. پدر پیاده شدند تا ببینند قضیه از چه قرار است. راننده مثل همه‌ی راننده‌هایی که توی شهر هستند و حساب و کتابی توی کارشان نیست، به جای اینکه عذرخواهی کند، محکم زد توی گوش بابا، طوری که از بینی بابا خون آمد. پدر هیچ عکس‌العملی نشان ندادند. مادر که حسایی عصبانی شده بود، از ماشین آمد پایین و به پدرم اعتراض کرد که چرا واکنش نشان نمی‌دهند، ولی پدرم با اشاره دست، ایشان را ساکت کردند. طرف مقابل وقتی اسم پدرم را از زبان مادر شنید، داشت از ترس سسکته می‌کرد، اما پدر با کمال مهربانی و شکیبایی به او اطمینان خاطر دادند که از طرف ایشان مشکلی برایش ایجاد نخواهد شد.

* بارزترین صفت پدر شما چه بود؟

مهربانی و مهربانی و مهربانی. ایشان پنج صبح می‌رفتند و یک یا دو بعد از نصف شب بر می‌گشتند و ما اغلب ایشان را نمی‌دیدیم، ولی در همان فرصت‌های کوتاهی که با هم بودیم، به قدری من و برادرهایم را از محبت سرشار خود لبریز می‌کردند که هنوز بعد از سال‌ها، هر وقت به یاد ایشان می‌افتم، دلم از عاطفه شیرینی سرشار می‌شود. من هم که عزیز دردانه بابا بودم و انگار که کله گنجشکی خورده بودم، یک ریز حرف می‌زدم و حرف می‌زدم و حرف می‌زدم و سر بابا را می‌بردم، اما بابا با اینکه خیلی خسته بودند، حتی یک بار نشد که به من بگویند بچه‌جان! ساکت! مادرم یک وقت‌هایی می‌گفتند: «مهریم! مگر نمی‌بینی پدرت خسته است. بس کن.» اما بابا یک کلمه هم نمی‌گفتند و من هم از خدا خواسته، یک نفس و پشت سر هم حرف می‌زدم.



حکایتی طنز آلود از بالا بودن هزینه های آموزشی در ینگه دنیا

پول های مصرف شده در راه واحدهای بی مصرف

○ تهینه مهر بانی

یکصد هزار دلار پس اندازی که باید خرج دانشگاه دخترم می کردم و در صورت اجابت درخواست او، نمی کردم، قند توی دلم آب شد. اما ایدا تصور نکنید که خودم را از تک و تا انداختم. با کمال شهامت و جسارت گفتم:

«البته حق مسلم تونه که هر تصمیمی که دلت می خواد برای زندگیت بگیری. گفتمی اسمش چی بود؟» دخترم که از لحن مهربان من جرأت پیدا کرده بود، گفت: «آلن!» گفتم: «اتفاقا آلن از اون اسم هایی که من تصادفاً به طرزی استثنایی عاشقون هستم».

پدر و مادر این پسر حتماً خیلی آدم های با سلیقه ای هستند، مضافاً بر اینکه تا به حال کسی ندیده که «آلنی» آدم بدی از کار در بیاد. اگر دوست داشته باشی، حتی می تونیم اونو به سواحل پالم بیچ هم بفروستیم که بره اونجا حسابی شنا کنه و پوستش برنزه بشه».

پدری که مثل من پنج فرزند دارد، کافی است برای لحظه ای، تصویر فرستادن پنج نفرشان را به دانشگاه پیش چشمش مجسم کند تا بلافاصله در اثر سکنه توأمان مغزی و قلبی، جان به جان آفرین تسلیم کند! یادم هست وقتی بزرگترین فرزندم به دانشگاه رفت، هزینه سال اول تحصیل او سر به ۱۳۰۰۰ دلار زد. وقتی صورتحساب دانشگاه را دریافت کردم، نگاهی به دخترم انداختم و پرسیدم: «سیزده هزار دلار؟ مگه تنها دانشجوی اون دانشگاه توئی؟ نکنه پول سفر خارج رئیس دانشگاهتون رو هم من باید بدم؟»

من بخت آن را داشتم که به خاطر مسخره بازی هایی که هیچ ربطی به رشته تحصیلی ام ندارند (منظورم هنرپیشگی و نمایش های تلویزیونی است) به اندازه کافی پول در بیاورم، ولی ۱۳۰۰۰ دلار (حالا شده ۱۷۰۰۰ دلار. ماشاءالله هفته به هفته زیاد می شود!) کمر اغلب پدران آمریکایی را می شکند.

آمریکاست که به دلیل مشابهت های عجیب آن با نظام آموزشی خودمان، آن را نقل می کنم.

بدهی جواهر نشان کمر شکن!

راستش حسابی اشتباه کردم که گفتم بزرگترین هزینه ای که یک بچه ممکن است روی دست پدر و مادرش بگذارد، هزینه خرید ماشین است! معلوم می شود در آن موقع، شهریه دانشگاه را از یاد برده بودم، مگر اینکه شما بخواهید درباره ی موضوع دلپذیرتری چون عصب کشی دندان صحبت کنم. همان طور که می دانید من همیشه بیشترین بها را به تحصیلات داده ام. پارسال دختر هجده ساله ام نزد ما آمد و به من و همسرم گفت که قصد ندارد به دانشگاه برود، بلکه قصد دارد ازدواج کند. من و همسرم چون پدر و مادر واقعاً وظیفه شناسی هستیم، اول عصبانی شدیم و من به نیابت از همسرم فریاد کشیدم: «چی گفتی؟ یعنی چه که اونجا واستادی و با کمال وقاحت داری به من و مادرت می گی که نمی خوامی بری دانشگاه؟»

اما از شما چه پنهان، ناگهان نور درخشانی در یکی از زوایای تاریک مغزم برق زد و از تصور

من تصور می کردم مسئله دانشگاه و شهریه های گران و پایین بودن سطح آموزش دانشگاه ها درد بی درمانی است که کشورهای ملقب به «جهان سوم» گرفتار آن هستند، ولی با کمال تعجب دیدم خیر، انگار این هم تحفه ای است که ینگه دنیایی ها همراه با فرهنگ مصرف و بی بندوباری و دم غنیمتی و کوکاکولا و همبرگر و هزار چیز بی خاصیت و بی مصرف برای ما صادر کرده اند و خوب هایش را برای خودشان نگه داشتند. وقتی به مقاله ای از «بیل کاربی» برخوردم، ترجیح دادم آن را نقل کنم تا یک وقت این شائبه در اذهان متجددان به وجود نیاید که ما خدای ناکرده حرف توی دهان مردم می گذاریم!

بیل کاربی هنرپیشه و «شومن» موفق دهه ی شصت و تحصیل کرده ی رشته ی روان شناسی است. او تجربه های ارزشمند خود را با قلمی شیرین و طنزی ظریف به رشته ی تحریر کشیده و با موشکافی بدیعی مسائل اجتماعی خود را که بسیاری از آن ها مسائل جامعه ی ما هم هستند، به نقد کشیده است. مقاله ی حاضر، نقد دلنشین و در عین حال کوبنده ی او درباره ی نظام آموزشی

پدری که مثل من پنج فرزند دارد، کافی است برای لحظه ای، تصویر فرستادن پنج نفرشان را به دانشگاه پیش چشمش مجسم کند تا بلافاصله در اثر سکنه توأمان مغزی و قلبی، جان به جان آفرین تسلیم کند!



عشق‌های آموختنی

دکتر لئوبوسکالیا
ترجمه: ته‌مین مه‌ربانی

برای یادگیری، شیوه‌های متعددی وجود دارد، ولی شیوه‌ای که یک مربی شرقی برای من به کار برد، چیز محشری بود! روزی در کنار او در باغی پر از بامیه‌های غول‌پیکر راه می‌رفتم و مدام افاضه می‌کردم تا به او ثابت کنم که خیلی چیز بدم که ناگهان برگشت و یک تو دهنی محکم به من زد! البته متوجه هستید که دارم درباره‌ی شیوه‌های آموزشی صحبت می‌کنم! دستی به لب خون‌آلودم کشیدم و پرسیدم:

«این دیگه چه جور تربیت کردنی یه؟»

از کوره در رفت و گفت:

«این قدر با پاهای کثیف روی مَن راه نرو!»
به شما قول می‌دهم که قبل از نوشتن این مقاله، پاهایم را حسابی شست‌ام! او به من یاد داد که بخش اعظم یادگیری‌های درست و حسابی، یادگیری‌هایی که توی زندگی به درد آدم می‌خورند، در سکوت و تعمق به دست می‌آیند، در حالی که ما آمریکایی‌ها خیال می‌کنیم یاد دادن یعنی وراجی و حرف و حرف!

او به من یاد داد که اگر عشق را نشناسم، کل آثارم یعنی حرف مفت! به من یاد داد که اگر «عاشقی کردن» را بلد نباشم، صد تا مدرک دکتری و کتاب و عنوان را هم که یدک بکشم یعنی جفنگ! وقتی این حرف‌ها را به من می‌زد، احساس می‌کردم که هی دارم سبک‌تر و سبک‌تر و سبک‌تر می‌شوم.

اگر قبول دارید که ضروری‌ترین درسی که باید در زندگی یاد بگیریم، عاشق بودن است، پس می‌رویم سراغ درس‌های بعدی. انسان عاشق دوست دارد بهترین‌های خود را به دیگران ببخشد و از این طریق به شکوفایی عظیمی دست پیدا کند. در فرآیند دلپذیر «عاشق شدن» است که انسان در می‌یابد چقدر منحصر به فرد است و چقدر چیزهای منحصر به فرد دارد که می‌تواند با دیگران قسمت کند. فقط با این حس است که انسان هیچ وقت گم نمی‌شود و احساس خلاء و تنهایی نمی‌کند. با این حس است که انسان با خودش و دنیای اطرافش آشتی می‌کند و با این نعمت است که می‌فهمد سرچشمه‌ی شادمانی و سعادت در درون آدمی است. فقط یک انسان عاشق می‌فهمد که چقدر زندگی زیباست و چقدر کار از دست انسان بر می‌آید و چقدر وقت برای شاد بودن و خدمت کردن و خندیدن، کم است! بدون توانایی دوست داشتن و شاد بودن و خدمت کردن، آیا می‌توان انسانی زندگی کرد؟

قبض تلفن رو پرداخت کردی؟ می‌گوید: «نه، ولی من و هم اتاقی‌هام واقعا تصمیم داریم پول تلفن رو بدیم، منتهی شرکت تلفن می‌خواد تلفن ما رو قطع کنه». می‌گویید: «ولی توی پولی که بهت دادم، پول تلفن رو هم حساب کرده بودم». می‌گوید: «ما اون پول رو برای چیزهای مهمی خرج کردیم». یکی از این «چیزهای مهم» برای دختر سسال اولی من؛ تهیه مسکن بود. او و هم اتاقی‌هایش به این نتیجه رسیده بودند که باید آپارتمان مستقل داشته باشند، چون مدیر آمل و عقب مانده‌ی خوابگاه اجازه نداده بود آن‌ها عکس گیتاریست‌ها و خواننده‌های گوریلی برهنه و ژولیده را به در و دیوار خوابگاه بزنند!

من به عنوان یک پدر دچار این چهل مرکب بودم که برنامه‌ی آموزشی مدارس و دانشگاه‌ها باید طوری تنظیم شده باشند که بچه‌ها دست کم الفبا را یاد بگیرند. من اگر مطمئن بودم که این درس‌ها به درد کاری می‌خورند، از صرف آن هزینه‌های سرسام‌آور، دچار یأس نمی‌شدم، ولی بدبختانه و بدون تعارف، این برنامه‌ها به هیچ دردی نمی‌خورند! موقعی که خود من به دانشگاه می‌رفتم، گاهی اوقات از کلاس درس در می‌رفتم تا به سینما بروم، ولی این روزها سینماها خودشان یک پا کلاس درس هستند. کلاس‌های کسب تجربه‌های محیرالعقول! در این سینماها می‌شود دروس بسیار حیاتی و مهمی چون تاریخ فحاشی در غرب، فلسفه‌ی چگونه سر دیگران را شیر بهمالیم، روش پیشرفته‌ی فروش قطعات یدکی ماشین چمن‌زنی به ساکنان صحرای عربستان و امثال این‌ها را پاس کرد! ایدا جای تعجب نیست اگر دانشجویی در روز فارغ‌التحصیلی خود بگوید: «توی دانشگاه واقعا خوش گذشت، اما از بابت درس، این روزها واسه انجام هر کاری، یه نرم‌افزار کامپیوتری هست».

من ایدا دوست ندارم آمل و غرغو به نظر برسم، ولی تصور باطلی دارم و آن هم این است که وقتی هشتاد هزار دلار خرج تحصیل فرزندم کرده‌ام، دست کم در ظرف چهار سال باید زبان مادری‌اش را یاد گرفته باشد. من هنوز جاهلانه معتقدم که بدون تسلط به زبان مادری، هیچ کاری را نمی‌شود درست انجام داد و موفقیت بدون حداقل سواد در زمینه‌ی خواندن و نوشتن زبان مادری، بی‌معنی است.

دانشجویان دانشگاه‌ها به محض اینکه احساس کنند قرار است برای یک واحد درسی کتاب بخوانند، آن را حذف می‌کنند و دنبال واحدهایی می‌گردند که به آن‌ها این امکان را بدهد که هجده ساعت در شبانه‌روز بخوانند و حداکثر استفاده‌ای که از قشر خاکستری مغزشان می‌کنند، حفظ کردن تعطیلات رسمی باشد.

وقتی صورتحساب شهریه‌ی سال اول دختر بزرگم را دیدم، بلافاصله ۱۲۰۰۰ دلار را در عدد چهار ضرب کردم و هزار دلار برای هزینه‌های جانبی در هر ماه را به آن افزودم و به رقمی رسیدم که سرم سوت کشید. قرار بود کل این هزینه را بپردازم تا دخترم در رشته هنرهای آزاد لیسانس بگیرد و صلاحیت این را پیدا کند که به خانه برگردد و تنگ دل من و مادرش بنشیند و از صبح تا شب غر بزند.

شاید تصور کنید که من درباره‌ی هزینه‌های جانبی اغراق کرده‌ام، بنابراین اجازه بدهید کمی توضیح بدهم. درباره‌ی شاگردان سال اول، ناچارند هفتصد دلار پول اجاره یک اتاق کوچک را در مجموعه‌ای که توال و دستشویی آن یک کیلومتر دور از اتاق‌های مسکونی است، بپردازند.

اگر واقعا دلتان به حال دل و روده و معده فرزندان می‌سوزد، مسئولان دانشگاه به شما توصیه می‌کنند که سیصد دلار اضافی برای تغذیه ویژه بپردازید. من و همسر من برای اینکه فرزندانم به طور ویژه تغذیه نکند و به همان پیتزای افتضاح مغازه سر کوچه دانشگاهش قناعت کند، ناچار شدیم ۵۰۰ دلار به شخص او بپردازیم که البته این هزینه، ما را از پرداخت هزینه تغذیه ویژه معاف نکرد، چون به عبارتی آش خاله‌مان بود و فرزندمان چه می‌خورد، چه نمی‌خورد، پای ما حساب می‌کردند. من دائما به دخترم سرکوفت می‌زدم که: «پدرجان! من پول تغذیه ویژه می‌دم!» و او دائما جواب می‌داد: «ویژه‌شون از غیر ویژه‌شون افتضاح‌تره. من همون پیتزا رو می‌خوام». و ما غیر از ۵۰۰ دلار اضافای که برای پیتزا به او دادیم، ناچار بودیم همیشه برایش بلیط هواپیما بفرستیم تا به خانه بیاید و لباس چرک‌هایش را برایش بشوییم. او شاگردی جدی و درس‌خوان بود، برای همین یادش می‌رفت لباس‌هایش را بشوید، برای همین، راحت و آسوده با لباس چرک‌هایش پرواز می‌کرد و هر چند هفته یک بار از سر لطف سری به ما می‌زد تا ده دلار هزینه لباسشویی را صرفه‌جویی کند!

دخترم در دانشگاهش نتوانست ریاضی بخواند. در واقع هیچ بچه‌ای در دانشگاه ریاضی یاد نمی‌گیرد، حتی اگر رشته‌اش ریاضی باشد. من هرگز دانشجویی را ندیده‌ام که بتواند درست بشمرد. شما به همه‌ی آن‌ها میزان معینی پول می‌دهید و طبق بودجه‌بندی شما، همه‌ی هزینه‌ها را می‌شود با آن پول پرداخت، اما این طور نمی‌شود. شما به فرزندان می‌گویید: «این واسه این، این هم واسه اون». بچه با کمال دقت به حرف‌های شما گوش می‌دهد و ۴۸ ساعت بعد به شما تلفن می‌زند تا بگوید که به کلی ورشکست شده است! او می‌گوید: «بابا! شرکت تلفن واقعا کارش حساب و کتاب نداره». می‌پرسید: «مگه تو



انواع تجارت الکترونیک

تجارت فروشنده با فروشنده (B2B) اولین نوع خرید و فروش معاملات الکترونیکی است و هنوز هم طبق آخرین آمار بیشترین عایدی را کسب می‌کند. این نوع تجارت در جایی استفاده می‌گردد که بخواهیم خرید و فروش عمده را به کمک تجارت الکترونیکی انجام دهیم و خارج از حیطه‌ی خرده‌فروشان عمل کنیم؛ چرا که خرده‌فروشی در اینترنت با خطرات بسیار همراه است؛ زیرا مشتریان تمایل ندارند تا همه چیز را از روی اینترنت خریداری کنند و فقط روی برخی از اجناس دست می‌گذارند و سایر موارد برایشان اهمیت چندانی ندارد. شرکت سیسکو (Cisco) یکی از اولین شرکت‌های بزرگی بود که در جولای ۱۹۹۶ سایت تجارت الکترونیکی خود را راه‌اندازی کرد و بعد از آن تلاش جدی بقیه‌ی شرکت‌ها برای چنین امری آغاز شد. یک ماه بعد شرکت‌های کامپیوتری عظیمی نظیر مایکروسافت (Microsoft) و آی.بی.ام (IBM) نرم‌افزارهای تجاری خود را که امکان فروش از طریق اینترنت را فراهم می‌کرد، به بازار عرضه نمودند.

فارستر ریسرچ (Forrester Research) که به تجزیه و تحلیل فعل و انفعالات در بخش فناوری مشغول است، در ۱۹۹۹ تخمین زد که حجم مبادلات در این تجارت تا سال ۲۰۰۴ در ایالات متحده به یک تریلیون دلار و در سال بعد از آن به ۷/۲ تریلیون دلار برسد. به صورت طبیعی در فروشنده با فروشنده (B2B) فروش مستقیم، منبع اصلی درآمد به حساب می‌آید؛ مانند وقتی که یک فروشنده محصول خود را به یک فروشنده‌ی دیگر مستقیماً می‌فروشد. با این وجود وب می‌تواند روی فروش مستقیم تأثیر بگذارد و این قاعده را بر هم بزند.

رو در رو نبودن مشتری و فروشنده باعث می‌شود تا معامله غیرمستقیم صورت گیرد. این مشتریان برای دریافت اطلاعات بیشتر باید به تلفن به مرکز اصلی وصل شوند، اما هیچ تضمینی برای اینکه کسی آن سوی خط باشد، وجود ندارد.

تجارت فروشنده با مصرف کننده (B2C)

بیشترین سهم در تجارت الکترونیکی از این نوع (B2C) را خرده‌فروشی تشکیل می‌دهد. این نوع تجارت با گسترش وب به سرعت افزایش پیدا کرد و اکنون به راحتی می‌توان انواع و اقسام کالاها از شیرینی گرفته تا اتومبیل و نرم‌افزارهای کامپیوتری را از طریق اینترنت خریداری کرد. B2C از حدود ۵ سال پیش با راه‌اندازی سایت‌هایی چون امیزن (amazon) و سی‌دی‌ان‌ادابلیو (CDNOW) آغاز شد. جف بیزر (Jeff Bezor) مؤسس شرکت امیزن، سایت خود را فقط برای فروش کتاب از طریق اینترنت راه‌اندازی کرد و این ایده‌ی ساده مقدماتی بود برای یک تحول جهانی.

در تجارت الکترونیکی فروشنده با مصرف کننده (B2C) در یک طرف معامله، تولیدکننده (فروشنده)

نگاهی به گونه‌های مختلف تجارت الکترونیک:

خرید در دهکده جهانی

○ مجتبی نظری

تجارت مصرف کننده با مصرف کننده (C2C)

در این مدل تجارت الکترونیکی، مزایده‌ها و مناقصه‌های کالا از طریق اینترنت انجام می‌گیرد. مدل مصرف کننده با مصرف کننده (C2C) شبیه نیازمندی‌های طبقه‌بندی شده‌ی یک روزنامه و یا شبیه به یک دکه در بازار دست دوم یا سمساری است. ایده‌ی اصلی این مدل این است که مصرف کنندگان با یکدیگر بدون واسطه به خرید و فروش بپردازد. ای‌بی‌ای (ebay) غول حراجی آنلاین بزرگ‌ترین نمونه‌ی اولیه مدل مصرف کننده با مصرف کننده می‌باشد. ای‌بی‌ای خود چیزی نمی‌فروشد و به عنوان واسطی بین خریداران و فروشندگان به عرضه‌ی محصولاتی در حراجی آنلاین عمل می‌کند. به عنوان مثال ای‌بی‌ای اجازه می‌دهد فروشنده قیمت اولیه‌ی خود را در حراجی قرار دهد و سپس شرکت کنندگان در حراج، قبل از اتمام مدت باید درباره‌ی کالای به حراج گذاشته شده اظهار نظر کنند. سایت‌های اینترنتی دیگر نظیر اتوبایتل (Autobytel) و کارسمات (Carsmart)

محصول و در طرف دیگر، خریدار (مصرف کننده نهایی) قرار دارد. موفقیت در این مدل، وابسته به تجربیاتی است که به مشتری منتقل می‌شود. باید به مشتری خدماتی دهد که در مدل سنتی به آن‌ها خورفته است و شرایط مشابه را به وجود آورد. شرکت‌هایی نظیر امیزن و اف‌ای‌ای روی شهرت خود محیط نیرومند آنلاین را تدارک دیده‌اند که بتوانند رضایت بی‌چون و چرای مشتری را جلب نمایند. پس از «هک» شدن بسیاری از وب سایت‌های خرده‌فروشان اینترنتی مانند کریدیت‌کارند (Creditcards) و اگ‌هد (egghead) و... بسیاری از مشتریان نسبت به دزدیده شدن اطلاعات شخصی‌شان توسط «هکر»ها بسیار حساس شده‌اند که این امر باعث کاهش معاملات الکترونیکی در مقاطع و فواصل زمانی زیادی شده، اما معاملات را به نقطه‌ی صفر نرسانده است.

هم اکنون این روش در کشور ما موجود است و مورد استفاده قرار می‌گیرد و در این روش خریدار به طور مستقیم با توزیع کننده از طریق اینترنت وارد معامله می‌شود.

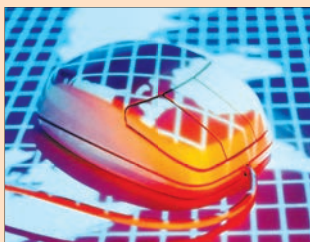
فارستر ریسرچ در ۱۹۹۹ تخمین زد که حجم مبادلات در این تجارت تا سال ۲۰۰۴ در ایالات متحده به یک تریلیون دلار و در سال بعد از آن به ۷/۲ تریلیون دلار برسد.

ورودی شرکت ebay در کالیفرنیا، امیدوار با تأسیس این شرکت در سال ۱۹۹۵ توانست به موفقیت کاری و مالی فراوانی دست پیدا کند، او با ۸/۸ میلیارد دلار دارایی یکی از میلیاردرهای لیست معروف فوربس است



نمونه‌ای از موفقیت در «وب»

امیدواری‌های تجارت الکترونیکی



پی‌یر امیدوار و همسرش دلمشغولی‌ای داشتند آن هم کلکسیون جعبه‌ی شکلات بود، در سال ۱۹۹۲ به فکر افتادند که چند عدد از این جعبه‌ها را در اینترنت به دیگران پیشنهاد بدهند، روز بعد متوجه شدند که ۸۷ نفر در سراسر دنیا برای خرید این جعبه‌ها درخواست داده‌اند و این جرقه‌ای بود برای تأسیس اولین وب‌گاه خرید و فروش اینترنتی.

آن‌ها شرکتشان را با عنوان (ای بی) (e-Bay) در سال ۱۹۹۵ در کالیفرنیا تأسیس کردند، میزان موفقیت آن‌ها به حدی بود که تا آخر سال ۱۹۹۸، ۲/۱ میلیون عضو، ۷۵۰ میلیون دلار معامله و ۸ میلیون دلار سود خالص برای آن‌ها به همراه داشت.

آن‌ها زمینه‌ی فعالیت شرکت خود را گسترش دادند و علاوه بر فروش اینترنتی در حوزه‌های حراج اینترنتی، تجارت الکترونیک، (پی پد) (Pay Pad)، اسکای‌پی (skype) و گامتی (Gumtyee) نیز فعال شدند. همین مسئله باعث شد تا در سال ۲۰۰۶ تعداد کارکنان شرکت به ۱۱/۶۰۰ نفر و در آمد آن به حدود ۶ میلیارد دلار برسد.

موفقیت شرکت ای بی موجب شد تا تمرکز شرکت‌های فعال در زمینه آی تی بر بخش تجارت الکترونیک بیشتر شود. به تازگی نمونه‌هایی از فعالیت در زمینه تجارت الکترونیک در کشورمان هم دیده شده که در حال گسترش و عملاً به عنوان یک بخش نوپا به حساب می‌آید.

نمونه‌هایی از مدل C۲C می‌باشد.

تجارت مصرف کننده با فروشنده (C۲B)

در حالیکه بازار مصرف کننده آنلاین روز به روز در حال گسترش است، بسیاری از خریداران دریافته‌اند که شیوه‌ی انتخاب محصول بسیار گسترده و ممکن است آنان را غوطه‌ور سازد. چرا که وقتی مصرف کنندگان، سایت‌هایی را در ارتباط با فروش محصول مورد نظر خود می‌یابند، یافتن خود محصول در آن سایت و به دست آوردن قیمت محصول اغلب کار دشوار است.

بنابراین برای راحت‌تر نمودن امر خرید، نیاز به روش‌های جدید خرید و فروش اینترنتی آنلاین است که در آژانس‌های فروش به سود دهی منتهی شود بایستی از یک استراتژی فروش استفاده نمایند مانند پرایس لاین (Priceline) که خود را با این استراتژی تطبیق داده است.

تجارت نقطه به نقطه (P۲P)

این مدل تجارت الکترونیکی برای تسویه حساب کردن شرکت کنندگان در حراج با فروشنده است

بی‌سیم (Wireless Application Protocol) که به اختصار دابل‌وی‌پی (WAP) نامیده می‌شود، جایگزین می‌گردد. در این شیوه‌ی جدید، هر تلفن همراه از طریق مرکز تلفن با یک کامپیوتر سرویس‌گر مرتبط می‌شود و می‌تواند نرم‌افزار مورد نیاز کاربر خود را بر روی کامپیوتر مذکور فعال نماید. بدین ترتیب استفاده کننده می‌تواند اطلاعات خود را از طریق کامپیوتر سرویس‌گر که خود از طریق اینترنت و یا شبکه‌های ارزش افزوده (VAN) به مراکز تجاری و خدماتی متصل است ارسال و یا دریافت نماید.

تجارت فروشنده با اداره (B۲A)

این نوع تجارت الکترونیکی شامل تمامی مبادلات تجاری - مالی بین شرکت‌ها و سازمان‌های دولتی است. تأمین نیازهای دولت توسط شرکت‌ها و پرداخت عوارض مالیات‌ها از جمله مواردی است که می‌توان در این گروه گنجانده. این تجارت در حال حاضر دوران کودکی خود را طی می‌کند، ولی در آینده‌ای نزدیک زمانی که دولت‌ها به ارتقای ارتباطات خود تمایل و توجه نشان دهند، به سرعت رشد خواهد نمود.

که مشهورترین آن‌ها سرویسی است به نام پی‌پال (Paypal). تجارت نقطه‌به‌نقطه در چهار چوبی است که افراد بتوانند مستقیماً باهم پول رد و بدل کنند و در حالی که سهم اصلی داد و ستد پولی را نقل و انتقالات رو در رو به عهده دارد، فناوری تلفن‌های همراه تعداد افراد بیشتری را در داد و ستد غیر حضوری سهیم می‌کند. قبل از پی‌پال بسیاری از تاجران آنلاین در قد و قواره‌های متفاوت پرداخت مشتری‌ها را از طریق حساب کارت‌های اعتباری تجارت دریافت می‌کردند.

با استفاده از سخت‌افزار ماندکس (Mondex) که زیر مجموعه‌ی مسترکارد (Mastercard) است، کاربران قادرند نقل و انتقالات الکترونیکی پولی خود را انجام دهند و پول خود را از یک کارت اعتباری به کارت اعتباری دیگر منتقل نمایند. نحوه‌ی استفاده از تلفن همراه بدین صورت است که به جای فناوری جی‌اس‌ام (GSM) که استاندارد معمول ارتباطی تلفن همراه در بسیاری از کشورها به ویژه در اروپاست، فناوری دیگری با پروتکل به کارگیری نرم‌افزار کاربردی از طریق تجهیزات



جوان و مدگرایی

خدایی که زیبایی را دوست دارد

○ سید صادق سیدنژاد

پیامدهای مدگرایی و نیز اهداف و نقشه‌های شوم مروجین پدیده مدسازی در جهان نیم نگاهی به این بحث می‌افکنیم؛ بدان امید که همه اقشار جامعه اسلامی برای حفظ سلامت سرمایه‌های فکری و اعتقادی خویش، ابعاد مختلف این موضوع را با دقت مورد مطالعه قرار دهند و راه چاره و مکانیسم مبارزه با آن را دریابند.

الف: مد چیست؟ واژه مد در لغت معنای سلیقه، اسلوب، روش و شیوه و... دارد و در اصطلاح، عبارت است از روش و طریق‌های موقتی که بر اساس ذوق و سلیقه افراد یک جامعه و سبک زندگی از جمله شکل لباس پوشیدن، نوع آداب پذیرایی و معاشرت و تزیین و معماری خانه و... را تنظیم می‌کند. (۱)

بنابراین، می‌توان گفت: مد به تغییر سلیقه ناگهانی و مکرر همه یا بعضی از افراد یک جامعه اطلاق می‌شود و منجر به گرایش به انجام رفتاری خاص یا مصرف کالای به خصوصی یا در پیش گرفتن سبکی خاص در زندگی می‌شود.

از بررسی ابعاد مختلف حیات اجتماعی بشر می‌توان گفت: پدیده مد اولاً همیشه در تاریخ بشر بوده است و منحصر به دوره معاصر نیست. ثانیاً، هرگاه این پدیده در هر دوره‌ای از تاریخ آگاهانه و با گزینش و انتخاب و با توجه به فرهنگ و چارچوب‌های فکری

شاید شما هم با این مسئله روبه‌رو شده‌اید که وقتی بعضی از جوانان به دلیل پوشیدن لباس‌های غیرمعمول و یا اصلاح و آرایش خاص موی سر و صورت و انجام دادن برخی رفتارهایی که با فرهنگ و رسوم اجتماعی ما همخوانی ندارد مورد اعتراض قرار می‌گیرند، عمل خود را به عنوان مد و مدگرایی توجیه می‌کنند.

جای شگفتی است که نه تنها برخی افراد به محض شنیدن چنین پاسخی قانع می‌شوند و از پی‌گیری موضوع خودداری می‌کنند، بلکه در مواردی هم مشاهده می‌شود که عده‌ای از آنان، بدون توجه به آثار و پیامد این قبیل رفتارها، درصدد هستند که خود نیز از آن شیوه تبعیت کنند. روشن است که این قبیل تقلیدهای کورکورانه در موارد بسیاری، برای فرد و جامعه گرفتاری‌ها و مشکلات زیاد فرهنگی و اقتصادی ایجاد می‌کند. به گونه‌ای که در نتیجه بی‌توجهی به این موضوع، گاهی اساس نظام اعتقادی و کیان نظام اجتماعی جامعه دچار خطر و انحراف می‌شود و به موازات سست شدن بنیان‌های اجتماعی، زمینه تسلط فرهنگی و به دنبال آن، تسلط سیاسی استعمارگران فراهم می‌شود.

برای آشنایی هر چه بیشتر اقشار مختلف مردم، به ویژه قشر جوان جامعه به موضوع مد و نتایج و

بیا اسیر رنگ نشی

تا حالا به رنگ‌ها فکری کردی؟ فکر کردی که چه رنگی را بیشتر دوست داری؟ یا چه رنگی بیشتر با تو هماهنگ است؟ مثلاً می‌گویند اگر رنگ دیوارهای اطاعت زرد باشد برای تقویت حافظه خیلی خوب است، اگر رنگ لباس آبی باشد در روحیه خیلی تأثیر می‌گذارد. یا اگر رنگ مشکی را دوست داشته باشی آدم ریسک‌پذیری هستی. شاید تو جزو آن دسته از آدم‌هایی هستی که برایت فرقی نمی‌کند که دیوارهای اطاعت چه رنگی باشد. ماشینت چه رنگی باشد. چه رنگی بپوشی و...

اما جالب است بدانید که چه خواهیم چه نخواهیم رنگ‌ها تأثیر خودشان را می‌گذارند بدون اینکه دخالتی در آن‌ها داشته باشیم. اما هیچ می‌دونی آدم‌ها هم هر کدام به رنگی هستند؟

و جالب‌تر اینکه همون طوری که اگر روی یک کاغذ سفید یا مشکی نقاشی کنیم کاغذ سیاه می‌شه، ما انسان‌ها هم مثل یک کاغذ سفید می‌مانیم. یعنی دلمون یک کاغذ سفید و صاف و ساده است. حالا کاغذ سفید دلمون رو چه رنگی کنیم؟ با مداد رنگی‌های مارک‌دار خارجی رنگ کنیم یا با...

کاغذ دلمون را، قلبی که با تیش آن زنده‌ایم چه رنگی کنیم؟؟

از رنگ آدم‌های معروف استفاده کنیم یا آدم‌های معمولی؟

به نظر من آدم اگر هم می‌خواهد قلبش را رنگ کند یک رنگ درست و حسابی بزنه. رنگی که پاک نشه حتی کدر هم نشه مثله رنگه...

یک رنگ عزیز دوست داشتنی تو یک کتاب بزرگ.

صبغه‌الله، و من احسن من الله صبغه (بقره ۱۳۸) رنگ خدایی (بپذیرید، رنگ ایمان و توحید و اسلام) و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است.



به عنوان مثال میل به خودآرایی که ریشه در کمال‌جویی و زیباپسندی فطری انسان دارد، اگر از روی غفلت و یا در نتیجه افراط و تفریط یا تحت تأثیر القائات غلط عوامل جانبی از مسیر طبیعی و درست خود خارج شود، سر از اموری چون خودنمایی، فخر فروشی، خودپرستی و مدپرستی و... در می‌آورد.

و اعتقادی جامعه صورت گرفته، نه تنها باعث پیدایش نارسایی‌های فرهنگی و اجتماعی نشده، بلکه به عنوان یک دست‌آورد اجتماعی، به نوبه خود به رشد و تعالی فرهنگ و تمدن جوامع کمک‌های زیادی کرده است و زمینه آراستگی مناسب جنبه ظاهری زندگی مردم و افسراد را فراهم کرده است. در یک کلام، مدگرایی مثبت، به معنای اقتباس از پیشرفت‌های اجتماعی دیگران و به کار بردن دست‌آوردهای مثبت تمدنی دیگران، ضمن برطرف کردن زشتی‌ها و کاستی‌های حیات اجتماعی، از دچار شدن زندگی انسان‌ها به یک نواختی خسته‌کننده پیشگیری کرده و روز به روز بر استحکام بیشتر پایه‌های زندگی دسته‌جمعی آنها کمک کرده و از پدیدآمدن رفتار و شیوه‌های ناخوشایندی که سبب دوری و یا نفرت و انزجار افراد از یکدیگر می‌شود جلوگیری به عمل می‌آورد.

ب. ریشه‌های مدگرایی: آفرینش انسان به گونه‌ای است که همواره از حالت یکنواختی گریزان بوده و در مقابل، همیشه از تحول و نوآوری و تنوع در شکل و شیوه زندگی استقبال می‌کند. این تمایل در حالت عادی و در صورتی که پذیرش تحول و نوآوری از روی آگاهی و به صورت تدریجی آرام صورت پذیرد، ظاهر زندگی آدمی را خوشایند و دلپذیر می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت میل به خودآرایی و زیباسازی محیط زندگی امری فطری است که به برکت آن هم زمینه آراستگی صورت ظاهری محیط زندگی انسان فراهم می‌شود و هم انگیزه تعالی و تداوم زندگی اجتماعی و روابط صحیح انسانی تقویت می‌شود و بدین‌سان عواملی که باعث ایجاد نفرت و انزجار افراد از یکدیگر و یا موجب یکنواختی زندگی بشر می‌شوند از محیط حیات اجتماعی دور شده و جنبه‌های مثبت کمال‌خواهی و زیبایی دوستی فطری انسان روز به روز شکوفاتر می‌شود.

البته از این نکته نیز نباید غافل شد که گرچه یکی از جلوه‌های کمال‌جویی و زیبایی دوستی انسان به ویژه در دوره جوانی توجه به زیبایی ظاهر است، اما باید مراقب بود که این فرایند، از حالت طبیعی خود خارج نشود، زیرا همه استعدادهای فطری اگر از حالت طبیعی و معقول خود خارج شوند، جنبه انحرافی پیدا کرده، آثار سوویی به بار می‌آورند.

به عنوان مثال میل به خودآرایی که ریشه در کمال‌جویی و زیباپسندی فطری انسان دارد، اگر از روی غفلت و یا در نتیجه افراط و تفریط یا تحت تأثیر القائات غلط عوامل جانبی از مسیر طبیعی و درست خود خارج شود، سر از اموری چون خودنمایی، فخر فروشی، خودپرستی و مدپرستی و... در می‌آورد. عواملی که هر یک از آنها به نوبه خود، سبب پیدایش انواع نارسایی‌ها و هوسبازی‌ها و رقابت‌های غلط و اسراف و تبذیرها خواهد شد و انسان را به حیوانی پست تبدیل خواهد کرد.

بنابراین در تبیین ریشه مدگرایی می‌توان گفت که

پیروی از مد و زیبایی‌خواهی و تنوع پسندی ریشه در نهاد انسان دارد که نیازهایی چون تنوع و زیباخواهی و کمال‌جویی فطری منشأ اصلی آن محسوب می‌شود. اما صورت‌های افراطی رایج این گرایش که با عنوان مدپرستی شناخته می‌شود، در نتیجه جهل و ناآگاهی و ضعف ارزش‌های معنوی و تبلیغ‌های وسیع دشمنان و خودباختگی و تقلید کورکورانه از دیگران و یا آلوده شدن به رذایلی چون خودنمایی، فخر فروشی، احساس حقارت و خودکم‌بینی و... پیش می‌آید که برای افراد جامعه بسیار خطرناک است و باید از آن پرهیز کرد.

ج. اسلام و مدگرایی به یک بیان، رسالت اسلام به عنوان یک مکتب کامل الهی، پاسخویی صحیح به تمام خواست‌های فطری و نیازهای اصیل انسانی است. بر این اساس، در مجموعه تعالیم اسلامی از جمله در آیات قرآنی به موضوع زینت و جمال و زیبایی عنایت خاصی مبذول شده است. از تأمل در این بخش از معارف اسلامی، چند اصل کلی بسیار مهم مربوط به موضوع خودآرایی و زینت به دست می‌آید:

۱. حس زیبایی یکی از ویژگی‌های مخصوص انسان است که ریشه در فطرت او دارد و به اقتضای این امر از دیدن هرگونه زیبایی لذت می‌برد. بی‌تردید منشأ تمام هنرهای انسانی همین حس است که در هر دوره سبب به وجود آمدن یک سلسله دست‌آوردهای ارزشمند هنری می‌شود. بنابراین، استعداد و درک زیبایی از جمله مواهب به ودیعت نهاده شده در وجود انسان است که به برکت آن، وی قادر است از طریق مطالعه و تأمل در ظرافت‌های زیبای نظام آفرینش، زمینه کمال روحی و معنوی خود را فراهم کند.

۲. خودآرایی و زینت به عنوان بخشی از حس زیبایی، نه تنها آثار بسیاری در روح و روان فرد دارد، بلکه باعث تعالی و رشد افراد جامعه نیز می‌شود. در مقابل، پرهیز از خودآرایی و پریشانی و زولیدگی چون با خواست فطری انسان در تعارض است، به تدریج اثرات منفی در روان او به جای می‌گذارد که افسردگی روحی، عدم تعادل روانی و بی‌توجهی به نعمت‌ها و سرکوبی علائق طبیعی و... از جمله آنهاست. از آنجا که این امور، در نهایت زیان‌های جبران‌ناپذیری به سلامت زندگی فرد و نظام اجتماعی وارد می‌کند، بنابراین در احکام اسلامی به شیوه‌های مختلفی با این‌گونه رفتارها مقابله شده است. به عنوان مثال، در سیره اولیای الهی همواره با این منطق غلط ناآگاهان که پرهیز از خودآرایی را دلیل وارستگی از قید نفس و بی‌اعتنایی به زخارف دنیوی به حساب می‌آورند به طور جدی برخورد شده است. زیرا، این کار علاوه بر اینکه زمینه نفرت دیگران را فراهم می‌آورد، با اصل عزت نفس و کرامت و منزلت انسانی همخوانی ندارد. مولی‌الموحدین علی‌علیه السلام می‌فرمایند: «التجمل من اخلاق المؤمنین» (۲) خودآرایی از ویژگی‌های خاص انسان‌های مؤمن است.

۳. در رهنمودهای پیشوایان اسلام در مورد

خودآرایی به موارد زیادی تصریح و تأکید شده است که از جمله آن‌هاست: لباس تمیز و آراسته، شانه کردن موی سر و صورت، نظافت بدن، خوشبو کردن بدن و لباس‌ها، پرهیز از کارهایی که دهنشان انسان مؤمن است و...

۴. هر چند اسلام توصیه به خودآرایی دارد، اما هرگز این امر را منحصر به زینت ظاهر نمی‌کند، بلکه آراستگی به فضایل معنوی و اخلاقی را که زمینه‌ساز سعادت و کمال روحی او هستند، مهم‌تر از آراستگی ظاهر می‌شمارد. به عبارت دیگر، اسلام با تعالیم حیاتبخش خود نخست به ایجاد اعتدال در اخلاق و فضیلت‌های روحی می‌پردازد و پیروان خود را به درک زیبایی‌های مافوق عالم ماده رهنمون می‌کند و آنان را از گرفتار شدن به هرگونه سطحی‌نگری در این مسئله نجات می‌بخشد. در عین حال، تلاش می‌کند که افراد فقط به زینت ابعاد ظاهری جسم و محیط زندگی خود نپردازند. در اشاره به چنین واقعیتی علی‌علیه السلام می‌فرمایند: «زینة البواطن اجمل من زینة الظواهر» (۳) زینت درونی از زینت ظاهر بسیار زیباتر است. چه، هم از نظر تأثیر و هم از نظر ماندگاری، زینت درونی در کمال حقیقی انسان مؤثرتر است.

۵. گرچه در مجموعه تعالیم اسلامی به خودآرایی توصیه و تأکید فراوان شده است، اما به جهت در امان ماندن از عوارض منفی افراط و تفریط در خودآرایی و مدگرایی، حدود و چارچوب خاصی نیز برای آن تعیین شده است. به عنوان مثال، تأکید شده است که وسیله خودآرایی یا محیط‌آرایی نخست، باید حلال باشد و از راه مشروع تهیه شود. دوم اینکه سبب اسراف در سرمایه‌ها و استعداد نباشد. سوم، از هرگونه شائبه تجمل‌پرستی و جنبه خودنمایی داشتن بری باشد. چهارم اینکه به گونه‌ای نباشد که زمینه تحریک هواهای نفسانی و امیال جنسی دیگران را فراهم کند. پنجم به صورت تقلید کورکورانه از دیگران انجام نگیرد و... در یک کلام از بررسی تعالیم اسلامی به دست می‌آید که اسلام نه تنها خودآرایی را منع نمی‌کند، بلکه به شیوه معقول و منطقی بر آن تأکید می‌کند. در عین حال، همیشه و در همه حال، از افراط و تفریط در هر چیزی منع می‌کند. (۴)



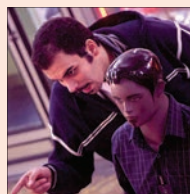
لباس اهرمی در دست استکبار

مهدي نیلی پور

نیز، گذشت زمان تغییراتی به وجود می‌آورد. در مورد لباس و کیفیت سادگی یا زیبایی آن، مثل سایر موارد با گذشت سن انسان مناسب است، تغییراتی صورت پذیرد، به همین دلیل حضرت علی (ع) هنگامی که خواستند دو پیراهن که یکی ساده و دیگری زیبا بود بین خود و غلام خود قنبر که جوان بود، تقسیم کنند، پیراهن زیبا را به قنبر عطا کردند و فرمودند در تو حالات و روحیات جوانی وجود دارد و مناسب است پیراهن بهتر و زیباتر و قیمتی‌تر را بپوشی، ولی من که از تو سالمندتر شده‌ام همان لباس ساده را انتخاب می‌کنم.

«يَا قَنْبِرُ خُذِ السَّيِّئَةَ ثَلَاثَةً: فَقَالَ أَنْتَ أَوْلَىٰ بِهِ تَضَعُ الْمُنِيرَ وَتُخْطِبُ النَّاسَ فَقَالَ: وَأَنْتَ شَبَابٌ وَلَكِ شَرُّهُ الشَّبَابُ وَأَنَا أَسْتَحْيِي مِنْ رَبِّي أَنْ أَفْضَلَ عَلَيْكَ.»

«ای قنبر تو پیراهن سه درهمی را بردار. قنبر گفت شما به آن سزاوارتر و برای شما زینده‌تر همین لباس است، چون بالای منبر می‌روید و برای مردم خطبه می‌خوانید. حضرت فرمودند: (نه) چون تو جوانی و در تو نشاط جوانی موجود است و در این صورت من از خدای خودم حیاء می‌کنم که در لباس پوشیدن بر تو برتری داشته باشم.»



از مسائل و مشکلات امروزی که شاید بدیع و تازه هم به نظر برسد، مشکل لباس امروزی است. البته واضح است همین امروز اگر دست‌های منفی و اشاعه‌ای نوعی فرهنگ و فکر را به وسیله لباس دنبال نمی‌کرد، یا احتیاج به طرح این مسئله نبود و یا ضرورت طرح آن جدی نبود، اما با کمال تأسف این واقعیت آشکار شده که پوشش و لباس نیز همچون بیشتر نیازهای دیگر بشری در استخدام بیگانگان با انسان و انسانیت درآمده و به وسیله‌ی آنان، از لباس اهرمی برای تغییر جهت در حرکت‌های جامعه و تغییر افکار و اذهان افراد استفاده می‌شود.

باید تلاش کرد لباس را در مسیر اصلی خود قرار داد و به عنوان یک نیاز اولیه و مورد نیاز بشر معرفی کرد و توضیح داد لباس و لباس پوشی نخست حدود و قوانینی خاص دارد و دوم نباید بیش از اندازه و بیش از حد در زندگی انسان جایگاه پیدا کند، یعنی اگر یک انسان عادی و سالم برای نظافت و دوخت و پوشش و تعویض و... لباس هر هفته ۵ ساعت وقت صرف می‌کند و در بقیه ساعات، به امور لازم دیگر زندگی مشغول است، نباید یک جوان امروزی ما هر هفته ده‌ها ساعت از وقت خود

را مستقیماً و ده‌ها ساعت دیگر وقت خود را به دلیل عوارض روانی و اخلاقی، غیر مستقیم صرف لباس، دوخت لباس، انتخاب آن، جنس و ماده اولیه آن، طریقه پوشیدن و نگهداری آن، نوع راه رفتن و نشستن و ایستادن با آن و بالاخره تیپ بودن و یا تیپ نبودن کند و علاوه بر خرج سرمایه‌های مادی بی‌حساب، فکر و روان و سرمایه‌های معنوی خود را بر این راه مبذول کند.

امروزه بد نیست آمارگران، حسابی هم برای این معنا باز کنند و آمارهایی تهیه کنند و نتیجه‌ای به گروه جوان امروزی دهند که چه مقدار از وقت و سرمایه فکری و چه گروه عظیمی از نیروی اجتماع صرف این مسئله می‌شود.

لباس جوانان

زندگی انسان دارای مراحل و دوره‌هایی است و در هر دوره، بنابر تقاضاهای طبیعی و حالت‌های روحی و روانی انسان، شرایط خارجی و احتیاج‌ها و نیازمندی‌های انسان متفاوت است و تغییراتی در کمیت و کیفیت و نوع نیازمندی‌ها ایجاد می‌شود. همانطور که در قوای طبیعی و اعضاء و جوارح انسان

لزام پشتیبانی از تمایل ایمانی جوانان

متأسفانه دنیای امروز در برنامه‌های تربیتی نسل جوان، به تمایلات ایمانی و عواطف دینی نوجوانان که یکی از خواش‌های فطری آنان است، آن‌طور که باید توجه ندارد. احساس مذهبی که در بحران بلوغ به طور طبیعی شکفته می‌شود و اگر حمایت نشود بزرگ‌ترین نیروی مهار کننده‌ی غرایز و تمایلات نفسانی خواهد شد

در جهان کنونی، حس زیبایی که از عواطف فطری آدمی است، به طرق مختلف مورد حمایت و پرورش قرار می‌گیرد و پیوسته تقویت می‌شود، ولی از حس مذهبی نوجوانان و تمایل ایمانی آنان پشتیبانی نمی‌شود و مربیان در راه پرورش آن نمی‌کوشند و در نتیجه نوجوان، بی‌علاقه به مذهب و ایمان بار می‌آید. بی‌اعتنایی به عواطف مذهبی نوجوانان، مخالفت با آیین فطرت و سنت آفرینش است، و سرپیچی از مقررات خلقت، بدون کیفر نخواهد ماند. کیفر این مخالفت، طغیان و عصیان جوانان و خودسری و لجام گسیختگی روزافزون در سراسر جهان است.

۱- مستدرک الوسائل

مشاور استاندار تهران گفت: در جشنواره‌ی بین‌المللی سال جاری که در تیر ماه برگزار می‌شود، برای اولین بار انواع لباس‌های متنوع اسلامی برای نوجوانان به نمایش گذاشته می‌شود.

فرحناز قندفروش در نشست مشترک دست‌اندر کاران دبیرخانه جشنواره‌ی زنان سرزمین من با طراحان لباس، با اشاره به اینکه در ارزیابی‌های صورت گرفته از جشنواره سال قبل، جوانان و نوجوانان گلایه‌هایی درباره‌ی نبود لباس‌های ویژه این سن داشتند که این بخش پاسخ به گلایه‌های آنان است، افزود: نمایش لباس‌های ورزشی پوشیده برای زنان ورزشکار نیز از بخش‌های جدید این جشنواره خواهد بود.

به گفته‌ی وی، جشنواره‌ی بین‌المللی زنان سرزمین من، محملی است برای اثبات توان طراحان لباس‌های اسلامی داخل کشور.

وی با اشاره به اینکه طراحان در جشنواره‌ی امسال به کاربردی بودن لباس‌ها توجه ویژه‌ای دارند، گفت: طراحان در طراحی‌های خود نه تنها باید عرف جامعه را مد نظر داشته باشند، بلکه ضمن عرضه‌ی طرح‌ها و رنگ‌های متنوع باید چارچوب شرع مقدس را رعایت کنند

وی با ذکر این نکته که برای برخی این شبهه ایجاد شده است که استانداری تهران مسئول و متولی مد و



طراحان در طراحی‌های خود نه تنها باید عرف جامعه را مد نظر داشته باشند، بلکه ضمن ارائه طرح‌ها و رنگ‌های متنوع باید چارچوب شرع مقدس را رعایت کنند.



برای اولین بار صورت می‌گیرد:

نمایش لباس‌های اسلامی برای جوانان

لباس و ترویج فرهنگ حجاب در کشور است، گفت: استانداری تهران فقط از ظرفیت‌های استانی برای پر کردن خلاء پوشش‌های متنوع اسلامی استفاده کرده است.

مدیر کل امور بانوان و خانواده استانداری با تأکید بر اینکه استانداری متولی این امر نیست بلکه تنها هماهنگ‌کننده‌ی مجموعه‌های استانی در این زمینه است، یادآور شد، انتظار دارند تمام حمایت‌ها و باز کردن عرصه‌های بیشتر برای طراحان تنها از سوی ما انجام شود که این تلقی درستی نیست. قندفروش گفت: بر اساس قانون مصوب مجلس،

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و برخی از وزارتخانه‌ها و سازمان‌های ذیربط، مسئول مستقیم این امر در کشور شناخته شده‌اند و ما بر اساس نیاز برای فرهنگ‌سازی و تسریع و کمک در استان تهران و در چارچوب طرح ساماندهی مد و لباس اقدام کرده‌ایم و ظرفیت‌های استان را در اختیار این امر قرار داده‌ایم. وی اعلام کرد، برگزاری موفق جشنواره در سال گذشته موجب شد تا شورای اجتماعی کشور برگزاری سالانه آن را تصویب کند و بسیاری از نمایندگان مجلس از متولیان این امر قدردانی کنند. مشاور استاندار تهران با بیان اینکه برگزاری مستمر

جشنواره سبب افزایش خلاقیت طراحان و عرضه‌ی طرح‌های کاربردی‌تر و مورد پسند بیشتر می‌شود، گفت: ما ثبت طرح‌های لباس در کتابخانه ملی را کافی نمی‌دانیم و باید ثبت حقوقی طرح‌ها مانع از کپی‌برداری از آن‌ها شود.

قندفروش درباره تولید انبوه طرح‌ها با ذکر این جمله که دوستان انتظار به حقی را مطرح کنند، گفت: چطور ما با ابزار دولتی می‌توانیم در بخش تولید که بخش خصوصی است به سرمایه‌گذاران فشار بیاوریم. وی با اشاره به این نکته که با ابزار دولتی نمی‌توان به این انتظار به حق طراحان پاسخ داد، تصریح کرد: توان ما ایجاد فضای لازم، در نمایش این طرح‌ها و ایجاد مجال و فضا برای نمایش طرح‌های طراحان لباس در جامعه است.

قندفروش با ذکر این نکته که قابلیت طرح‌های طراحان باید تا حدی باشد که تولیدکنندگان مشتاقانه به سراغ آنان بیایند، یادآور شد: تا جایی که توانستیم سعی کردیم طرح‌های طراحان لباس‌های اسلامی را به دید عموم رسانده و حتی این طرح‌ها را رسانه‌ای کنیم.

قندفروش گفت: در جشنواره سال جاری تعدادی از طرح‌های سال گذشته و برخی از طرح‌های جدید را برای تولید انبوه عرضه خواهیم کرد. ضمن آنکه در انتظار پاسخ شهرداری برای اختصاص مکان‌هایی برای ارائه طرح‌های جشنواره هستیم.

مدیر کل امور بانوان و خانواده استانداری تهران با تأکید بر حمایت همه‌جانبه از طراحان لباس از ایجاد صنف طراحان لباس خبر داد و افزود: یک هیأت امنا در این خصوص در وزارت بازرگانی تشکیل داده‌ایم که پس از دعوت و ثبت‌نام از طراحان لباس و برگزاری انتخابات اعضای صنف توسط خود طراحان مشخص می‌شود.

قندفروش یکی از مزایای تشکیل صنف برای طراحان لباس اخذ تسهیلات از وزارت کار و امور اجتماعی خواند و تصریح کرد: اگر بخواهیم ذائقه زن ایرانی را از اجناس و لباس‌های خارجی به طرح‌های جدید اسلامی جلب کرد تا طرح‌های مختلف و زیبایی لباس‌های اسلامی داخل کشور را به مدهای خارجی ترجیح دهند.

وی در مورد گرفتن مجوز برای برگزاری نمایشگاه اعلام کرد: از اسفند ماه سال گذشته مکاتباتی لازم با وزارت ارشاد در خصوص اخذ مجوز انجام گرفته و با توجه به اینکه شیوه‌نامه برگزاری نمایشگاه‌های لباس در کمیته صدور مجوز در حال تدوین است و قول لازم برای صدور مجوز پس از نوشتن شیوه‌نامه داده شده است.

قندفروش حجاب را یک ضرورت جهانی بر شمرد و گفت: ما این موضوع را در جشنواره‌ی بین‌المللی سال گذشته نشان داده و استقبال کشورهای مختلف اسلامی در جشنواره و عرضه‌ی مدل‌های اسلامی نیز نشانگر این مسئله است.



طرح: امین علی نیا

نماز و عرفان‌های جدید

حکایت‌های یک راه‌طی شده

○ ابوالحسن لهراسی

حدیث دیگران

مسافران همیشگی

حالا که قرار شده درباره نماز حرف بزنیم، بهتر است که هم‌هانش حرف‌های خودمان نباشد و کمی هم آدرس حرف‌های دیگران را بدهیم تا اگر خواستید بیشتر و بهتر بدانید، سرکی هم به حرف‌های دیگران بکشید. این شماره، یک سایت به شما معرفی می‌کنیم. کتاب‌ها و منابع دیگر، اگر خدا بخواهد، بماند برای شماره‌های بعد.

«متولد ۶۱ هستم. مدرک کارشناسی. متاهل.

سال ۸۲ بین تربیت و نماز با مشورت گرفتن از قرآن نماز رو انتخاب کردم برای وبلاگ نویسی. از شما دعا می‌خواهم و از خدا توفیق.»

این، یادداشت معرفی سایت عطر نماز است به آدرس [http:// etrenamaz.ir](http://etrenamaz.ir). این آدرس را که وارد نوار آدرس کنید، سایت عطر نماز باز خواهد شد. این سایت، بخش‌های مختلفی دارد، از جمله تازه‌ها و اخبار سایت، مناسبت‌ها، داستان‌های نماز، «آن چه می‌دانید»های مذهبی و ...

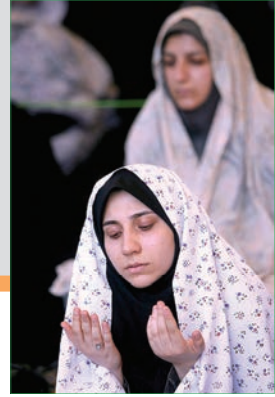
با هم، یکی از «دلنوشته‌های نیلی» این سایت را می‌خوانیم:

«نماز شکسته رو مسافر می‌خونه. شاید در مورد سطرهای بعدی که می‌خوانید شما نظر دیگه‌ای داشته باشین، اما من هر وقت نمازم شکسته است، عشق می‌کنم. آره، نماز شکسته رو دوست دارم! نه اینکه چون دو رکعت کمتره. نماز شکسته رو دوست دارم چون مسافر، نمازش رو شکسته می‌خونه.

مسافر بودن رو دوست دارم، نه از این حیث که دارم می‌رم زیارت یا سیاحت.

مسافر بودن رو دوست دارم چون بیشتر از هر زمان دیگه‌ای، حس اینجایی نبودن و این دنیایی نبودن بهم دست می‌ده.

نماز شکسته رو دوست دارم چون نماز شکسته رو مسافر می‌خونه و همه ما مسافر چند روزه این دیاریم که گهگاهی فراموش می‌کنیم...»



عرفان شیعی نه تنها به وجود سلسله مصالحی در لوای شریعت معتقد است، بلکه این مصالح را از نوع منازل و مراحل می‌داند که انسان را به مقام حزب‌اللهی و وصول به حقیقت سوق می‌دهد.

روایت آغاز

جوانان وقتی که از روزگار نوجوانی وارد مرحله‌ی جوانی می‌شوند، پاک و بی‌آلایش‌اند. همین پاک و بی‌آلایش بودن آن‌ها، وادارشان می‌کند که معمولاً سمت مسائل عرفانی و غیرمادی هم بروند. درست مثل آن‌ها می‌ماند که آن‌ها را جذب می‌کند. آن‌ها را، پلاستیک و سنگ و چوب را جذب خودش نمی‌کند؛ چرا که از جنس هم نیستند. اما آن‌ها را جذب خودش می‌کند، چرا که هم‌جنس‌اند. شما روی آن پلاستیک هم که بکشید، پارچه هم که بکشید، دوباره آن‌ها را می‌تواند تشخیص بدهد و جذبش کند؛ یعنی که جای قرار گرفتن آن‌ها هم زیاد مهم نیست و بالاخره، اگر در نزدیکی آن‌ها باشد، جذبش می‌شود. جوانان هم در این دوره، هنوز زیاد درگیر دنیا و مسائل آن نشده‌اند و پاکند. همین پاک بودن هم باعث می‌شود که جذب آن‌ها برای معنویت و عرفان شوند. همه‌ی ماها، معمولاً دوره‌ای این‌چنینی را داشته‌ایم و درگیر چنین مسائلی بوده‌ایم. کافی است که حرفش پیش بیاید تا یک‌دوجین خاطره از سفرهای معنوی و جست‌وجوهای ماورایی خودمان تعریف کنیم.

روایت دوم

هر چیزی که مهم شد و منحصر به فرد، از آن سوءتفاهم و سوءاستفاده هم می‌شود. شما همین طلا را ببینید؛ چقدر بدلش در بازار هست و چقدر به طلافروشی‌ها دستبرد می‌زنند و هر جایی که هست، معمولاً سوءاستفاده‌ها هم دور و برش جمع می‌شوند. یحیی یشری، استاد فلسفه‌ی دانشگاه علامه طباطبائی، در گفت‌وگو با خبرگزاری فارس، به این نکته چنین اشاره می‌کند که: «راست و دروغ هر چیز با تطبیق به واقعیت مشخص می‌شود. اما یک سری چیزهایی هستند که ما ملاکی برای راست و دروغ آن‌ها نداریم و در این‌باره ادعاهای زیادی مطرح می‌شود».

یشری حرف‌هایش را درباره این بحث خیلی مهم، چنین ادامه می‌دهد که: «در مکتب‌های عقل‌گریز، همیشه ادعا نقش مهم دارد و باید توجه داشت که طبیعت عرفان به صورتی است که دروغ در آن زیاد است، زیرا یک حوزه‌ی حسی و فیزیکی و عقلی نیست که بتوان حقایق و بطلان آن را با دلایل و قوانین عقلی اثبات کرد. همه‌ی عرفا در این‌باره هشدار داده‌اند و شاید در هیچ دوره‌ای مثل اکنون عرفان‌های دروغین زیاد نشده باشد، زیرا ما در شرایط امروزی از این هشدارها غافل شده‌ایم».

روایت سوم

همین علاقه ذاتی جوانان به عرفان و معنویت، باعث شده که این روزها، شاهد موج عظیمی از عرفان‌های جدید و جورواجور باشیم. کافی است سری به کتاب‌فروشی‌ها بزنید تا بتوانید یک‌دوجین از این

کتاب‌ها را ببینید. کافی است کمی پیگیر باشید، تا کلاس‌ها و دوره‌ها و جمع‌های این‌چنینی را ببینید که در گوشه و کنار کشور، بر پا شده‌اند و دارند خدمات عرضه می‌کنند.

حجت‌الاسلام دکتر فعالی، کتابی نوشته با اسم و رسم "آفتاب و سایه‌ها". اگر توانستید، حتماً این کتاب را ورق بزنید. فعالی در این کتاب، تقریباً لیست کاملی از عرفان‌های موجود و جدید را آورده و بابت‌شان توضیحاتی هم داده؛ از عرفان اشو و بودایی و هندی بگیرد تا عرفان‌های سرخپوستی و مدرن و ...

دکتر مهدوی، درباره‌ی این موضوع چنین نظری دارد: عرفان و رستگاری موضوعی دلپذیر و پر جاذبه است، اما هر کس ادعای عرفان کرد و طریقتی را نشان داد، نمی‌توان به او اعتنا کرد. البته دکتر مهدوی، نظرات دیگری هم دارد که به خواندنش می‌ارزد: «عرفانی خوش است که انسان را چنان مهیا نماید که بتواند در عین رشد روحی، در همین جهان با همین کاستی‌ها و محدودیت‌ها زندگی کند. خیلی‌ها تحت عنوان تمرین‌های متافیزیکی، تعادل روانی خود را از دست می‌دهند»...

این ادعای دکتر مهدوی، کاملاً درست است. وقتی که مصرف اشتباه یا کم و زیاد داروهای پزشکی، می‌تواند تعادل جسمی و حتی روحی آدم‌ها را به هم بزند؛ این مسئله در داروهای روحی بیشتر به چشم می‌خورد؛ چرا که دنیای روح و ماورای ماده، دنیای پیچیده‌تری است. نگارنده سالکانی را در این راه دیده که به خاطر روش‌های نادرست بازسازی روحی و روانی و معنوی، حتی تا مرحله دیوانگی هم پیش رفته‌اند! تعجب هم ندارد؛ چرا که این حوزه، حوزه‌ی خطرناک‌تر و حساس‌تری است.

مهدوی، مقایسه‌ای هم می‌کند بین عرفان اسلامی با انواع مختلف عرفان‌های هندی: «در عرفان اسلامی شیوه‌ها واقع‌بینانه‌تر بوده و با نفی اندیشه‌های منفی سر و کار داریم، در حالی که در مکتبی مانند اشو هیچ ضمانتی برای رسیدن به آرمان‌ها وجود دارد».

چندی پیش، که کنگره آیت‌الله میرزا محمدعلی شاه‌آبادی برگزار شده بود، بحث‌های این‌چنینی هم زیاد مطرح شد، از این قبیل که: «عده‌ای قصد دارند شیعه را در زیر پرده شریعت «حکام و مقررات» پنهان کنند، غافل از این که شیعه بدون عرفان در جهان اسلام شناسایی نشده است و عرفان شیعی نه تنها به وجود سلسله مصالحی در لوای شریعت معتقد است، بلکه این مصالح را از نوع منازل و مراحل می‌داند که انسان را به مقام حزب‌اللهی و وصول به حقیقت سوق می‌دهد».

این حرف‌ها را، دبیر همایش که فاطمه امینی، از کارشناسان الهیات باشد، مطرح کرد. او البته حرف‌های دیگری هم برای مطرح کردن داشت، مثل این‌ها: جامعه‌ی امروز ایران با همان مسائلی دست به گریبان است که همه دنیا را فرا گرفته، هر جامعه‌ای متناسب با ویژگی‌های بومی و محلی خود با این

مسئله روبه‌رو می‌شود. عرفان مثل همیشه دلپذیر و پناهگاه پرجاذبه‌ای است و هر کس ادعای عرفان کرد، نباید به او اعتماد کرد. خرد بهترین معیار است حتی برای ارزیابی عرفان است، خرد در نزد همه مردم حاضر است.

روایت چهارم

البته، خصوصیت‌های دیگری هم به این دین‌ها و عرفان‌های جدید مطرح است. بهزاد حمیدیه، که دکترای ادیان و عرفان دانشکده الهیات دانشگاه تهران خوانده و عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی یاس هم هست، در سخنرانی‌ای کاملی که در این‌باره داشت: بعضی از این خصوصیت‌ها یا به عبارت بهتر نقدها را از این قرار می‌داند که: اول، بارزترین خصوصیات این ادیان جدید اومانستی بودن آن‌هاست که ملهم از ارزش‌های دوران روشنگری است؛ یعنی دین در خدمت انسان و ارزش‌های اجتماعی اوست، لذا اگر دین نتوانست به نیازهای انسان پاسخ دهد، عقلانیت ابزاری کاملاً اقتضا دارد که شخص از آن خارج شود.

دوم، نفی‌وحی از منظری سکولاریستی: در این صورت دینی خواهیم داشت که دعاوی مابعدالطبیعه در آن نیست، حوزه اعتقادش ناقص است و در مقابل، حوزه معنویت و اوج روحی افزایش پیدا می‌کند، تعبد در آن حضور ندارد و هیچ اتوریته از یک موجود فراطبیعی را نمی‌توان در آن مشاهده کرد.

روایت آخر

خلاصه این که این روزها، معنویت‌گرایی خالی جای دین‌گرایی را به شدت گرفته است. در این معنویت‌گرایی، آدم‌ها به شدت از تعبد و ظاهر دین به شدت گریزان می‌شوند؛ چرا که به هر حال دین یک تکلیف ایجاد می‌کند و نفس آدم، دوست دارد از زیر بار تکلیف شانه خالی کند.

ما عرفان اسلامی داریم. به عبارت بهتر، بر لب دریا نشسته‌ایم و از دیگران، تمنای آب می‌کنیم. این عرفان اسلامی هم، ظاهر و باطن خاص خودش را دارد و در آن، نماز و روزه و دعا و ذکر و ... اهمیت زیادی دارند. نماز بالاترین آموزه عملی دین ماست؛ که به هیچ عنوان حق تعطیل کردن آن را نداریم. اما عرفان‌های نوظهور جدید این حق را به پیروانشان می‌دهند و این حق را، برای خودشان قائل‌اند.

عرفای اسلامی، حوزه‌ی خاصی را برای نماز و انواع نمازها ایجاد کرده‌اند. طبق آموزه‌های دینی هم، نماز شرف مومن است. ما اگر که پایبند دین باشیم، حق درگذشتن از نماز را نداریم؛ بنابراین این حق را، هیچ مکتب و آیین و مسلک دیگری هم نمی‌تواند به بدهد. نماز، پرچم عرفان و دین و آیین ماست؛ نشانه‌ی عرفان ناب و راستین ماست؛ پس چرا باید به دیگران اجازه بدهیم که این پرچم را، به زیر بکشند؟

در حال حاضر ژاپنی‌ها یکی از مجهزترین موزه‌های دنیا را دارا هستند که برای اولین بار و در طی مذاکرات با ایران و آشنایی با انجمن حمایت از قربانیان شیمیایی، پیشنهاد ساخت موزه را به هیئت‌مدیره‌ی این انجمن دادند.

به خاطر خودمان، به خاطر دیگران
و به خاطر همه آن‌هایی که بعد از ما به این دنیا خواهند آمد

صلح و دوستی

گزارش درباره‌ی اولین موزه‌ی صلح خاورمیانه در پارک‌شهر تهران
مریم ناگهی

دلیل تشکیل‌های غیر دولتی (NGO) های ایرانی و ژاپنی در سال‌های گذشته ارتباط فرهنگی گسترده‌ای را در راستای برنامه‌های صلح‌طلبانه‌ی مردمی آغاز کرده‌اند.

در ابتدای سال ۲۰۰۴، بعد از بازدید هیأت صلح جهانی هیروشیما و انجمن غیردولتی موسست (Most) از ایران و سفر به شهر سردشت، نقطه‌ی عطفی در روابط فرهنگی شهروندان ایرانی و ژاپنی به وجود آمد و به دنبال آن از اعضای انجمن حمایت از قربانیان سلاح‌های شیمیایی (SCWVS) دعوت شد تا در ششم آگوست ۲۰۰۴ - پنجاه و نهمین سالروز بمباران اتمی هیروشیما - به کشور ژاپن بروند.

علت ایجاد موزه‌های صلح

بعد از جنگ جهانی دوم و آسیب‌های بسیاری که بر جوامع وارد شد، کشورها به این نتیجه رسیدند که جنگ چیزی جز کشته شدن یکسری از انسان‌ها را در پی ندارد و باید، به همین دلیل آرام آرام سازمان ملل شکل گرفت و جالب این است که چنین حرکت‌های

زندگی و سلامت قربانیان سلاح‌های شیمیایی جنگ و افراد خانواده‌شان فعالیت کند.

سردشت و هیروشیما، دو خواهر خوانده

با نگاهی کلی به اهداف اصلی این انجمن غیردولتی به خوبی می‌توان دریافت که علاوه بر تأمین نیازهای قربانیان سلاح‌های شیمیایی، اطلاع‌رسانی داخلی و خارجی درباره‌ی کاربرد این سلاح‌ها و پیامدهای آن نیز وجود داشته است که در این راستا ارتباطاتی با کشورهای چون ژاپن نیز صورت گرفته است. کشوری که آن نیز قربانی سلاح‌های کشتار جمعی بود. در حال حاضر ژاپنی‌ها یکی از مجهزترین موزه‌های دنیا را دارا هستند که برای اولین بار و در طی مذاکرات با ایران و آشنایی با انجمن حمایت از قربانیان شیمیایی، پیشنهاد ساخت موزه را به هیئت‌مدیره‌ی این انجمن دادند. مدیر موزه‌ی صلح در این باره می‌گوید: «مردم ایران و ژاپن به عنوان کسانی که از نزدیک شاهد عواقب هولناک کاربرد سلاح‌های اتمی شیمیایی بوده‌اند و هنوز هم رنج می‌برند به شدت خواستار صلح و جهانی عاری از سلاح‌های کشتار جمعی هستند و به همین

برای نوشتن و گفتن از تنها موزه‌ی صلح کشورمان شاید بهتر باشد نقبی به گذشته‌ها بزنیم و از زوایه‌ی دیگری به آن بپردازیم. از انجمنی با هدف حمایت از قربانیان سلاح‌های شیمیایی که در نهایت به احداث نخستین موزه‌ی صلح در کشورمان شد. نام این انجمن را تا به حال شنیده‌اید؟

بعد از جنگ جهانی اول برای اولین بار استفاده از سلاح‌های شیمیایی به صورت وسیع توسط عراق در ۸ سال جنگ تحمیلی علیه کشورمان استفاده شد. استفاده‌ی عراق از سلاح‌های شیمیایی در طول جنگ ۸ ساله بیش از یکصد هزار مجروح و شهید را در بین نظامیان و مردم بی‌دفاع کشورمان بر جا گذاشت. شهر «سردشت» در هفتم تیر ۱۳۶۶ بمباران شیمیایی شد که به دلیل خسارات مخرب این بمباران‌ها و حملات شیمیایی، بعد از جنگ قربانیان بسیاری را بر جا گذارد. افرادی که نیاز به حمایت بسیاری دارند و نیاز به خدماتی در حیطه‌هایی چون پزشکی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی، بر همین اساس انجمن حمایت از قربانیان سلاح‌های شیمیایی (SCWVS) به صورت یک سازمان غیر دولتی (NGO) شروع به کار کرد تا علاوه بر تأمین این نیازها در راستای بالا بردن کیفیت



برای عضویت در انجمن بین‌المللی شهرداران حامی صلح دعوت به عمل خواهد آورد و آن‌ها را شرایط عضویت در این انجمن بزرگ بیشتر آشنا خواهد کرد.»

این مرکز فعال در ششم آگوست هر سال به دعوت از شهردار هیروشیما، رئیس شهرداران صلح دنیا، از شهرداران عضو در این انجمن برای شرکت در همایش جهانی سالروز بمب اتمی هیروشیما دعوت می‌کند تا در آن حضور پیدا کنند.

آنچه که در موزه صلح می‌توان یافت

- محتوای موزه صلح پارک‌شهر
- تاریخچه‌ی سلاح‌های شیمیایی
- جنگ‌های باستان
- جنگ‌های جهانی اول
- فاصله‌ی جنگ اول تا جنگ عراق علیه ایران
- * سابقه تأسیسات سلاح‌های شیمیایی عراق و سیر تکامل آن
- * کاربرد سلاح‌های شیمیایی در جنگ عراق علیه ایران
- تقویم حملات شیمیایی
- جنگ شیمیایی به روایت اسناد (داخلی، سازمان ملل، ...)
- نقش کشورهای مختلف در تجهیز عراق به سلاح‌های شیمیایی
- * معرفی انواع سلاح‌های شیمیایی
- ساختار و مکانیسم اثر آن
- آثار این سلاح‌ها بر انسان و محیط زیست
- وسایل دفاعی و حفاظتی
- درمان
- * منع کاربرد سلاح‌های شیمیایی
- معاهدات بین‌المللی (کنوانسیون لاهه، پروتکل ژنو، CWC)
- وضعیت فعلی سلاح‌های شیمیایی در جهان
- * معرفی برخی از قربانیان شاخص جنگ و سلاح‌های شیمیایی
- * معرفی برخی حملات شیمیایی شاخص
- * نشان دادن پیامدهای جنگ‌های بزرگ تاریخ (تلفات، خرابی‌ها و ...)
- * معرفی فعالیت‌های صلح‌طلبانه انجمن
- * معرفی سازمان‌های غیر دولتی صلح‌طلب در دنیا
- * معرفی سازمان‌های بین‌المللی مرتبط با موضوع صلح و خلع سلاح
- * مفاهیم صلح در فرهنگ دینی و ملی (نهج البلاغه، اشعار سعدی، منشور کوروش و ...)
- * پیام‌های صلح ارسال شده برای نقاط مختلف جهان
- * آثار هنری مرتبط با موضوع صلح
- * نامه‌های دریافت شده از نقاط مختلف جهان

نزدیک و به صورت زنده مخاطب صحبت‌ها و خاطرات آن‌ها باشند.

بخش‌های مختلف موزه

ساختمان فعلی موزه صلح و به زبان دیگر اولین موزه صلح خاورمیانه در ضلع شمالی پارک شهر تهران واقع شده است. ساختمان اداری املاک سابق شهرداری برای احداث موزه در نظر گرفته شد و در تاریخ نهم تیر سال گذشته، توسط «دکتر قالیباف» افتتاح شد. همچنین همزمان با افتتاح موزه در پارک‌شهر از نماد یادبود قربانیان سلاح‌های شیمیایی نیز بهره‌برداری شد تا طبق وعده‌ی شهردار تهران این پارک قدیمی پایتخت به محلی برای انعکاس فریاد مظلومیت جانبازان شیمیایی تبدیل شود.

حالا با وجود نزدیک شدن به سال روز افتتاح موزه، فضای داخلی موزه صلح به شکل رسمی برای بازدید عموم بازگشایی نشده است. فضایی که در حال حاضر جز یک چیدمان ساده‌ی عکس و پوستر چیز دیگری نیست و تا مرحله‌ی تبدیل به یک موزه صلح و بازدید عموم به تغییرات بسیاری نیاز دارد. حمید صالحی عضو هیأت مدیره‌ی انجمن درباره‌ی تأخیر در افتتاح عمومی موزه می‌گوید: «قرار بود متولیان این امر در شهرداری در طول این یک سال موزه را برای بهره‌برداری آماده کنند که تا به امروز اتفاقی در این رابطه صورت نگرفته است.»

مدیر موزه صلح که خود نیز جانباز شیمیایی ۷۰ درصد جنگ تحمیلی است، درباره‌ی بخش‌هایی که قرار است در موزه شکل ثابت به خود بگیرد، می‌گوید: «آن‌شاءالله اگر شهرداری هر چه سریع‌تر فضای داخلی موزه را برای فعالیت‌های خاصی که در نظر داریم آماده کند، بازدیدکنندگان شاهد تماشای این چند بخش در موزه صلح خواهند بود.»

«محمدرضا تقی‌پور مقدم» در ادامه به برچیدن این بخش‌ها می‌پردازد: «دفتر موزه، نمایشگاه دائمی و موضوعی، کارگاه‌های آموزشی و همایش، کتابخانه‌ی تخصصی صلح شامل کتاب‌ها و نشریاتی که به مقوله‌ی صلح پرداخته‌اند، مولتی‌مدیا و آی‌تی (IT) برای نمایش فیلم و عکس، موزه‌ی مجازی با اینترنت پر سرعت به گونه‌ای که فضای موزه صلح ایران به شکل مجازی در اینترنت قابلیت بازدید داشته باشد، فروشگاه اقلام یادگاری شامل یکسری از لوازم یا پوشاک با نشان موزه و مفاهیم صلح: مثل تی‌شرت، لیوان، کارهای هنری گرافیکی، عکس و ... همچنین بخش گنجینه که به ارائه‌ی اسناد معتبر از کاربرد سلاح‌های شیمیایی در ایران و بخش‌نامه‌های منع کاربرد سلاح‌های شیمیایی خواهند پرداخت.»

حمید صالحی اضافه می‌کند: «بخش روابط عمومی و امور بین‌الملل در حیطه‌ی هماهنگی بازدیدکنندگان داخلی و خارجی فعالیت خواهد داشت. دبیرخانه‌ی شهرداران صلح هم از شهرداران شهرهای کشورهای

صلح‌طلبانه را کشورهای فاتحی چون آمریکا؛ انگلیس بعد از جنگ جهانی دوم پی گرفتند و این دو کشور به اتفاق برخی دیگر از کشورهای اروپایی منادی صلح در جهان شدند و بدین ترتیب موزه‌ی صلح به عنوان پدیده‌ی جدیدی ظهور پیدا کردند.

در ایران نیز که یکی از طولانی‌ترین جنگ‌های تاریخ بر آن تحمیل شد، بالاخره در سال گذشته موزه صلحی در پارک‌شهر تهران افتتاح شد. پیشنهاد اولیه را سازمان‌های منادی صلح ژاپنی به انجمن حمایت از قربانیان سلاح‌های شیمیایی دادند. «محمدرضا تقی‌پور مقدم» مدیر موزه صلح در این باره می‌گوید: «برای ژاپنی‌ها باور کردنی نبود که ایران هم قربانی سلاح‌های شیمیایی باشد. طی بازدیدهای گروهی بسیاری که از شهرهای سردشت، کرمانشاه و ... داشتند، تعامل صلح‌طلبانه‌ی عمیق‌تری بین این دو انجمن ایجاد شد.»

بالاخره این پیشنهاد را هیأت‌مدیره‌ی انجمن بررسی کرد و برای عملی شدن به شهرداری تهران واگذار کرد. یکی از اعضای فعال هیأت‌مدیره‌ی انجمن در این باره می‌گوید: «در طول ۲۰ سال گذشته انصافاً ایران هیچ وقت متولی جنگ نبوده، اما طولانی‌ترین جنگ را به مدت ۸ سال بر ما تحمیل کردند که قربانیان بسیاری بر جا گذاشت. در همین راستا بچه‌های جانباز و قربانیان سلاح‌های شیمیایی خود تصمیم گرفتند تا منادی صلح در جهان باشند و به جهانیان بگویند که جنگ جز چنین پیامدهای ناگوار و چیز دیگری بر جا نمی‌گذارد.»

«حمید صالحی» با اشاره به همکاری شهرداری در راه‌اندازی موزه صلح در پارک‌شهر تهران ادامه می‌دهد: «یکی از دستاوردهای فعالیت فرامرز انجمن راه‌اندازی موزه صلح بوده است. اتفاق جدیدی در ارتباط با موضوع جنگ که تا به حال به آن پرداخته نشده است. خوشبختانه دکتر قالیباف با ما همکاری بسیار خوبی داشتند و با در اختیار دادن یکی از ساختمان‌های خود برای راه‌اندازی موزه، گام‌های اولیه برداشته شد.»

صالحی که خود نیز از موزه‌های صلح بسیاری از کشورها بازدید کرده است، به شرح فعالیت‌های چنین مکانی می‌پردازد: «در موزه‌های صلح علاوه بر آثار هنری صلح‌طلبانه، عکس‌ها و کتب و نشریات هم به معرض نمایش گذاشته می‌شود و همسو با موضوع از آثار زنده هم استفاده می‌کنیم. بچه‌هایی که جنگ آسیب‌های بسیار زیادی را بر جسم‌شان وارد ساخته است، بی‌شک جوانی که تمام بدنش در جنگ از بین رفته و یا قربانیان شیمیایی می‌توانند در موزه صلح بهترین منادی صلح باشند.»

عضو هیأت مدیره‌ی انجمن تأکید می‌کند که بعد از شروع به کار دوباره‌ی موزه، به شکل دوره‌ای از جانبازان و قربانیان شیمیایی شهرهایی چون سردشت در موزه استفاده خواهیم کرد تا بازدیدکنندگان از

«برای ژاپنی‌ها باور کردنی نبود که ایران هم قربانی سلاح‌های شیمیایی باشد. طی بازدیدهای گروهی بسیاری که از شهرهای سردشت، کرمانشاه و ... داشتند، تعامل صلح‌طلبانه‌ی عمیق‌تری بین این دو انجمن ایجاد شد.»



چگونه عکس‌های نطنز بحث‌ها را ایجاد کردند

عکس‌هایی برای اثبات ایران

را نداشتند.
دکتر محمود احمدی‌نژاد در دیدار از تأسیسات غنی‌سازی اورانیوم نطنز از نسل جدید سانتریفوژهای بومی و ایرانی بازدید کرده بود، مسأله‌ای که فعالان بین‌المللی در خصوص هسته‌ای ایران با دیده تردید به آن می‌نگریستند.

دانش بومی ابزار غافلگیری
آغاز کار از اواسط دهه‌ی ۸۰ رقم خورد، هنگامی که به گفته‌ی کارشناسان سازمان انرژی هسته‌ای، ایران کار نمونه‌برداری از دستگاه‌های پاکستانی موسوم به پی ۱ (۱-P) را آغاز کردند، دستگاهی که یک چرخشگر آلومینیومی داشت و کار جداسازی اورانیوم ۲۳۵ از اورانیوم ۲۳۸ را انجام می‌داد، اما این نسل از سانتریفوژها جای خود را به سانتریفوژهای نسل دوم دادند، سانتریفوژهایی که چرخششان از جنس استیل بسیار مقاومی است که می‌تواند شتاب بیشتری داشته باشد و در عین حال از ریسک تخریب کمتری برخوردار باشد.

کارشناسان کشورمان این بار روی نمونه‌برداری از دستگاه‌های پی ۲ (۲-P) را آغاز کردند، اما دست‌یافتن به تکنولوژی ساخت استیل چرخشگر بسیار سخت بود، به صورتی که غلامرضا آقازاده، رئیس سازمان انرژی هسته‌ای کشورمان مشکلات دست‌یافتن به این تکنولوژی را این گونه توضیح

واکنش‌های جالب کارشناسان هسته‌ای دنیا شدند. این تنها واکنش به این عکس‌ها نبود، گمانه‌زنی‌ها و چانه‌زنی‌های فراوانی در محافل دیپلماتیک و غیر دیپلماتیک در این زمینه در گرفت و در واقع محور این بحث‌ها هم این بود که این ۴۸ عکس آیا عمارانه از سوی ایران منتشر شده‌اند، یا نه چرا که تا پیش از این هیچ عکسی به این وضوح از سوی منابع رسمی و غیر رسمی ایرانی یا غیر ایرانی منتشر نشده بود. تا پیش از این هر چند کارشناسان و بازرسان آژانس بین‌المللی اتمی همواره می‌توانستند تا از این گونه اماکن بازدید داشته باشند و حتی عکاسی کنند، ولی آن‌ها اجازه خارج کردن یا انتشار این عکس‌ها

جفری جی لوییس نمی‌تواند شگفت‌زدگی خود را پنهان کند و این گونه اظهار نظر می‌کند که: «آن‌ها تحسین برانگیزاند، ما در حال فهمیدن برخی چیزها هستیم».

او یک کارشناس ورزشی نیست که از تماشای یک فوتبال ناب به وجد آمده باشد، او متخصص کنترل تسلیحات بنیاد آمریکای نوین است و این جمله را درباره‌ی عکس‌های منتشر شده از بازدید احمدی‌نژاد از سایت نطنز عنوان کرده است. عکس‌هایی که پس از بازدید رئیس‌جمهوری از نطنز و جشن انرژی هسته‌ای در سایت ریاست جمهوری (President.ir) منتشر شدند که باعث تعجب و



سلاحی که محفوظ ماند

ماجرای آنجا آغاز شد که سرخوردگان از جریان پیروزی حزبالله در جنگ ۳۳ روزه به دنبال راهی برای محدود کردن حزبالله می‌گشتند، جرقه اول را هم طبق معمول ولید جنبلاط زد، یکی از ارکان جناح موسوم به ۱۴ مارس که به شدت از موفقیت‌های سیدحسین نصرالله سرخورده شده بود با قصد فرافکنی انگشت اتهام را به سوی ایران چرخاند.

دیگر سران ۱۴ مارس هم با او همکلام شدند تا در نهایت فؤاد سینیوه، نخست‌وزیری که به زعم گروه اقلیت به صورت غیرقانونی در مصدر کار است دستور بر پیچیده شده سیستم مخابراتی حزبالله را صادر کرد، این سیستم مستقل از سیستم مخابراتی لبنان عمل می‌کرد و به اعتراف سران نظامی اسرائیل به دلیل مستقل بود امکان شنود ندارد و یکی از مهم‌ترین دلایل پیروزی حزبالله در جنگ ۳۳ روزه به شمار می‌آید.

دست گذاشتن روی این مسئله باعث موضع‌گیری شدید سیدحسین نصرالله شد، نصرالله در یک ویدئو کنفرانس شبکه مخابراتی حزبالله را سلاح این حزب خواند و عنوان داشت با کسانی که به این سلاح دست درازی کنند برخورد خواهد شد.

تقابل بین دو جناح، لبنان را دستخوش بحرانی جدید کرد. گروه اکثریت ۱۴ مارس به تحریک دیگری که مشخص بود قصد دارند تا حزبالله را در موضع ضعف قرار دهند، اما اشغال بخش عمده‌ای از بیروت توسط طرفداران حزبالله موجب شد تا همه چیز وارونه شود و نه تنها حزبالله چیزی را از دست ندهد بلکه بر پیروزی‌های پیشین خود بیفزاید.

بیروت یک هفته پر التهاب را پشت سر گذاشت تا پس از اعتراف جنبلاط، سینیوره و سعد حریری بر اشتباه خود و عقب‌نشینی از مواضع خود، کنترل شهر بار دیگر به ارتش سپرده شود.

خشم اسرائیل و سایر کشورهای عربی همپیمان گروه ۱۴ مارس به حدی بود که سعود الفیصل وزیر خارجه عربستان نهایت کوشش خود را برای محدود کردن حزبالله به خرج داد به حدی که به اولمرت پیشنهاد کرد تا جنگ جدیدی را برای شکست دادن حزبالله و با هزینه مالی عربستان آغاز کند، اما اولمرت زنگ‌تر از آن بود که با پاسخ مثبت به این پیشنهاد خود را در مقابل دومین شکست احتمالی قرار دهد و این پیشنهاد را رد کرد.

تا به این ترتیب حزبالله از میان اختلاف داخلی گروهی که مواضعشان به خوبی نشانگر تفکرشان است - ۱۴ مارس - به پیروزی دیگری در عرصه داخلی لبنان دست پیدا کند.

این عکس برای کارشناسان از آن درجه ارزش اطلاعاتی برخوردار است که مرکز کنترل تسلیحات «وونک» مجموعه‌ای از بحث‌ها درباره‌ی این عکس برگزار کرد و اغلب نظرات هم در مورد تحلیل بر روی قطعات دستگاه متمرکز بود، به صورتی که جفری، ای.فردن یک کارشناس از ام‌آی‌تی (MIT) در مورد قطعات ای.آر.تو (IR-۲)، میزی که قطعات روی آن قرار گرفته و پرچم جمهوری اسلامی ایران که روی گوشه‌ی میز نقش بسته می‌گوید: «تولید بومی اجزای پیچیده این دستگاه چیزی است که باید به آن بالید، نشان دادن پرچم ایران هم راه مناسبی برای جار زدن تصویری این احساس است».

به این ترتیب در می‌یابیم تحلیل اغلب کارشناسان غربی در خصوص نمایش این عکس‌ها مبتنی بر این است که نمایش این مقدار از جزئیات در خصوص دانش بومی ایرانی در زمینه انرژی هسته‌ای اقدامی از روی آگاهی بوده و کاملاً حساب شده انجام شده است تا به نوعی کارشناسان، تحلیل‌گران و دیپلمات‌های غربی به عمق پیشرفت‌ها و دست‌آوردهای دانشمندان ایرانی در زمینه‌ی فن‌آوری هسته‌ای آگاه شوند.

دست‌آوردی که منجر به پر پای دومین جشن ملی انرژی هسته‌ای شد و عملاً یک گام به جلو مهم کشورمان در خصوص پرونده پیچیده هسته‌ای ایران محسوب می‌شود.

می‌دهد: روزهای اول، دستگاه‌های ما خیلی از کار می‌افتادند. بررسی‌ها انجام شد و در نهایت به اینجا انجامید که عامل از کار افتادن این دستگاه‌ها عاملی به نام خوشه‌های میکروبی بوده است که توازن دستگاه را بر هم می‌زد.

هر چند خراب شدن در کار نبوده و به گفته‌ی آقازاده در واقع دستگاه‌ها تبدیل به پودر می‌شدند، ولی رفع این مشکل و تهیه استیل مطلوب برای چرخشگر در نهایت منجر به تولید نسل دوم سانتریفیوژهای کاملاً ایرانی با عنوان اختصاصی آی.آر.تو (IR-۲) شد، طول دستگاه‌های پی‌کیو (P-Q) حدود ۶ فوت است، ولی دانشمندان کشورمان طول سانتریفیوژهای آی.آر.تو (IR-۲) را به ۳ فوت رساندند و در عین حال سرعت چرخش آن را هم دو برابر کردند، سرعتی که به گفته‌ی دیوید آلبرایت، رئیس مؤسسه‌ی علوم و امنیت ملی واشنگتن یک رقم بالا است و می‌تواند سرعت غنی‌سازی را به چهار برابر برساند.

اما شاید جالب باشد بدانید که در میان ۴۸ عکس منتشر شده، یک عکس بیشتر از همه نظر کارشناسان را به خود جلب کرده است، آن هم عکسی است که احمدی‌نژاد و همراهانش را در کنار یک دستگاه آی.آر.تو (IR-۲) باز شده روی یک میز نشان می‌دهد که تمام قطعات دستگاه، چرخشگر و قطعات اصلی و فرعی دیگر قابل مشاهده‌اند.



نگاهی به زندگی و مبارزات دالایی لاما

مبارز تبتی

چین در زمینه‌ی رعایت حقوق بشر وارد می‌کند، باعث شده تا تبتی‌ها دامنه اعتراض خود را گسترش دهند و در این راه باز گرد رهبر دینی و سیاسی خود یعنی دالایی لاما گرد آمده‌اند. تظاهراتی که حالا چین به دلیل گسترش رسانه‌های دنیا و تمرکز آن‌ها بر این مسئله - تبت - مانع استفاده از خشونت در سرکوب کردن تبتی‌ها شده است. در ادامه نگاهی داریم به زندگی دالایی لاما یعنی چهاردهمین رهبر بودایی‌های جهان.

حلول روح بودا

در آیین بودایی این اعتقاد وجود دارد که همواره روح بودا در کالبد کسی دیگر حلول می‌کند و این شخص به عنوان حامل روح و خرد تناسخ یافته‌ی بودا به عنوان دالایی لاما رهبری بوداییان جهان را که وسعتی از آسیای میانه تا کره و ژاپن دارند، به عهده خواهد گرفت.

تبتی‌ها به شکل خونینی سرکوب شد. بر اثر همین خشونت بود که دالایی لاما مجبور شد از تبت به سوی هند بگریزد، دالایی لاما در زندگی‌نامه‌ی خود شرایط آن روز را این گونه ترسیم می‌کند: «برای اولین بار در زندگی‌ام وحشت کردم، نه فقط برای خود بلکه برای میلیون‌ها انسانی که اعتقادی را سخ به من داشتند. اگر اسیر می‌شدم، همه چیز از دست می‌رفت».

او در آن زمان ۲۳ ساله بود و در طول سه هفته راهپیمایی در ارتفاعات به همراه هزاران نفر از پیروانش به هند رسید و در آنجا به عنوان پناهنده سیاسی پذیرفته شد، به همین خاطر است که تبتی‌های هر ساله دهم مارس را سالروز «قیام ملی» می‌نامند.

امسال به دلیل شرایط پیچیده‌ای که چین با آن دست و پنجه نرم می‌کند از جمله برگزاری المپیک ۲۰۰۸ و فشارهایی که از سوی کشورهای غربی به

در چند ماه گذشته تصویر اعتراض تبتی‌ها به تصویر یک بسیاری از رسانه‌های جهان تبدیل شده است، تبتی‌هایی که در ۵۰ سال اخیر همواره خواهان استقلال از چین هستند.

جدال بین تبت و چین به سال ۱۹۵۰ بر می‌گردد، در این سال، ۸۰ هزار سرباز ارتش چین کمونیست تبت را اشغال کردند و آن را عملاً ضمیمه‌ی کشور چین کردند. چین به رهبری مائوتسه تونگ سودای گسترش و برتری در سر داشت. از سوی دیگر تبتی‌ها به رهبری دالایی لاما خواهان بیرون رفتن چینی‌ها از تبت بودند. در سال ۱۹۵۴ دو رهبر چین و تبت در پکن درباره‌ی صلح گفت‌وگو کردند؛ گفت‌وگویی که نتیجه‌ای در بر نداشت. همین مسئله باعث شد تا در مارس ۱۹۵۹ در لاهاسا پایتخت تبت بزرگ‌ترین تظاهرات سیاسی علیه چین بر پا شود. معترضان خواهان خروج ارتش چین از تبت بودند ولی این اعتراض



در آیین بودایی این اعتقاد وجود دارد که همواره روح بودا در کالبد کسی دیگر حلول می‌کند و این شخص به عنوان حامل روح و خرد تناسخ یافته بودا به عنوان دالایی‌لاما رهبری بوداییان جهان را که وسعتی از آسیای میانه تا کره و ژاپن دارند، به عهده خواهد گرفت.



گفته‌های دالایی

«اگر کسی یکبار به تو خیانت کرد، این اشتباه اوست. اگر دوبار به تو خیانت کرد، این اشتباه توست.»
«دیروز تاریخ است، فردا راز است، امروز یک هدیه است.»

«هر کجا که هستی، هر کجا خودت را یافتی، از هر آنچه که داری لذت ببر، به تمامی لذت ببر. هر جا که هستی و از هر چه که در دسترس است، احساس سپاس و نیایش داشته باش.»

وقتی دالایی‌لاما جایزه صلح نوبل سال ۱۹۸۹ را دریافت کرد، یک خبرنگار از او پرسید: حالا بعد از این چه می‌خواهید چه کار کنید؟ او لبخندی زد و گفت: انگار هر کاری که، آدم‌ها انجام می‌دهیم، مثلاً خانه یا ماشینی می‌خریم، غذایی می‌خوریم، دوستی پیدا می‌کنیم و حتی به جوایز بزرگی نائل می‌شویم، هرگز برآیمان کافی نیست. ما آدم‌ها همیشه به دنبال بیشتر و بیشتری، اما بیشترها لزوماً بهتر نیستند. من فقط آرزو می‌کنم که خودم و همه‌ی آدم‌ها هر چه زودتر بفهمند که شادی و رضایت‌شان را نباید در بیرون از خودشان جست‌وجو کنند.

را ممنوع اعلام کرده و همواره خواهان راهی میانه است؛ موضوعی که در یکی دو سال اخیر با مخالفت جوانان و برخی از اعضای پارلمان تبت مواجه شده و تنها راه استقلال را مقابله و ستیز با دولت چین می‌دانند.

به هر روی بحران تبت همچنان ادامه دارد. موضوعی که پنجاه سال است که گریبان تبت و در عین حال دالایی‌لامای چهاردهم یعنی تنزین گیاتسو را گرفته است.

زندگی دالایی‌لاما در طول چند دهه‌ی اخیر دستمایه‌ی تعداد زیادی از نویسندگان و فیلمسازان شده است که از آن میان می‌توان به فیلم «بودای کوچک» ساخته برتولوچی اشاره کرد.

از آن‌ها در هندوستان به سر می‌برند. آن‌ها برای خود پارلمانی ۴۶ نفره انتخاب کرده‌اند که نخست‌وزیر در رأس آن قرار دارد. از سال ۲۰۰۱ انتخاب نخست‌وزیر با رأی مستقیم مردم صورت گرفته است، در حالی که پیش از این تاریخ نخست‌وزیر از سوی دالایی‌لاما منصوب می‌شد. بر همین اساس نخست‌وزیر هشت وزیر خود را به پارلمان ۴۶ نفره معرفی می‌کند و از پارلمان برای آن‌ها رأی اعتماد می‌گیرد.

جالب است بدانید که حق رأی برای تبتی‌های در تبعید سالانه چیزی حدود ۱۰۰ دلار به عنوان هزینه در بردارد. مالیاتی که صرف امور اجرایی دولت در تبعید خواهد شد، اما با این وجود جایگاه مذهبی دالایی‌لاما به عنوان بودای دوباره متولد شده باعث شد تا بخش عمده‌ای از تبتی‌های تبعیدی این هزینه را بپردازند تا در کنار دالایی‌لاما برای آزادی کشورشان بجنگند.

شیوه‌ای که دالایی‌لاما در طول نزدیک به نیم قرن برگزیده، شیوه‌ای مسالمت‌آمیز همراه با گفت‌وگو و مذاکره هم با سران چین و هم با سران کشورهای دیگر است. او با الگوبرداری از راه و روشی که گاندی برگزید شش ماه از سال را به عنوان سفیر تبتی‌ها به کشورهای مختلف سفر کرده و در مجامع خارجی سخنرانی کرده است. او تا کنون به ۴۶ کشور جهان سفر کرده و برای حل مشکل تبت با سران کشورهای مختلف دیدار داشته است. فعالیت‌های او محدود با حل مسئله تبت نیست بلکه در خصوص سایر فعالیت‌های صلح‌آمیز هم کوشاست به همین خاطر در دهم دسامبر ۱۹۸۹ از سوی آکادمی نوبل جایزه صلح نوبل به او اهدا شد. اهدای نشان طلای کنگره‌ی ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۷ به دالایی‌لاما موجب اعتراض دولت چین و تیره شدن روابط چین و آمریکا برای مدتی شد.

دالایی‌لاما در سال ۱۹۸۷ طرحی ۵ ماده‌ای را اعلام کرد که بر اساس آن تبت در اتحاد با چین از وحدتی سیاسی و دموکراتیک با دولتی خودمختار برخوردار باشد، اما چین این طرح را به عنوان «ژست سیاسی» در لوای مذهب با هدف جدایی طلبی خواند.

از سال ۲۰۰۲ هم پنج دوره مذاکره بین دالایی‌لاما و اعضای دولت چین برگزار شده که بدون نتیجه مانده است. از سوی دیگر در طول ۵۰ سال اخیر دولت چین برنامه‌ای را برای تغییر ترکیب جمعیتی تبت در پیش گرفته که در نهایت منجر به این شده است که هم اکنون دو سوم جمعیت لهاسا پایتخت تبت را چینی‌ها تشکیل می‌دهند، مسئله‌ای که دالایی‌لاما از آن با عنوان تهاجم جمعیتی یاد می‌کند.

دالایی‌لاما همواره خشونت برای آزادی تبت

در سال ۱۹۳۳ سیزدهمین دالایی‌لاما که نام واقعی او توبتن گیاتسو بود در گذشت، روحانیون بودایی کار جست‌وجوی دالایی‌لامای جدید را آغاز کردند. در سال ۱۹۳۵ در منطقه‌ی تاکستر در شمال شرقی تبت کودکی به نام کامل «جامفل نگاوتنگ لیسنگ یشه تنزین گیاتسو» به دنیا آمد. او یکی از شانزده فرزند یک خانواده‌ی کشاورز بود که در نهایت در دو سالگی از سوی راهبان بودایی به عنوان چهاردهمین دالایی‌لاما شناسایی شد، واژه «دالایی» در زبان مغولی به معنی اقیانوس و «لاما» در تبتی به معنی «مردشد» است.

تحصیلات و امور تربیتی تنزین از شش سالگی آغاز شد و تا سال ۱۹۵۹ که دکترای فلسفه‌ی بودایی را کسب کرد، ادامه داشت.

زندگی در تبعید

دالایی‌لاما در سال ۱۹۵۰ و در پانزده سالگی رسماً به عنوان رهبر سیاسی بودایی‌ها و رهبر تبت بر تخت نشست. در حالی که ارتش خلق چین در حال اشغال سرزمین تبت بودند، دالایی‌لاما ابتدا توافقی با چین امضا کرد که بر اساس آن حدود اختیارات دولت محلی تبت مشخص شده بود. از سوی چین دالایی‌لاما به عنوان رئیس کمیته‌ی مقدماتی منطقه‌ی خود مختار تبت شناخته شد.

در سال ۱۹۵۶ اعتراض مردم تبت به آنچه «فشار دولت چین» به آن‌ها خوانده می‌شد آغاز شد. در این سال دالایی‌لاما با جواهر لعل نهرو نخست‌وزیر هند دیدار کرد و از او خواست راه حل صلح‌آمیزی برای مسئله تبت پیدا کند، اما تمام پا در میانی‌ها با وجود اختلاف هند و چین راه به جایی نبرد و در دهم مارس روز خونین لهاسا به وقوع پیوست. دالایی‌لاما از قصر «پوتالا» مقر خود گریخت و به هند رفت. نهرو پناهگاهی در شهر «دارامسالا» مرکز ایالت «هیماچال پرادش» در دامنه‌ی هیمالیا در اختیار دالایی‌لاما قرار داد و از همان زمان راهبان بودایی به همراه رهبرشان در این منطقه زندگی می‌کنند و دولت در تبعید را تشکیل داده‌اند.

شهر دارامسالا «لهاسای کوچک» هم می‌نامند. شهری که خیابان‌های تنگ آن به صورت مارپیچ به سمت ارتفاع می‌رود و در این خیابان‌های تنگ راهبان بودایی با راهای سرخ تردد می‌کنند. به تدریج بر جمعیت شهر افزوده شد. به همین دلیل است که در نیم قرن گذشته جمعیت زیادی از بوداییان تبتی ابتدا به نپال گریخته‌اند و از آنجا با مجوز سازمان ملل به دارامسالا آمده‌اند تا در کنار رهبر خود از فرهنگ و دین کشور شش میلیونی خود محافظت کنند.

در حال حاضر تعداد تبتی‌های در تبعید به ۱۳۰/۰۰۰ هزار نفر رسیده است که بخش عمده‌ای





▲ رودخانه‌ی زاب با طول ۴۰۰ تا ۴۴۰ کیلومتر که در مسیر خود زیبایی‌هایی را به وجود آورده است.



▲ سوژه عکاسی: اطراف چشمه گراوان به تدریج صخره‌ای ناشی از رسوب مواد معدنی و املاح به وجود آمده که منظره‌ای زیبا به وجود آورده است، سربیزی محیط اطراف چشمه و رگه‌های رنگی صخره بسیار چشم نواز است.



سردشت، شهری که باید دید

سبز تا همیشه

سردشت یکی از شهرهای کردنشین استان آذربایجان غربی است که در ۱۲۵ کیلومتری شهرستان مهاباد قرار دارد. شهرستان سردشت از غرب به کردستان عراق منتهی می‌شود و ۳۰ کیلومتر با کردستان عراق فاصله دارد. ارتفاع شهرستان سردشت از سطح دریا ۱۷۸۹ متر است. منطقه‌ی سردشت کوهستانی ناهموار و پوشیده از جنگل است و وسعت این جنگل‌ها ۱۶۶۰ کیلومتر مربع است.

سردشت نخستین شهر قربانی سلاح شیمیایی در جهان است. روز یکشنبه هفتم تیرماه سال ۱۳۶۶ است، رأس ساعت ۴ و ۲۵ دقیقه غرش ۶ هواپیمای عراقی فضای شهر را پر از ترس و وحشت کرد. که پس از یک مانور کامل بر فراز شهر که ۵ دقیقه طول کشید که ۳ فروند از آنان را هدف بمب‌های خود قرار دادند و ۳ فروند دیگر در روستاهای ره‌شه‌هرمی و بیران و ماموت را هدف بمب‌های خود قرار دادند و پس از بمباران مدتی در فضای شهر مانور دادند، سپس از آسمان شهر خارج شدند. مردم با شتاب خود را به پناهگاه‌ها رساندند، از خلال روزنه‌ی پناهگاه ستون دود مانند، فضای غلیظی را در فضای بسته نشان می‌داد و بوی علف تازه و سیر و گندیدگی و... در فضای پناهگاه‌ها پیچید... نگاه کودک برقی زد و مادر نفسی کشید. صدای فریادهای گنگی از درون شهر آمد و فریاد زد: «بیرون بیایید به بالای تپه‌ها بروید شهر بمباران شیمیایی شده است».



► کوه‌های ترخان:

هومل و ابراهیم جلال با ارتفاع متوسط ۲۴۰۰ متر و همچنین کوه مالیموس و بیلاق دشت وزینه و بازار و چشمه آب رسول‌شت در بیو ران و دره‌ی گرژال و جنگل‌های خدرآباد و گور حسین از نقاط دیدنی سردشت هستند. یکی از نادرترین شهرهای ایران از لحاظ تاریخی و جذب توریسم به شمار می‌رود.

► آبشار شلماش:

آبشار شلماش با دره‌ای سرسبز و زیبا در کنار جنگل‌های پراکنده، در نزدیکی شهر سردشت واقع شده و یکی از شاخه‌های رودخانه معروف «زاب کوچک» محسوب می‌شود. این آبشار که در واقع از سه آبشار تشکیل شده هم اکنون به صورت منطقه‌ای تفریحی درآمده که همه ساله به خصوص در فصل گرما هزاران نفر از مناطق مختلف برای دیدن آن عازم سردشت می‌شوند. سه آبشار به ترتیب و پشت سر هم قرار گرفته‌اند که اولین آن‌ها در نزدیکی محل توقف و پارکینگ قرار گرفته است. برای دیدن دو آبشار بعدی باید مسافتی نسبتاً زیاد را پایین رفته و وارد دره‌ای عمیق شوید. البته در حال حاضر با احداث پله و حصارهایی بالا و پایین رفتن از دره راحت‌تر و کم خطرتر شده است.

آب و هوای منطقه تا اواسط اردیبهشت هم سرد است، ولی خرداد ماه می‌تواند فصل مناسبی برای سفر به این منطقه باشد. مسیر سردشت به آبشار شلماش مسیر زیبا و پر درخت است. این جاده آسفالت و مناسب بوده و در مدت کوتاهی کمتر از ۲۰ دقیقه می‌توان به آبشار رسید.



► چشمه گراوان:

و این چشمه از چشمه‌های آب معدنی است که املاح در آن حداقل یک گرم در لیتر است که آب جوشان از آن بیرون می‌آید و بعد از مسافتی تبدیل به سنگ می‌شود. چشمه گازدار و معدنی است و در درمان بسیاری از بیماری‌های پوستی کاربرد دارد. این چشمه در جوار شرقی رودخانه زاب بین روستاهای هرمز آباد و کانیه گوین قرار دارد.



گفت‌وگو با خسرو جدیدی
اولین جراح پیوند سلول‌های بنیادی قرنیه چشم

بمب ساعتی در چشم

○ نسترن زلف‌خانی

* از چه زمانی شروع به مطالعه درباره‌ی پیوند سلول‌های بنیادی قرنیه پرداختید و چه قدر طول کشید تا اولین جراحی را انجام دهید؟

– از همان زمان که در رشته‌ی تخصصی چشم قبول شدم، مطلب عمده‌ای که به دنبالش بودم، رفع مشکلات چشمی جانبازان شیمیایی بود. گازهای شیمیایی بخصوص خردل اثرات درازمدت بر روی سه ارگان اصلی بدن دارد؛ چشم، ریه و پوست و من روی همین موضوع شروع به مطالعه کردم. موضوع پایان نامه‌ام نیز «بررسی عوارض درازمدت گاز خردل بر چشم» بود. در دوره‌ی دستیاری شروع به کار کردم. ما اول ثابت کردیم که دلیل اصلی آسیب قرنیه‌ی چشم در جانبازان از بین رفتن سلول‌های بنیادی است. بعد از مطالعات و برخی آزمایش‌ها بالاخره در سال ۷۸ اولین جراحی را روی چشم یکی از جانبازان عزیز انجام دادیم که موفقیت‌آمیز بود. تا الان ۴۰ نفر در «بیمارستان بقیة‌الله» و ۴۰ نفر در «بیمارستان لبافی‌نژاد» جراحی شده‌اند.

اولین بودن در هر چیز برای اغلب افراد همراه با هیجان و شادی و احساس رضایت همراه است. حال اگر این اولین بودن در کل دنیا باشد، موفقیتی است که تا آخر عمر شیرینی لذتش فراموش نخواهد شد.

«خسرو جدیدی» متخصص چشم و فوق تخصص پیوند قرنیه‌ی چشم هم یکی از همین افراد است که برای اولین بار در دنیا پیوند سلول‌های بنیادی چشم را محقق کرد، آن هم بر روی چشمان یکی از جانبازان شیمیایی.

اصلاً دغدغه‌ی اصلی دکتر جدیدی از همان دوران دانشجویی، مشکلات جسمانی جانبازان شیمیایی بوده است؛ چرا که او بعد از گرفتن دیپلم وقتی با تعطیلی دانشگاه مواجه شد، وارد سپاه شد و به مدت یکسال در دانشگاه شهید بهشتی دوره‌ی بهیاری را گذراند و بعد به مدت چهارسال در مناطق جنگی خدمت کرد.

همین تجربه‌ی حضور در جبهه و دیدن رنج و درد همسنگرانی که گاز خردل تا عمق وجودشان رفته و خودش را نیز دورا دور بی‌نصیب نگذاشته است، با دانشی که در رشته‌ی تخصصی چشم در دانشگاه شهید بهشتی کسب کرد، گره خورد و افتخاری دیگر بر افتخار علمی جوان‌های ایران افزود.

دکتر خسرو جدیدی ۴۶ ساله را که در حال حاضر رئیس سازمان بسیج جامعه‌ی پزشکی کشور، معاون بهداری نیروی مقاومت بسیج، عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی بقیة‌الله، رئیس هیئت مدیره مؤسسه تأمین و درمان بسیجیان و عضو هیئت مدیره‌ی مؤسسه‌ی خبریه‌ی امدادگران عاشورا است در دفتر کارش در سازمان بسیج جامعه‌ی پزشکی کشور ملاقات می‌کنیم. با رویی خوش به استقبالمان می‌آید و صبورانه پاسخگوی سؤالاتمان می‌شود.

* درباره چگونگی پیوند سلول‌های بنیادی بیشتر توضیح بدهید.

- در افرادی که سلول‌های بنیادی قرنیه‌ی چشم آن‌ها آسیب دیده، از سلول‌های بنیادی دهنده‌ی زنده یا از افرادی که تازه فوت شده‌اند، استفاده می‌شود. البته در مطالعات و تحقیقات جدید تصمیم داریم سلول‌های بنیادی را کشت دهیم و برای این کار با بنیاد رویان همکاری داریم.

* آیا در حال حاضر موضوع تحقیقاتی دیگری هم دارید؟

- به، متأسفانه ایران بزرگ‌ترین قربانی بمب‌های شیمیایی است و این موضوع تحقیقات گسترده‌ای را برای تحقیق و مطالعه و در نتیجه درمان قربانیان بمب‌های شیمیایی می‌طلبد.

موضوع جدیدی که درباره‌اش مطالعه می‌کنیم، پیوند قرنیه‌ی مصنوعی است. در حال حاضر از قرنیه‌ی افرادی که تازه فوت شده‌اند، استفاده می‌شود و ما در حال تحقیق و مطالعه بر چگونگی ساخت قرنیه‌ی مصنوعی هستیم. به جز این، موضوعات دیگری هم هست که به مشکلات و صدمات چشمی جانبازان شیمیایی بر می‌گردد.

* برویم سراغ جراحی‌ای که این روزها بسیار متداول شده است، یعنی جراحی لیزیک. قبل از هر چیز بفرمایید چه تفاوتی بین جراحی لیزیک و لازک وجود دارد؟

- در واقع هر دو یک کار را می‌کنند و آن رفع عیوب انکساری چشم است، ولی از نظر تکنیکی با هم متفاوتند. در جراحی به روش لیزیک لایه‌ای به ضخامت ۱۵۰ تا ۱۶۰ میکرون از قرنیه‌ی چشم برداشته می‌شود، لیزر که انجام شد، لایه گذاشته می‌شود روی قرنیه، ولی در عمل لازک، لایه‌ی بسیار نازکی برداشته می‌شود، لیزر انجام می‌شود و برای پانسمان یک لنز تماسی نرم روی قرنیه قرار می‌گیرد و بعد از سه روز برداشته می‌شود.

* چه تفاوتی با هم دارند؟ به عبارتی دیگر کدام بهتر است؟

- بعد از جراحی به روش لیزیک دید چشم‌ها بلافاصله تا ۹۰ درصد اصلاح می‌شود، میزان اشک‌ریزی و همین‌طور درد بسیار کم است. ولی به دلیل اینکه ضخامت بیشتری از قرنیه برداشته شده است و میزان دستکاری در چشم زیاد است، اگر به هر دلیل فشار یا تماس بسیار شدیدی بر روی چشم بیمار پیش بیاید مشکل‌ساز می‌شود. ولی در جراحی به روش لازک اشک‌ریزی و درد بسیار شدید است و دید فرد بعد از سه ماه اصلاح می‌شود و چون میزان دستکاری در چشم فرد بسیار کم بوده، احتمال عارضه‌های بعد از عمل بسیار کم است.

* اصلاً به نظر شما چه کسانی کاندیداهای خوبی برای جراحی لیزری چشم هستند؟

- افرادی که دچار نزدیک‌بینی، دوربینی،

آستیگمات یا ترکیبی از این‌ها هستند، می‌توانند جراحی شوند؛ در عین حال عوامل دیگری را نیز باید در نظر گرفت: یکی سن افراد است؛ افراد زیر ۱۸ سال صلاح نیست که عمل کنند. چون چشم در حال رشد است و باید شماره‌ی چشم ثابت شود. افرادی که بین ۱۸ تا ۲۱ سال سن دارند، باید به مدت شش ماه تحت نظر باشند و از ثابت بودن شماره‌ی چشمشان مطمئن شوند.

در این گونه افراد اگر تغییر ظرف شش ماه در حدود ۲۵ صدم بود، جراحی صورت می‌گیرد، در غیر این صورت اصلاً صلاح نیست.

از طرف دیگر ۴۰ سالگی اغلب سن شروع پیر چشمی است. اکثر افراد در این سن برای مطالعه یا دیدن تلویزیون نیاز به عینک دارند، برای کسانی که دچار عیب انکساری چشم هستند و سنشان نیز حدود ۴۰ سال است، باید فواید و ضررهای عمل کاملاً برایشان توضیح داده شود تا فرد خود انتخاب کند.

مسئله‌ی دیگر شغل افراد است. افرادی که شغل‌های ظریف دارند، صلاح نیست که جراحی کنند، چرا که عمل لیزر ظرافت در دید را کم می‌کند. فرد با عینک بهتر می‌تواند کارهای ظریف را انجام دهد. این جراحی برای افرادی مثل ورزشکاران یا نیروهای انتظامی که عینک مزاحم کارشان می‌شود، توصیه می‌شود. موضوع دیگر سلامت فرد از نظر عمومی است. فرد باید کاملاً سالم باشد. افرادی که دچار دیابت یا فشار خون بالا یا روماتیسم هستند، حتماً باید با پزشک مشورت کنند. سلامت کلی چشم هم بسیار مهم است. چشم باید کاملاً سالم باشد.

بیماری‌هایی مثل تب‌خال چشم، کدورت قرنیه یا خشکی چشم نباید وجود داشته باشد. به طور کلی قرنیه چشم که محل اصلی عمل است باید کاملاً سالم باشد و این موضوع با آزمایش‌ها و توپوگرافی مشخص می‌شود.

* به سن افراد اشاره کردید. بیشتر مراجعه‌کنندگان شما چند ساله‌اند؟

- اکثراً جوان هستند.

* چند درصد افراد واقعاً نیاز به جراحی لیزری چشم دارند و تمایل بیشتر جوان‌ها به این عمل به چه دلیل است؟

- به نظر من سری که درد نمی‌کند، دستمال نمی‌بندند. اگر کسی می‌تواند از عینک استفاده کند و برایش دردسری ایجاد نمی‌کند، بهتر است که جراحی نکند. هر بافتی در بدن وقتی صدمه ببیند و بخصوص دستکاری شود به هیچ وجه به حالت اول خود بر نمی‌گردد.

تمایل بیشتر جوان‌ها برای جراحی لیزر چشم موضوع زیبایی است. بعضی از جوان‌ها دوست ندارند عینک به چشم داشته باشند. موضوع

فرهنگی هم بسیار مهم است. بر عکس این‌ها هم دیده شده، مثلاً فردی نیاز به جراحی دارد، ولی به قول خودش کل کلاسش به عینکی است که بر چهره دارد بنا بر این می‌بینید که بحث فرهنگی حرف اول را می‌زند.

* از زیبایی گفتید و تمایل بیشتر جوان‌ها برای جراحی لیزری، نظرتان را درباره‌ی استفاده از لنز، بخصوص لنزهای رنگی هم بگویید.

- استفاده کنندگان از لنز چند گروه هستند. افرادی که چشم‌هایشان عیب انکساری دارد و دیدشان با عینک کامل نمی‌شود، یا دچار قوز قرنیه هستند، این افراد باید علاوه بر عینک از لنز هم استفاده کنند که این لنز می‌تواند رنگی هم باشد. اینجا لنز نقش درمانی دارد.

دوم افرادی هستند که چه از عینک استفاده کنند چه از لنز، دیدشان کامل می‌شود؛ ولی بهتر است از عینک استفاده کنند. البته می‌توانند لنز هم داشته باشند و در موارد خاص از آن استفاده کنند.

گروه سوم افرادی هستند که فقط از لنز رنگی استفاده می‌کنند. لنزهایی که شماره ندارد، یا به عبارتی طبی نیستند. این لنزها از نوع نرم هستند. توصیه‌ی ما این است که اصلاً استفاده نکنند. لنزهای نرم مثل بمب ساعتی در چشم عمل می‌کند.

عفونت‌های بعد از استفاده از لنزهای رنگی که توسط جرم‌های فرصتطلب در چشم ایجاد می‌شود، بسیار خطرناک است و برخی عفونت‌ها که توسط جرم‌هایی که در ترک ناچیز لنزها جمع می‌شود یا در اثر آلودگی هوا و گرد و خاک تشکیل می‌شود می‌تواند، در عرض ۲۴ ساعت قرنیه را سوراخ کند. توصیه‌ی ما استفاده نکردن از لنزهای رنگی است. اگر جوان‌ها می‌خواهند از لنزهای رنگی استفاده کنند حتماً از جاهای معتبر مثل مطب چشم پزشکان و از شرکت‌های معتبر که استاندارد

هستند، تهیه کنند و بیشتر از چند ساعت در چشمشان نماند.





بهناز جعفری بازیگری است که با دغدغه‌های تئاتر به تلویزیون آمده است

می‌توان بر چهره بودن غلبه کرد

○ سینا تقوی

استفاده کند».

جعفری درباره‌ی تئاتر هم اظهار نظر می‌کند و معتقد است که همین دوبار حضورم روی صحنه در سال گذشته با نمایش‌های «آنتیگونه در نیویورک» و «عشق» تجربه‌ی خوبی بود، اما دوست دارم بیش از این در تئاتر باشم.

با این حال هر چند جعفری قبلاً گفته بود که علاقه‌ای به بازی در تله فیلم‌ها ندارد، به تازگی بازی در تله فیلم «تاوان» را به پایان برده است و در تله فیلم «دلتنگی» به کارگردانی حجت قاسم‌زاده‌ی اصل هم مشغول به بازی است. او در این باره معتقد است: به نظر می‌آید تله فیلم‌ها اصلاً دیده نمی‌شوند تا چه رسد به قضاوت و نقد. انگار که بیشتر به یک فعالیت اقتصادی شبیه هستند تا موجب کسب درآمد شوند. جعفری که چندی پیش به خاطر حضورش در دومین فیلم بلند ماینا اکبری «۱۰۴» در کنار مانده‌ی طهماسبی تحسین شده بود، نقش کوتاهی هم در فیلم «دوست داشتن» ابراهیم فروزش که مربوط به گروه سنی کودک و نوجوان است، بر عهده گرفته است.

* بازی کردن در نقش دختر جنوبی که هنگام

حساس چه در سینما چه در تلویزیون به چشم بیاید. چنانچه برای بازی کوتاهش در فیلم «رودخانه‌ای روی آب» بهمن فرمان‌آرا در سال ۸۰ سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل زن را در بیستمین جشنواره فیلم فجر گرفت و بعد برای نقش‌هایش در «خاک سرخ» ابراهیم حاتمی‌کیا و «دوران سرکشی» کمال تبریزی تحسین شد.

اگر پریسای دوران سرکشی یادتان نرفته باشد، می‌توانید به جادوی نگاه او در آوردن نقش‌های منفی و خاکستری پی ببرید، نقشی که این بار با شادی در سریال «بیداری» اثر بهرام عظیم‌پور دوباره ما را با یک بازیگر زیرک و حرفه‌ای آشنا می‌کند. بازیگری که می‌تواند آن قدر خوب یک نقش معمولی و حتی تکراری را بازی کند که شما آن را شبیه هیچ نقش دیگر یا بازیگر دیگر ندانید.

او درباره‌ی کار با عیاری می‌گوید: «قبلاً در بیدار شو آرزو با ایشان کار کرده بودم و از همان جا شناختم نسبت به او کامل بود و می‌دانستم مثل قبل اگر در کنار ایشان باشم خیلی چیزها یاد می‌گیرم. عیاری در هدایت بازیگرانش آن‌ها را هوشیار می‌کند و اگر کسی باهوش باشد به خوبی می‌تواند از این موفقیت

تا مدت‌ها او را به اسم لعیا می‌شناختند همان دختر جنوبی که با پرویز پرستویی در خاک سرخ همبازی شد و الحق و انصافاً بازی خوبی از خود ارائه داد آن جا بود که استعداد این بازیگر جوان بیشتر به چشم آمد. او کسی نیست جز بهناز جعفری بازی. در نقش لعیا یک نوع ادای دین است به مردمی که جنگ را تجربه کرده‌اند و آن نقش برای بهناز جعفری نقشی قابل احترام است که توانسته گوشه‌ای از سختی‌های مردم خرمشهر را در آغاز جنگ نشان دهد. او در مورد نقش لعیا می‌گوید: خاک سرخ باعث شد که چهره من مردمی‌تر شود. جعفری که بازیگری را با تئاتر شروع کرده است و هنوز هم به امید روی صحنه رفتن نمایش‌های دلخواهش یا بازی در نقش‌های متفاوت تئاتری روزهایش را سپری می‌کند، تجربه بازیگری در سینما این روزها در تلویزیون یک تجربه‌ی شیرین و غیر قابل وصف است. از همان زمان که نقش کوتاهی را در «روسری آبی» بر عهده گرفت و بعد در «عشق طاهر»، «آب و آتش»، «رنجین»، نقش‌های اصلی‌تری را بازی کرد، سینما را دوست داشت و بعد که با «غبار نور» و «زمان شوریدگی» کار تلویزیون تلویزیون را شروع کرد، حس کرد می‌تواند در نقش‌های کوتاه و



من در همان زمان فکر می‌کردم به نوعی دارم به وطن خودم ادای دین می‌کنم. فکر می‌کردم کار کردن در سریالی که به نوعی گوشه‌ای از رشادت‌های مردم خرمشهر را به نمایش می‌گذارد به من آرامش می‌دهد و حفظ وطن دوستی مرا بیشتر می‌کند.

نمایی از خاک سرخ

به ترنگ و بیشتر سارا است و حالا نوبت بدهستان آن‌هاست.

*** فکر می‌کنید موفقیت «بیداری» به بازیگرانش بر می‌گردد؟**

این یک جنبه را موفقیت سریال است. دلیل نمی‌شود چون سریال یا فیلمی از چهره‌های معروف استفاده می‌کند، اثری درخشان شود و بر عکس آن هم است. با این حال ترکیب بازیگران در این کار احتمال این را می‌داد که کار موفق شود، اما کارگردانی را هم نباید فراموش کرد.

*** به تازگی در کاری کودکانه ظاهر شده‌اید؟**
حوزه‌ی کودک همیشه برایم دغدغه بوده، چه در تئاتر و چه در تلویزیون. بازی در «دوست داشتن» ابراهیم فروزش که قبلاً «دوست داشتن» را هجی کن» نام داشت، فرصت خوبی بود که وارد کار کودک شوم.

*** و کارگردانی چطور؟**
در حوزه‌ی تئاتر دوست دارم کارگردانی کنم. روی نمایشنامه‌ی «خانومچه و مهتابی» اثر اکبر رادی فکر می‌کنم.

*** شما با کارگردانان متفاوت کار کرده‌اید کمال تبریزی، ابراهیم حاتمی‌کیا، کیانوش عیاری، بهرام عظیم‌پور، فکر می‌کنید خصوصیات کارگردانان سینما وقتی به تلویزیون می‌آیند چه قدر تغییر می‌کند؟**

هر کدام سلیقه‌ی خاصی برای کار دارند. این سلیقه همه جا یکی است و ربطی به سینما و تلویزیون ندارد. چون از دیدگاه او بر می‌خیزد. مثلاً فضای کار در خاک سرخ حاتمی‌کیا پر انرژی بود؛ آن قدر تمرین می‌کردیم که انگار در کلاس بازیگری مشغول به کاریم، ولی عیاری خیلی اهل تمرین نیست. ضمن اینکه در بازی خیلی سخت‌گیر است. عیاری عادت به تغییر و به روز بودن دارد، مدام با تو صحبت می‌کند و ایده‌ها را پیگیری می‌کند. او خیلی هم وسواس دارد. شاید این وسواس است که او را از بقیه متمایز می‌کند.

عظیم‌پور هم همین طور است؛ خیلی تئاتری است و مدام از تو می‌خواهد حس بگیري، فکر کنی، او خیلی ریز، نقش را برایت تشریح می‌کند.

*** به عنوان آخرین سؤال از اینکه در اکثر کارهای تلویزیونی و حتی سینمایی نقش دوم یا مکمل دارید چه حسی دارید؟**

به نظر من این نقش مکمل است که دیده می‌شود؛ مخصوصاً که اگر خوب نوشته شود. واقعاً طول مدت حضور یک نقش مهم نیست، بلکه تأثیرگذاری آن مهم است. من از نقش‌های مکملی که مرموز و رمزآموزند خوشم می‌آید انگار که مخاطب تا پایان دوست دارد بیشتر از تو بداند و بازی‌ات را دنبال می‌کند تا از ریزه‌کاری‌های دست‌گیرش شود. شاید به همین خاطر است که بعضی از نقش‌های مکمل همیشه به یاد تماشاچی می‌ماند.

غفاری مستحق این ثروت نیستند. این یک بعد دیگر از شادی بود و ما باید می‌پذیرفتیمش.

*** پس به نظر تان نقش شادی سخت بود؟**
نقش سخت و آسان هم‌هانش به خود بازیگر بر می‌گردد که کدام برایش سخت است کدام آسان، ولی من بازیگری هستم که خیلی به کارگردان توجه می‌کنم. مثلاً در خاک سرخ حاتمی‌کیا دقیقاً می‌دانستم او چه می‌خواهد و انجام می‌دادم. او را شناخته بودم و فضای جنگ را لمس کرده بودم. حاتمی‌کیا کارگردان دفاع مقدسی است و دیدگاهش نسبت به جنگ مشخص بود. بهرام عظیم‌پور در فیلمنامه شادی را طوری نوشته بود که غیر از این نمی‌شد بازی کرد.

*** ارتباط با بقیه‌ی بازیگران در بیداری چه طور بود؟**

به هر حال عظیم‌پور ترکیبی از بازیگران را به وجود آورده بود که هم تئاتری بودند و هم در نوع خودشان حرفه‌ای بودند. برای من هم بازی کردن با این بازیگران خوب بود. همیشه از این که یک گروه تئاتری روبه‌روی هم بازی می‌کنند، خوشحال می‌شوم؛ چون درک متقابل از بازی بین ما هست و یک جور هماهنگی نامحسوس وجود دارد که دقیقاً حس همدیگر را متوجه می‌شویم.

*** برای خودت هم سخت نیست که اغلب در نقش‌های خاکستری یا منفی انتخاب می‌شوی؟**
شاید به خاطر ترکیب استخوانی صورت یا خطوط چهره‌ام این نقش‌ها در انتخاب اول بیشتر به من بیاید، اما دقیقاً معتقد به این نیستم که چنین چهره‌ای نقش مثبت نمی‌تواند بازی کند.

شادی در لحظاتی که مثبت بود، خیلی خوب بود و به چهره‌ی من هم می‌آمد. با این حال در نظر مردم چهره‌ی غالب از من همین است، ولی یک بازیگر می‌تواند بر این چهره غلبه کند و این ذهنیت را از بین ببرد. من خودم اصلاً چنین تصویری از چهره‌ام ندارم.

*** جالب اینجاست که شما از نیمه‌های سریال وارد قصه شدید، در حالی که نامتان در تیزتراژ اول آمده بود. ورودتان را به قصه چه طور ارزیابی می‌کنید؟**

شادی بر اساس به نقش باید به موقع وارد داستان می‌شد. مرگ سینا آغاز آشنایی ترنگ و شادی است. این از نظر منطقی هم توجیه‌پذیر است. به موقع هم خارج می‌شود، چون دیگر کاری ندارد. قصه متعلق



جنگ در گیر فراز و نشیب‌های زندگی می‌شود چه تأثیری روی شما داشت؟

فکر می‌کنم خرمشهر و اتفاقاتی که در آن زمان افتاد خاطره‌ای است که هیچ وقت از ذهن تاریخ فراموش نمی‌شود. من در همان زمان فکر می‌کردم به نوعی دارم به وطن خودم ادای دین می‌کنم. فکر رشادت‌های مردم خرمشهر را به نمایش می‌گذارد به من آرامش می‌دهد و حفظ وطن دوستی مرا بیشتر می‌کند. لعیا در این سریال به دنبال خواهرش لیلا بود. اما شاید به نوعی می‌شود گفت او در پی حفظ وطنش خود را در این مبارزه سهیم کرده بود.

*** خاک سرخ روایت متفاوتی از خرمشهر دفاع مقدس بود، در آن زمان حتماً بازتاب‌های مثبتی از سریال به گوشتان می‌خورد.**

به هر حال چون سریال، مربوط به دفاع مقدس بود و شاید نام حاتمی‌کیا به عنوان یک کارگردان سینمایی، بر سر در این سریال اعتبار دیگری به آن بخشیده بود، مردم خیلی از آن استقبال کردند. این نگاه خاص به جنگ خیلی‌ها را شیفته‌ی سریال کرد. حسی که من هم خود را در آن شریک دیدم.

*** بعد از خاک سرخ ابراهیم حاتمی‌کیا و نقش لعیا و بعد از آن «دوران سرکشی» فاصله‌ی زیادی بین حضورتان در تلویزیون افتاد. چه طور شد با «بیداری» به تلویزیون برگشتید.**

من زمانی به دفتر بهرام عظیم‌پور دعوت شدم که خیلی‌ها هنوز نقش‌شان مشخص نشده بود. وقتی فیلمنامه را خواندم و نقش را فهمیدم قبول کردم.

*** خود نقش برایتان مهم بود یا کارگردان؟**

هر دوی این‌ها مهم بودند. «شادی» نقش خاصی بود که همه از آن یک کلیشه در ذهن داشتند و اتفاقاً من می‌خواستم این کلیشه را بشکنم. همه تصورشان از دختر اشرافی و پولدار یک چیز خاص است. اما من سعی کردم با ابزاری که فیلمنامه به من داد این نقش را متعادل کنم. کارگردانی بهرام عظیم‌پور هم مهم بود. با ایشان سر «خاک سرخ» حاتمی‌کیا کار کرده بودم و در تئاتر هم می‌شناختمشان. می‌دانستم که کارش را بلد است. مستندهای ایشان را هم دیده بودم.

*** درباره‌ی شادی اشاره کردید که او را متعادل کردید؟**

شاید همه فکر کنند که یک نقش دختر پولدار ویژگی‌های تعریف شده‌ای دارد، اما مبنای کار «بیداری» این بود که همه‌ی آدم‌ها در زندگی‌شان حق دارند و می‌توانند مسیر زندگی‌شان را انتخاب کنند. پس هیچ کس در این سریال تک بعدی نبود حتی غفاری، عمو فاضل و یا ترنگ. نقش شادی هم تک بعدی نبود. شادی واقعاً می‌خواست به ترنگ کمک کند، پس چهره‌ی مثبتی داشت. اما او هم در زندگی‌اش خطاهایی داشت و فکر می‌کرد آینده‌اش را به شکل دیگری باید بسازد و یا فکر می‌کرد خانواده‌ی

فیلم ساختن در شرایط فعلی سینما حتماً مهارت و هوشیاری خاص می‌خواهد. شاید اگر قرار باشد فیلم اول خود را روی پرده ببرید حتماً به فکر بازگشت سرمایه هستید و اینکه مخاطب شما را باور کند و حداقل از این وادی سرافراز بیرون بیاید. پس بدیهی است که بسیاری از کارگردانان در همان ابتدا به سراغ فیلم‌های عامه‌پسند و گیشه‌ای می‌روند تا حداقل مخاطب عام را با خود همراه کنند و یا سراغ فیلم‌های روشنفکرانه و جشنواره‌ای می‌روند تا حداقل در آن طرف آب‌ها برای خودشان موقعیتی جور کنند. اما بهرام توکلی به هیچ کدام از این دو موقعیت فکر نکرده است. او اولین اثرش را به دور از هر کلیشه و شعارزدگی ساخته است.

«پابرهنه در بهشت» نگاهی متفاوت به دغدغه‌های مذهبی دارد

رستگاری بیرون از بهشت

• نیره رضایی مطلق

یحیی روحانی جوانی است که می‌خواهد برای درک بهتر باورها و دانسته‌هایش وارد فضایی متفاوت و قرنطینه شود. فضایی که کمتر کسی دوست دارد و می‌خواهد در آن جا حضور داشته باشد. در یک کلینیک بیماران ایدزی که از نگاه جامعه، جسم و روح خود را به خاطر گناه یا خطایی که مرتکب شده‌اند در بدترین وضع ممکن قرار داده‌اند.

فیلمی که به شکلی معناگرا است، اما وارد خط و خطوط و اداهای خاص آن نشده است. «پا برهنه در بهشت» روایتی جدید از یک تجربه‌ی روحی و دینی است. تجربه‌ی یک روحانی جوان از برخی مفاهیم هستی‌شناختی‌اش از دین و در نهایت تحول این روحانی جوان و رستگاری‌اش. یحیی روحانی جوانی است که می‌خواهد برای درک بهتر باورها و دانسته‌هایش وارد فضایی متفاوت و قرنطینه می‌شود. فضایی که کمتر کسی دوست دارد و می‌خواهد در آن جا حضور داشته باشد. در یک کلینیک بیماران ایدزی که از نگاه جامعه، جسم و روح خود را به خاطر گناه یا خطایی که مرتکب شده‌اند، در بدترین وضع ممکن قرار داده‌اند.

شاید در نگاه نخست برخورد با روحانی جوان و تردیدش برای مسیری که انتخاب کرده ما را به یاد شیخ حسن «زیر نور ماه» بیاندازد، چرا که هر دو مسیر سیر و سلوکشان در دور از حوزه و در میان مردم و خلق جست‌وجو می‌کنند و می‌خواهند، خود با واقعیت‌های عینی جامعه، دلیل روحانی شدنشان را پیدا کنند. اگر حسن در پوشیدن لباس تردید دارد و در نهایت به یقین می‌رسد؛ یحیی در این جا هیچ وقت مشکلی با روحانی بودنش ندارد و هر چند، هیچ وقت او را ملبس نمی‌بینیم و او در کسوت یک روحانی ظاهر نمی‌شود بلکه فقط در چند پلان عکس او را با لباس روحانی می‌بینیم، اما مشکل یحیی یک درگیری درونی است و سؤالاتی از دین دارد که کاملاً درونی است.

در واقع دغدغه‌ی فیلم دغدغه‌ی موضوعات درونی و مؤلفه‌هایی است که ایمان یک فرد را می‌سازد.

با این حال یحیی جوان کم‌حرف و آرامی است. او چندین بار با اعمال و رفتارش تأکید می‌کند که گوش دادن بهتر از سخن گفتن است. اتفاقی که معمولاً با مشخصه‌های کنونی یک روحانی که مدام در وعظ و خطابه هستند و با نریشن روی فیلم او را می‌شناسیم و همراهی می‌کنیم. یحیی حتی در پی موعظه و پند و نصیحت نیست. او اکنون وارد مکانی شده که به قول دکتر (امین تارخ) همه گناهکارند، اما او در پی فراگرفتن زندگی به میل خودش به این جا آمده تا از همه‌ی کلیشه‌های ذهنی بیرون بیاید و خودش دریابد که حقیقت چیست. عدم قضاوت او درباره‌ی آدم‌ها اصل مهمی از دین است که یحیی از ابتدا به آن پای بند است.

«پا برهنه در بهشت» می‌خواهد با به تصویر کشیدن زندگی بیماران ایدزی که در برزخ مرگ و زندگی هستند و به واسطه‌ی اتفاقاتی که برایشان افتاده و نگاه جامعه دچار عذاب وجدان هستند و آدم‌هایی که شاید در یأس‌آورترین شرایط زندگی می‌کنند و فقط به قول خود فیلم مرده‌هایی‌اند که حرکت می‌کنند، ما را از قضاوت درباره‌ی انسان‌ها

برده است. هومن سیدی در نقش یحیی خوب توانسته این شخصیت را در بیاورد. او که قبلاً هم در تجربه‌ی «یک تکه نان» کمال تبریزی این سکوت و سکون خاص و معمایی را به نمایش گذاشته بود در اینجا هم به خوبی نقش یک روحانی جست‌وجوگر را بازی کرده است، اما انتخاب نقش‌های دیگر که همه از میان بازیگران حرفه‌ای و تئاتری بوده‌اند، نشان از دقت و آگاهی بهرام توکلی می‌دهد. امین تارخ در نقش پزشک آسایشگاه همان قدر متفاوت و خاص است که افشین هاشمی در نقش شاهو با آن گریم زیاد و متفاوتش، بازیگری که سیمرغ نقش دوم مرد را در این فیلم از جشنواره‌ی سال گذشته از آن خود کرده است. حتی حضور نگار جواهریان هم خیلی خوب و به جا بوده و دقت و درایت توکلی را می‌رساند؛ چرا که او با تکیه بر اجراهای خاص و نگاه تئاتری‌اش برای چنین نقش‌های نامتعارفی خوب زحمت می‌کشد و استعدادش را نشان می‌دهد. با این حال نکته‌ی کلیدی و اساسی‌ای که شاید سبب شد «پا برهنه در بهشت» در جشنواره‌ی فیلم فجر سال ۸۵ با ۵ سیمرغ و دو جایزه‌ی ویژه بدرخشد. سواى کارگردانی بهرام توکلی انکاء و استفاده‌ی او از عوامل حرفه‌ای بوده است؛ اتفاقی که خیلی از فیلم‌اولی‌ها به آن تکیه نمی‌کنند، چرا که حس می‌کنند کارگردانی‌شان در سایه قرار می‌گیرد. اما اگر تجربه‌ی حمید نعمت‌الله در «بوتیک» در به کار گرفتن را محمود کلاری در فیلمبرداری فیلمش یادمان نرفته باشد، انتخاب حمید خضوعی ایبانه به عنوان فیلمبردار و حسن زاهدی به عنوان صدابردار را در این فیلم باید بسیار به جا دانست. دوربین خضوعی چنان زیبا سکانس آتش گرفتن خضرگونه را به تصویر کشیده است که نمی‌توان او را مستحق سیمرغ ندانست.

فیلم، با کاندید شدن در حوزه‌های کارگردانی، تدوین، طراحی لباس و گریم و بردن سیمرغ بهترین فیلمبرداری، بازیگر مکمل مرد، صدابرداری و بهترین فیلم اول در کنار جایزه‌ی ویژه مصطفی عقاد، جایزه‌ی ویژه سال پیامبر اعظم (ص) توانسته است به موفقیت زیادی برسد اما آنچه که «پا برهنه در بهشت» را از بسیاری جهات به فیلم‌های دیگر متمایز می‌کند، نگاه فیلم به دنیا است که آن را قرنطینه‌ای می‌داند که انسان‌ها در آن با مرگ روبه‌رو می‌شوند و یک روحانی با ابزاری که برای شناخت تاریکی‌های این دنیا به دست‌شان می‌دهد، می‌تواند رهایی‌بخش‌شان باشد.



دور کند. فیلم با پیش کشیدن یک آدم جست‌وجوگر ساده که دنبال مفهوم تازه‌ای از معنویت است، قصد نشان دادن تحول آدم‌ها را دارد. تحولی که اتفاقاً کارگردان هیچ اصراری به نمایش آن ندارد. چون نه در شخصیت‌پردازی‌هایش دچار اغراق و تأکید شده و نه در لحن گفتارش در ورطه‌ی شعارزدگی افتاده است.

همان طور که یحیی در میانه‌ی فیلم روحانی بودنش آشکار می‌شود و قرار است مانند همه‌ی آدم‌ها دیده شود، بیماران ایدزی هم که از نگاه جامعه قرار است از احساس گناه بپایند، کسانی نیستند که ترحم یا تنفر ما را برانگیزند. به همین دلیل است که کم‌کم حس می‌کنیم همه‌ی آدم‌ها را می‌شناسیم و باورشان داریم. دکتر آسایشگاه - بازی خاص امین تارخ - در ابتدا مردی خودخواه و بی‌رحم شناخته می‌شود، اما در میانه‌ی داستان خود دکتر اعتراف می‌کند که خودش مبتلا به این بیماری است و راه‌انداختن این مرکز به خاطر ارضای روح ناراحت و پاسخ به نیاز روحی‌اش بوده است و از اینکه یک روحانی در این فضا حضور پیدا می‌کند تا خداوند را برای آنها یادآوری کند، خوشحال است.

فیلم در بسیاری از موارد ریزه‌کاری‌ها و ظرافتی دارد که نشان از نگاه تئاتری و متن دقیق نویسنده است. حتی استفاده‌ی نمادین از عبای یحیی برای اطفای آتش، تمثیلی است از اینکه تفکر روحانی و اسلام مصون‌کننده از آتش جهنم است و یا ملاقات شاهو یکی از بیماران ایدزی - که نقش آن را افشین هاشمی بازی می‌کند - با همسرش یکی از سکانس‌های به یاد ماندنی است. همچنین گفت‌وگوی شاهو و یحیی در پشت بام با درایت طراحی شده است.

در واقع یحیی قرار است از نوعی سرگردانی و انفعال به ثبات و ایمان برسد و او راهی را جز «خدمت به خلق» که شاید اساسی‌ترین اصل در راه معرفت باشد، انتخاب نمی‌کند. او نمی‌خواهد در حجاب یک روحانی گرفتار شود و عبا و اسم روحانیت مانعی برای رسیدن او به حقیقت شود. برای همین زمین می‌شوی، آشپزی می‌کند و به پیرزن خدمتکار کمک می‌کند. او حتی نمی‌داند که با به عقد هم در آوردن سرباز آسایشگاه و دختر بیمار ایدزی کار درستی انجام می‌دهد یا نه؛ اما همه‌ی این‌ها برای این است که او خود را برای روحانی شدن آماده کند. و درست در همین جاست که او وارد بهشت می‌شود. زمانی که می‌خواهد به بخش دائمی بیماران مبتلا به ایدز قدم بگذارد، صدایش را می‌شنویم که می‌گوید: «با ورودم به بهشت تازه نقشم را به عنوان روحانی فهمیدم». تجربه‌ای که انگار تزکیه‌ی اوست.

پا برهنه در بهشت از بازیگری‌های خوبی بهره

سریال شهریار شرح شیدایی و شاعرانگی شهریار است

شهریار غزل

○ نیره رضایی مطلق



حتی عشق پدر شهریار و مادرش هم که باب آشنایی بینندگان با سریال است فقط به اندازه محدودی توانسته این مسئله را نشان دهد و کارگردان خیلی نخواستسته در این باره تأمل کند. هر چند قسمت‌های مربوط به جوانی شهریار و دیدار او با شیخ محمد خیابانی تا حدی این رکورد را جبران کرده است. گویی تبریزی خیلی عجله داشته وارد قصه‌های جوانی و شور و شیدایی شهریار شود. از اینجااست که سریال با تکیه بر عناصری چون سه تار نوازی، مجالس شب شعر و بزم‌های شاعرانه و رقابت‌های عشقی وارد قصه‌ی عشق شهریار می‌شود. در حالی که می‌شد همزمان ما با وقایع شهر مهمی چون تبریز هم روبه‌رو می‌شویم و به موازات این عاشقانه‌ها روند اتفاقات تاریخی، سیاسی و اجتماعی آن زمان هم به تصویر کشیده می‌شد. حتی این تأمل درباره‌ی خود شخصیت شهریار هم خیلی عمیق نیست.

به همین دلیل است که می‌توان به این شخصیت‌پردازی خرده گرفت و حس کرد که صرف

و روایت‌های مکتوب و شفاهی زندگی‌اش هنوز موجود است، هوشمندی و مهارت خاصی می‌طلبد که وقتی مخاطب امضای کمال تبریزی را پای آن می‌بیند حتی توقعش بالاتر می‌رود و امیدوار است با یک سریال حرفه‌ای و خوش ساخت و حداقل کم‌نقص روبه‌رو شود.

قصه‌ی شهریار از دوران کودکی او آغاز می‌شود. کودکی‌ای که قرار است پایه‌ی بسیاری از تحولات زندگی او باشد، چرا که از لحاظ روان‌شناسی در این دوره بسیاری از روحیات انسان در بزرگسالی شکل می‌گیرد. شاید از این جهت است که سپردن شهریار به عمه‌اش و تنهایی او می‌توانست روی شخصیت او مؤثر باشد، اما در سریال ما این فصل از زندگی را محدود به دو سه قسمت می‌بینیم. در شهریار ما با چند سکانس کوتاه و کم‌اهمیت در مکتب‌خانه و آشنایی او با ابراهیم ادیب، کودکی شهریار را سپری می‌کنیم و فقط اشاره به قصه‌ی ابراهیم و گلرخ یک اشاره‌ی استعاره‌ی به آینده شهریار است.

کمال تبریزی آدم باهوشی است. این را از آثار متفاوتش در طنز و معناگرایی می‌توان فهمید. ضمن اینکه او خیلی به شکستن تابوها علاقه دارد. رویکرد او به طنز در «مارمولک» و به معناگرایی مثل «یک تکه نان» و گاهی به آسمان نگاه کن» همه نشان‌دهنده‌ی علاقه او به زندگی پیرامونش و بیان آن از زوایه دید خودش و با برداشت خودش است. به همین دلیل وقتی وارد تلویزیون هم می‌شود این شکستن‌های تابو و رد شدن از خط قرمزها را با خود دارد. از سریال ساختار شکن «دوران سرکشی» اگر بگذریم سریال «شهریار» دومین سریالی است که او در ساختارش جسارت زیادی به خرج داده است.

قبول کنید که ساختن یک سریال درباره‌ی شخصیتی تاریخی که خیلی‌ها هنوز از او خاطره دارند و آثارش را دم دست دارند و در عین حال اشعار و زندگی‌اش همیشه محل بحث و حتی حساسیت بوده است، جسارت می‌خواسته است. ساختن زندگی شاعری که هم کتابش موجود است

ساختن زندگی شاعری که هم کتابش موجود است و روایت‌های مکتوب و شفاهی زندگی‌اش هنوز موجود است، هوشمندی و مهارت خاصی می‌طلبد که وقتی مخاطب امضای کمال تبریزی را پای آن می‌بیند حتی توقعش بالاتر می‌رود



رخش شهادت

بجهیم از خود و درجهیم بجویم خدا را
و آنچه با خلق نگفتیم بجویم خدا را
استخوان بیخ گلو حبل خدا حلقه به گردن
شب به سنگر همه این بند و گلویم خدا را
لجن آلودخلیجیم ولی چون خزه با خون
خود از آرایش هرفتنه بشویم خدا را
خندق جنگ وجهاد است بیا رخس شهادت
به شهامت بجهانیم و بجویم خدا را
سری افتاده به خاک و پری افکنده به افلاک
رف رف آساره معراج بپویم خدا را
گر گلی نیز ببوسیم و ببوسیم عجب نیست
که به هر حال ببوسیم و ببوسیم خدا را
شهریارا نه همه سنگ صبوریم که عطشان
ساقی تشنه لبانیم سبوییم خدا را
شهریار

بازیگر جوانی‌های شهریار

طراح، کاریکاتوریست و بازیگر

اردشیر رستمی قبل از اینکه بازیگر سریال شهریار باشد، طراح و کاریکاتوریست به نامی است. اما شعر جایگاه خاصی در زندگی او دارد، آنقدر که خودش می‌گوید می‌تواند یک شبانه روز برای شعر زمزمه کند. بازی در سریال شهریار ادای دین او به شعر و شهریار شاعر است. رستمی می‌گوید: زندگیمان شبیه هم است، هر دو از تبریز آمده بودیم، هر دو اینجا بزرگ و عاشق شده بودیم، هم زبان بودیم، هنر و ادبیات را دوست داشتیم و...

بازی رستمی به دل خیلی‌ها نشست، اما خیلی‌ها معتقدند او این نقش را خوب بازی نکرده است. نکته مهم اشعاری است که به انتخاب رستمی، خوانده می‌شد، گزینشی درست و به جا که ابعاد مختلف زندگی شاعر را نشان می‌داد.

وقتی از او پرسیدید: «ادبیات و شعر ما هم مدیون شهریار و امثال شهریار است»، گفت: «فرهنگ و فولکلور آذربایجان و آن مردم هستند که شهریار، شهریار است. ما داریم دینمان را نسبت به چیزی که گرفتیم می‌پردازیم. اگر بتوانم ده درصد فرهنگ سرزمینم را نشان دهم، دنیا را فتح می‌کنم، چون با تمام بدی‌هایی که دارد دوستش دارم و اگر این بدی‌ها را آنالیز کنیم مفاهیم گذشت، ایثار، عشق و شهادت خیلی بزرگ می‌شود که در فرهنگ سرزمینم وجود دارد. این روزها، سایه سریال شهریار را در بازار کتاب هم می‌بینیم، در نمایشگاه کتاب امسال دیوان شهریار از پرفروشترین‌های نمایشگاه بود.

رستمی از این که سریال رونقی به بازار کتاب داده است، خوشحال است و می‌گوید: خوشحالم، مردم برای خرید کتاب به کتابخانه‌ها هجوم برده‌اند، به طوری که صفایی‌ها نمی‌توانند به دلیل تقاضای بالا، دیوان شهریار را به بازار برسانند. او می‌گوید: باید با ساخت فیلم‌هایی از شخصیت‌های فرهنگی مردم را با این بزرگان آشنا کرد.

شهریار دیده می‌شود که ما آن را به عنوان انقلابی و آزادی‌خواه بشناسیم. گیریم ترفند عشقی و فریبکاری عارف قزوینی واقعیت داشته است، آیا سهم این شاعر آزاده در یک سریال تاریخی که قرار است ذهنیت‌سازی و الگوسازی برای بقیه باشد، اشاره به همین وقایع است و یا اینکه می‌شود جوه دیگر این شخصیت را نیز به نمایش گذاشت. در مورد ملک‌الشعرا بهار هم اغراق در وضعیت مالی و ظاهری ایشان هم خطا بوده؛ چرا که در کتاب‌ها ایشان را فردی ساده‌زیست روایت کرده‌اند، اما ما او را آدم بد ذهن و متمولی می‌بینیم. متأسفانه امروزه اکثر عوامل ساخت فیلم برای معرفی هنرمندان و حتی شخصیت‌های مذهبی برای جذب مخاطب از ترفندی به نام عشق و مثلث عشقی آن بهره می‌برند. در سریال شهریار نیز این بحث مطرح شده است.

تبریزی در این سریال تا توانسته از این مسئله به خوبی بهره برده است. ما از ابتدای سریال عشق پدر و مادر شهریار را می‌بینیم و در کل سریال قصه‌های فرعی عشقی بسیاری دیده می‌شود. نمی‌شود منکر عاشق بودن شهریار شد، اما از این نکته هم نباید گذشت که اصل فدای فرع شده است. ما در سریال شهریار را جوانی بی‌دست و پا، خجالتی و مؤذوب می‌بینیم که در برابر اتفاقات هیچ کنش‌ی انجام نمی‌دهد. در صورتی که قبولی شهریار در آزمون پزشکی و قریحه‌ی شاعری‌اش نشان از هوش بالای او دارد.

به بخش سیاسی، اجتماعی و مذهبی شهریار در سریال خیلی کم پرداخته شده است، آنقدر که دختر شهریار نیز به این امر معترض شدند و عنوان کردند که شهریار شخصی مذهبی بوده‌اند.

در زندگی واقعی شهریار، شاعر از عشق زمینی به عشق آسمانی می‌رسد. عشقی که او را در خلعه می‌برد. آنقدر که در خاطرات بسیاری از دوستان و نزدیکان او می‌شنویم که گاه او آنقدر غرق در عشق و عرفان بود که گمان می‌کردی در این دریا در حال غرق شدن است.

شهریار، شاعر زمان خویش است و در تمام برهه‌ها از خود عکس‌العمل نشان می‌دهد. زبان اعتراض او زبان شعر است. حال می‌خواهد در برابر عشق باشد. یا انقلاب.

وقتی می‌بیند نمی‌تواند در جبهه حضور پیدا کند با قلمش می‌نویسد تا ادای دین کند. به جرأت می‌توان گفت: شهریار از اولین شاعران دفاع مقدس است. فراتر از آن، بخش مذهبی زندگی شهریار است. شهریار که شعر «علی‌ای همای رحمت» را می‌سراید. شعری که او را به عرش می‌رساند. و شاید همه داستان شهریار و شعر «همای رحمت» او و همجواری با اهل بیت را در خواب یکی از آیات عظام شنیده باشند. آیا این شهریار که ما می‌بینیم همان شهریار شیرین‌سخن است.

دیالوگ‌های سرد و رفتارهای یکنواخت که قرار است شوریدگی محمد حسین را برای ما تداعی کند، اصلاً خوب پرداخت نشده است.

در واقع تبریزی بیش از اینکه نگاهش به بیرون باشد و شیوهی مردم داری و طیف اجتماعی آن دوره را بررسی کند، بیشتر به عشق شهریار و ثریا پرداخته و اینکه حتی پس از این عشق و ناکامی اشعار شهریار تغییر می‌کند و سبک خاصی پیدا می‌کند. ضمن اینکه این عشق بهانه‌ای برای تبریزی است که شهریار را معرفی کند و بخشی از وجود قهرمان قصه‌اش را نشان دهد. شهریار فردی خجالتی، مؤدب و مصمم است و اینجاست که در جدال با رقیب عشقی‌اش که مردی بی‌سواد و لمپن با پشتوانه‌ی حکومتی است، مقاومت می‌کند و بدون هیچ اقدام خاصی می‌خواهد درد عشق را تحمل کند.

اینکه تبریزی سعی دارد شهریار را با تمام خصوصیات واقعی یک شاعر به نمایش بگذارد، خوب است، چرا که به نوعی امانت‌داری در روایت و عدم اغراق پهلوی می‌زند. اما این اصل در همه جا رعایت نمی‌شود. از یک سو شهریار، به نیت و خواسته‌ی پدر و مادرش اهمیت نمی‌دهد و نمونه‌ی بارز جوانانی است که از روستایی کوچک با فضای محدود به شهر بزرگ‌تری می‌آیند و برای رسیدن به علایق و آرزوهایشان به گذشته پشت پا می‌زنند. نشان دادن صحنه‌هایی که مربوط به ناراحتی پدر شهریار از وضعیت کنونی‌اش و اینکه او سر خود برای خودش تصمیم می‌گیرد، امتیازی برای شهریار به حساب نمی‌آید و پرسه‌زنی‌های محمدحسین جوان با رفقاییش و وقت‌گذرانی‌اش در قهوه‌خانه و حمام و شعرخوانی، او را جوانی بی‌فکر و لاپالایی نشان می‌دهد و یا حداقل اینکه شاعری معرفی می‌کند که اگر از تحصیل در رشته‌ی پزشکی سرباز زده است از سر جوانی و خامی بوده است و گر نه می‌توان شعر سرود و طب هم تحصیل کرد.

هر چند سال شهریار روایت تبریزی از محمدحسین بهجت تبریزی (شهریار) است، اما نباید فراموش کنیم که مردم ما با تصویر و نمایش خیلی نظرات و عقاید مختلفی را می‌پذیرند درصد کمی از افراد هستند که با ادبیات معاصر و شیوه‌ی شاعری و شعر سرای شاعران معاصر آشنا باشند. واقعاً تصور مردم و بینندگان و مخاطبان تلویزیون از شخصیت‌هایی مانند: عارف قزوینی و ملک‌الشعرا بهار یا میرزاده عشقی چقدر بسته به مطالعات ادبی و تاریخی‌شان است که یک کارگردان به خود اجازه می‌دهد نظر شخصی‌اش را درباره‌ی این شخصیت‌ها ابراز می‌کند.

قبول کنیم که به تصویر کشیدن هر کدام از این شخصیت‌های تاریخی نمی‌تواند مسیر فکری خاصی در جامعه ایجاد کند. از عارف قزوینی‌ای که شعر معروف «از خون جوانان وطن لاله دمیده» را سروده و فردی آزاده و انقلابی بوده است، چه تصویری در سریال





ورود عنکبوت به دنیای تکنولوژی و پزشکی

بیوه‌ی شوهرکش

● مر جان ملازاده و مهران ملازاده



ع

چشیده‌اند، قوه‌ی جنسی و بارورسازی‌شان ضعیف شده است. زهر این گونه از عنکبوت‌ها دارای نوعی ماده خنثی‌سازی اسپرم است که در انواع مشابه این عنکبوت در مناطق دیگر یافت نمی‌شود. محققان اکنون تصمیم دارند تا با استفاده از خاصیت ویژه‌ی زهر این عنکبوت گام‌هایی در ایجاد شیوه‌های جدید جلوگیری از بارداری بردارند.

عنکبوت بیوه‌ی سیاه از معروف‌ترین عنکبوت‌های سمی است که گونه‌های مختلف آن در سراسر جهان از جمله آسیای میانه و منطقه‌ی مدیترانه انتشار دارد. این عنکبوت در منطقه شمال شرقی ایران (خراسان) با نام عمومی «دلَمک» شناخته می‌شود. در این بررسی ۲۱۶ عنکبوت بیوه به روش جست‌وجو و صید مستقیم جمع‌آوری و با استفاده از خصوصیات مرفولوژی و بیواکولوژی تعیین هویت شدند.

هنوز پادزهر عنکبوت‌های سمی در ایران ساخته نشده است، ولی محققان طرحی را برای بررسی پراکندگی عنکبوت‌ها تهیه کرده‌اند که تاکنون شصت درصد آن عملی شده است. بر این اساس دو گونه عنکبوت سمی خطرناک مشاهده شده که بیشتر در خراسان و استان مرکزی پراکنده است.

تحقیق‌ها در این زمینه باعث دستیابی به دانش تولید پادزهر سم عنکبوت در ابعاد آزمایشگاهی شده است که سعی بر تولید انبوه آن در سال‌های آینده داریم. زهر عنکبوت روی کودکان تأثیر بیشتری نسبت به بزرگسالان دارد. بنابراین ضروری است پادزهر عنکبوت سریع ساخته شود تا طول دوره‌ی درمان کاهش پیدا کند.

حدود ۳۴ هزار گونه عنکبوت در دنیا شناخته شده‌اند. عنکبوت‌ها همگی دارای غدد سمی هستند. اما تنها تعداد معدودی از آن‌ها اهمیت بهداشتی داشته و برای انسان مهم هستند. در بسیاری از کشورهای جهان از جمله آمریکا، استرالیا و برزیل عنکبوت گزیدگی را شاهد هستیم. این کشورها تحقیقات در این زمینه را آغاز کرده‌اند و حتی در کشور استرالیا سرم ضد عنکبوت گزیدگی نیز ساخته شده است. در ایران مسأله‌ی عنکبوت گزیدگی از سال ۱۳۷۰ در استان خراسان مطرح شد.

در این سال دیده شد که مرتباً افرادی با علائم ناشناخته به بیمارستان مراجعه می‌کردند. علائم عنکبوت گزیدگی که شامل تب و لرز و تشنج است، با بسیاری از بیماری‌های دیگر اشتباه گرفته می‌شدند. اوج عنکبوت گزیدگی در خراسان به سال ۱۳۷۳ بازمی‌گردد. در آن سال نزدیک به ۱۹۰ مورد عنکبوت گزیدگی در این استان گزارش شد.

در حال حاضر سه گونه‌ی عنکبوت از جمله عنکبوت «بیوه‌ی سیاه ماده» (female black widow spider) که بسیار مشهور است، پس از جفت‌گیری جفت خود را می‌کشد، توجه دانشمندان را به خود جلب کرده است.

پزشکان اورولوژیست، در حال بررسی تأثیر زهر عنکبوت بر ناتوانی جنسی افراد هستند. زهر عنکبوت بیوه‌ی سیاه شیلیایی خاصیت ضد باروری دارد.

به گفته‌ی پژوهشگران، در مردانی که دست کم یک بار نیش عنکبوت «بیوه‌ی سیاه شیلیایی» را



دانشمندان می‌گویند: از تار عنکبوت که محکم‌ترین الیاف طبیعی شناخته شده است، می‌توان برای ساخت زردپی‌های مصنوعی و یا باز زایی رباط‌های آسیب‌دیده استفاده کرد. پارگی رباط‌های قدامی (ACLs) یکی از شایع‌ترین جراحات‌های زانو در جهان است.



تار عنکبوت

تار عنکبوت فقط از یک نوع ماده تشکیل نشده است. گونه‌های مختلف عنکبوت انواع مختلفی از «تار» را تولید می‌کنند. بعضی از گونه‌ها هفت نوع «غده»ی مختلف دارند که هر کدام از این غده‌ها یک نوع تار متفاوت تولید می‌کند. هر نوع تار کار خاصی را می‌کند. تارهای مختلف ویژگی‌های فیزیکی مانند: قدرت، سختی و کشسانی متفاوتی دارند، ولی تمام آن‌ها نسبت به سایر مواد طبیعی و مصنوعی بسیار قوی هستند.

دانشمندان می‌گویند: از تار عنکبوت که محکم‌ترین الیاف طبیعی شناخته شده است، می‌توان برای ساخت زردپی‌های مصنوعی و یا باز زایی رباط‌های آسیب‌دیده استفاده کرد. پارگی رباط‌های قدامی (ACLs) یکی از شایع‌ترین جراحات‌های زانو در جهان است.

به گزارش پایگاه اینترنتی لایو ساینس، «راندولف لويس» زیست‌شناس مولکولی دانشگاه «یوپی‌مینگ» در «لارامی» می‌گوید قدمت داسستان‌هایی در مورد فواید درمانی تار عنکبوت در مبارزه با عفونت‌ها، بند آوردن خونریزی و التیام زخم‌ها به ۲ هزار سال قبل باز می‌گردد.

درحالی که تاکنون هیچ شواهدی یافت نشده است که نشان دهد تار عنکبوت می‌تواند میکروب‌ها را از بین ببرد، اما مطالعات حیوانی نشان می‌دهد تار عنکبوت واکنش‌های ایمنی چندانی که موجب پس زدن ایمپلنت پزشکی می‌شود، ایجاد نمی‌کند. سایر آزمایشگاه‌ها در حال تولید الیافی از تار عنکبوت هستند که امیدوارند کاربرد درمانی پیدا کند. دانشمندان همچنین به دنبال تهیه نخ‌های بخیه فوق‌العاده ظریف از تار عنکبوت برای عمل‌های جراحی و درمان آسیب‌های چشم یا اعصاب هستند. این نخ‌ها بطور بالقوه زخم را التیام می‌دهند بدون آنکه اثری از زخم برجا بماند. تار عنکبوت نقش ضدعفونی‌کننده و پانسمانی نیز دارد؛ زیرا عنکبوت برای حفاظت تار پروتئینی خود در برابر باکتری و قارچ‌ها، تاراش را به مواد ضد باکتری و ضد قارچ آغشته می‌کند. از این رو می‌توان از آن برای پانسمان زخم استفاده کرد.

پروتئینی که عنکبوت را قادر می‌سازد خود را آویزان کند و همچنین به شکار طعمه کمک می‌کند، نظر دانشمندان را به خود جلب کرده است. هدف عمده‌ی پژوهش‌های دانشمندان، درک چگونگی چین خوردن این پروتئین و سازماندهی رشته‌ی تار عنکبوت است.

آزمایش‌های صورت گرفته نشان می‌دهد که تار عنکبوت در برابر تغییر خواص، فوق‌العاده مقاوم است و می‌توان آن را در هوا یا زیر آب تنید. الیاف تار عنکبوت، با ظرافت بسیار (قطری در حدود ۰/۰۲ میکرون) مزیت‌های فراوانی دارند.

استخراج این ماده از طبیعت گران تمام می‌شود. به همین علت پژوهشگران در جست‌وجوی راهی برای تولید انبوه این ماده به صورت مصنوعی هستند. از آنجا که تار عنکبوت نوعی پروتئین است، ساخت آن توسط ژنی در موجود زنده‌ی مولد آن کنترل می‌شود. با وجود اینکه ساختمان شیمیایی این ترکیب پروتئینی شناخته شده، پیچیدگی آن، تولید مصنوعی آن را مشکل می‌کند. روش بهتر استفاده از موجودات زنده برای تولید طبیعی این ماده است. تولید الیاف بادوام از پروتئین تار عنکبوت (که در آب قابل انحلال است) کار مشکلی است و هیچکس تا کنون این کار را به خوبی عنکبوت‌ها انجام نمی‌دهد. ولی محققین امیدوارند که تولید انبوه این ماده مشکلات مربوط به ریسیدن آن را حل کند.

محققان مؤسسه فناوری ماساچوست (MIT) اعلام کردند که به روشی برای تولید رشته‌های محکم و کشسانی شبیه به تار عنکبوت دست پیدا کرده‌اند. به گفته‌ی این محققان این رشته‌ها موسوم به نانو کامپوزیت‌های پلیمریک در تولید ابزار زیست پزشکی برای محکم کردن بسته‌بندی‌ها و یا تولید رشته‌های مقاوم در برابر پارگی قابل استفاده هستند.

پروفیسور کارت میک کینلی در این باره اظهار داشت: دانشمندان به راز تار عنکبوت پی برده‌اند و دریافته‌اند که راز استحکام این تارها در ترتیب استحکام نانو کریستال‌های تار در حین تولید شدن است. وی خاطرنشان کرد: اگر شما به دقت به ساختار تار عنکبوت نگاه کنید، در می‌یابید که مملو از کریستال‌های بسیار کوچک است، این ساختار بسیار مستحکم است. محققان برای تولید انبوه تار عنکبوت، قصد دارند از گیاه یونجه استفاده کنند. سایر محققان درصدد تولید پروتئین‌های تار عنکبوت در شیر بز هستند. این مطالعه در تازه‌ترین شماره مجله «بررسی‌های شیمیایی» منتشر شده است.

با وارد کردن ژن تار عنکبوت به سیب زمینی و توتون، این گیاهان قادر به تولید مقدار قابل توجهی تار عنکبوت در بافت‌های خود شده‌اند. اگر الیاف تولیدی از این روش قابل ریسیدن باشد، می‌توان از آن برای تولید الیاف پر قدرت و همچنین الیاف قابل تجزیه و غیرسمی استفاده کرد.

«اودو کنراد» و همکاران از مؤسسه تحقیقات گیاهان زراعی و ژنتیک گیاهی، نسخه‌های مصنوعی از ژن مولد تار عنکبوت گونه *Nephila clavipes* را به چند گیاه منتقل کرده و مشاهده کردند که بیش از دو درصد کل پروتئین این گیاهان را تار عنکبوت تشکیل می‌دهد.

ژن مولد تار عنکبوت قبلاً به باکتری‌ها منتقل شده است. این باکتری‌ها در محیط غذایی مناسب قادر به تولید تار عنکبوت هستند، ولی لازمه‌ی این عمل تغذیه‌ی آنان با گلیسین و آلانین، دو اسید آمینه‌ی گران قیمت است. با روشی مشابه، این ژن

به بز منتقل شد که در نتیجه پروتئین مربوطه در شیر آن یافت شد.

محققان هزینه‌ی تولید تار عنکبوت از گیاهان تغییر یافته ژنتیکی را ده تا پنجاه درصد هزینه مشابه در مورد باکتری تخمین می‌زنند؛ مضاف بر این که گیاهان قادرند اسید آمینه‌ی مورد نیاز خود را از مواد خام ارزان قیمت تهیه کنند.

عنکبوت و کرم ابریشم دارای غده‌های مولد پروتئین‌های لیفی هستند که با رسیدن آن‌ها الیافی به دست می‌آید که از فولاد محکم‌تر است. پرفسور کو استاد دانشگاه درکسل می‌گوید: ممکن است عنکبوت‌ها هنوز پاسخ‌های بیشتری برای مهندسان در زمینه‌ی ساخت مواد برتر و محصولات بهتر داشته باشند. پرفسور کو، تار عنکبوت را یکی از جذاب‌ترین مواد موجود در طبیعت می‌داند.

به گزارش سرویس علمی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، ماسائو ناکاگاکي، استاد دانشگاه شینشو در مرکز ژاپن که پس از ده سال تحقیق این تارها را تولید کرده است، در این زمینه اظهار داشت: با ایجاد تغییرات ژنتیکی در کرم‌های ابریشم، تصور می‌کنم که امکان تولید ابریشم‌های عنکبوتی به زودی فراهم شود. جایگزین کردن رشته‌های طبیعی قابل بازیافت به جای رشته‌های مصنوعی که از فرآورده‌های نفتی تولید می‌شوند، برای محیط زیست بسیار بهتر است. ناکاگاکي موفق به تولید ابریشم عنکبوتی حاوی ده درصد پروتئین‌های عنکبوتی و نود درصد ابریشم با تزریق ژن‌هایی از یک عنکبوت کره‌ای طلایی به کرم‌های ابریشم شده است.

محققان آلمانی با استفاده از روش اصلاح ژنتیکی تار عنکبوت جدیدی را تولید کردند. این تار عنکبوت که قوی‌تر از فولاد و ارتجاعی‌تر از لاستیک است، در صورت امکان تولید در سطح انبوه، ماده‌ی مناسبی برای استفاده در ابزار پزشکی و فنی به شمار می‌رود. تیمی از محققان دانشگاه فنی مونخ با استفاده از روش مهندسی ژنتیکی یکی از پروتئین‌های تارهای نوعی عنکبوت باغی اروپایی را به وجود آوردند.

دانشمندان با تجزیه این پروتئین به وجود دو وضعیت مایعی متفاوت در آن پی بردند که یک مرحله شامل شکل‌گیری مولکولی حاصل از ترکیب دو مولکول کوچک‌تر یکسان و دیگری عبارت از ترکیب چند مولکول با هم بود.

محققان با افزودن فسفات پتاسیم که منجر به جمع شدن تارهای ابریشم در کنار هم می‌شود، این مایع را به رشته‌هایی تبدیل کردند.

به گفته‌ی محققان، تغییر درجه مرحله ترکیب چند مولکولی در شکل‌گیری رشته‌ها از اهمیت بیشتری نسبت به تغییر ساختاری برخوردار است. یافته‌های این تحقیق در نشریه‌ی *Angewandte Chemie* منتشر شده است.



نگاهی به حضور شصت ساله ایران در المپیک

مردها و مدال‌ها

○ اصغر طالب زاده

این تیتیر را شاید به این خاطر انتخاب کردیم که ۶۰ سال حضور تیم‌های مختلف ورزشی ما در المپیک یعنی ۱۳ دوره حضور از المپیک ۱۹۴۸ لندن تا کنون ۴۷۲ ورزشکار ایرانی در المپیک شرکت کرده‌اند و تمام مدال‌هایی که تا کنون کسب شده در بخش آقایان بوده است که البته همه علاقه‌مندان به ورزش امیدوارند که پس از بیش از صد سال که از عمر المپیک می‌گذرد، بالاخره طلسم مدال بخش زنان ایران هم شکسته شود.

تصمیم گرفتیم نگاهی داشته باشیم به ۶۰ سال حضور کاروان‌های ورزشی کشورمان در ادوار مختلف المپیک، تنها در المپیک ۱۹۸۰ مسکو به دلیل اعتراض به اشغال افغانستان توسط شوروی و ۱۹۸۴ لوس آنجلس به دلیل قطع روابط دیپلماتیک میان ایران و آمریکا کاروان ورزشی کشورمان در آوردگاه بزرگ بین‌المللی حضور نداشته است.

۱۹۵۶ ملبورن

باز هم تعداد ورزشکاران ورشته‌ها کمتر شد ۱۷ ورزشکار در ۳ رشته ولی با نتایج درخشان‌تر، اولین طلای المپیک هم در این دوره کسب شد. غلامرضا تختی و امامعلی حبیبی



در ۵۵ کیلوگرم وزنه‌برداری محمود نامجو نقره و علی میرزایی برنز گرفتند. در کشتی غلامرضا تختی و ناصر گیوه‌چی نقره و جهانبخت توفیق و محمود ملاقاسمی برنز گرفتند تا در نهایت تیم کشورمان در میان ۶۹ کشور دنیا به مقام سی‌ام برسد.

۱۹۴۸ لندن

۳۶ ورزشکار کشورمان در پنج رشته‌ی ورزشی بوکس، کشتی، وزنه‌برداری، تیراندازی و بسکتبال به لندن اعزام شدند.

تیم بسکتبال کشورمان در اولین حضور خود به فرانسه، ایرلند، مکزیک و کوبا کانادا باخت و تنها مجارستان را برد تا از میان ۱۶ تیم چهاردهم شود.

چشم‌ها به وزنه‌برداری دوخته شد. سه وزنه‌بردار ما به ترتیب هشتم، سیزدهم و نوزدهم شدند و تنها محمد نامجو و محمد جعفر سلماسی باقی مانده بودند، محمد نامجو پنجم شد و محمد جعفر سلماسی با مجموع ۳۱۲/۵ کیلوگرم در وزن ۶۰ کیلوگرم تنها مدال کاروان کشورمان یعنی اولین برنز ایران در المپیک را تصاحب کرد تا این گونه کاروان ۳۶ نفره کشورمان دست خالی به کشور برنگردد.



۱۹۵۲ هلسینکی

فاصله‌ی ایران تا فنلاند موجب شد تا اینبار تنها ۲۲ ورزشکار در چهار رشته بوکس، دو و میدانی، وزنه‌برداری و کشتی شرکت داشته باشند.



بار در جایگاه چهل سوم دنیا در جمع ۱۹۹۷ کشور قرار بگیریم.



۲۰۰۰ سیدنی

بیشترین طلای کسب شد در یک دوره المپیک برای تیم ایران مربوط به این دوره است و همچنین جایگاه ایران نسبت به تعداد تیم‌های شرکت

کنند

حسین رضازاده و حسین توکلی در وزنه‌برداری و علیرضا دبیر در کشتی طلایی شدند و پس از رسمی شدن تکواندو در المپیک هادی ساعی برنز این رشته را برای کشورمان کسب کرد تا در نهایت بیست‌وهفتمی ایران در میان ۱۹۹ کشور مسجل شود.



۲۰۰۴ آتن

یونان، آخرین میزبان المپیک تا پیش از پکن ۲۰۰۸ میزبان ۳۸ ورزشکار ایرانی در ۱۰ رشته‌ی ورزشی بود، ورزشکارانی که باز هم نتیجه خوبی کسب کردند.

هادی ساعی و حسین رضازاده طلایی شدند، مسعود مصطفی جوکار و علیرضا رضایی کشتی‌گیران نقره‌ای ایران بودند و یوسف کرمی و علیرضا حیدری مدال برنز گرفتند تا با کسب دو مدال از هر رنگ در جایگاه بیست و نهم در میان ۲۰۱ کشور قرار بگیریم.

سهام ما از پکن

برای بسیاری باورپذیر نبود، تیم جودوی کشورمان که به مسابقات آسیایی اعزام شد هیچ کس به جز جودوکاران شاید باور نداشت که این تیم پس از ۱۲ سال قهرمان آسیا شد، آن هم در رشته‌ای که بومی جنوب شرقی آسیاست. ولی جودوکاران ایرانی کاری کردند که این کار شدنی شود، آن‌ها علاوه بر کسب قهرمانی تعداد سهمیه‌شان در المپیک را هم افزایش دادند.

یکی از این سهمیه‌ها هم به محمدرضا رودکی اختصاص داشت. جودو کار سنگین وزن کشورمان که در ۱۰۰+ کیلوگرم نایب قهرمان آسیا شد، اگر به یاد داشته باشید، در شماره ۵ شاهد جوان با این جودوکار جوان کشورمان که فرزند شهید رودکی است گفت‌وگوی مفصلی داشتیم.

هر چند محمدرضا برای مسجل شدن المپیکی شدنش باید دوبار به مصاف سید محمود میران برود که از میان ایسن دو یکنفر به المپیک ۲۰۰۸ پکن اعزام شود.

دومین ورزشکار المپیکی کشورمان در میان جامعه‌ی ایثارگران هم خانم هما حسینی بود. خانم حسینی اولین سهمیه بانوان قایقرانی کشورمان را آن هم در مسابقات انتخابی به خود اختصاص داد. او این افتخار را به روح دو برادر شهیدش تقدیم کرده بود. برای این دو ورزشکار آرزوی موفقیت داریم.

مونبخ اعزام شدند و در میان آن‌ها نام فوتبالیست‌های مطرحی چون جعفر کاشانی، پرویز قلیچ‌خانی، صفر ایرانپاک، علی پروین و محمود خورد بین هم به چشم می‌خورد، اما باز هم فوتبالیست‌ها ناکام ماندند و با سه باخت به مجارستان، دانمارک و برزیل مسابقات را ترک کردند.

در مونبخ محمد نصیری وزنه‌بردار این بار نقره گرفت و رحیم علی‌آبادی و ابراهیم جوادی در کشتی به ترتیب نقره و برنز گرفتند تا در نهایت کاروان ایران در میان ۱۲۱ کشور در مکان بیست‌وهشتم قرار بگیرد.

۱۹۷۶ مونترال

کانادا میزبان بزرگ‌ترین کاروان ایران در طول ایسن ۱۲ دوره بود. به طوری که ۸۶ ورزشکار ایرانی در ۹ رشته‌ی ورزشی شرکت کردند. فوتبالیست‌های نامدار کشورمان بعد از تجربه جام جهانی آرژانتین این بار در المپیک هم به سه تیم کوبا، لهستان و شوروی باختند، در نهایت کاروان هشتاد و شش نفره کشورمان تنها به یک نقره منصور برزگر و برنز محمد نصیری بسنده کند. تا در میان ۹۲ کشور جهان در جایگاه سی‌وسوم قرار بگیریم.



۱۹۸۸ سئول

اولین المپیک پس از انقلاب و این بار در کره‌ی جنوبی، ۲۷ ورزشکار در ۴ رشته اعزام کردیم و تنها توانستیم در کشتی و توسط عسکری محمدیان به یک نقره دلخوش کنیم.

ایران کار خود در سئول را با رتبه‌ی سی‌وششم در میان ۱۶۰ کشور دنیا به پایان برد.



۱۹۹۲ بارسلون

۴۰ ورزشکار ایرانی در ۷ رشته‌ی ورزشی این بار عازم اسپانیا شدند، عسکری محمدیان باز هم نقره خود را تکرار کرد و برادران خادم یعنی امیررضا و رسول هر کدام یک برنز صید کردند تا در نهایت ایران در میان ۱۶۹ کشور دنیا صاحب جایگاه چهارم شود.



۱۹۹۶ آتلانتا

اولین طلای ایران پس از انقلاب این بار در خاک ایالات متحده‌ی آمریکا کسب شد، رسول خادم یکی از ۱۸ ورزشکار اعزامی ایران بود که در ۹۰ کیلوگرم کشتی طلا گرفت، عباس جدیدی نقره و امیر رضا خادم هم برنز گرفتند تا در نهایت جایگاه خود را نسبت به دوره‌ی قبل ارتقا بدهیم و این



دو ورزشکار طلایی ما در استرالیا بودند، محمدعلی خجسته‌پور و محمد مهدی یعقوبی هم در جمع کشتی‌گیران نقره گرفتند و محمود نامجو تنها وزنه‌برداری بود که برنز گرفت تا با ۲ طلا، ۲ نقره و یک برنز تیم ایران در مجموع ۷۲ کشور در مکان چهاردهم یعنی یکی از بهترین عنوان‌های کسب شده در تاریخ حضور المپیک خودش دست پیدا کند.



۱۹۶۰ رم

ایتالیا میزبان ۸۳ کشور جهان بود. در میان انبوه ورزشکاران حاضر در رم ۲۵ ورزشکار ایرانی هم حضور داشتند. جهان پهلوان تختی سومین مدال خودش که یک نقره دیگر بود را کسب کرد و دو کشتی‌گیر دیگر یعنی سیف‌پور و پذیرایی و یک وزنه‌بردار یعنی اسماعیل علم‌خواه هم به مدال برنز بسنده کردند.

تا این گونه کاروان ورزشی کشورمان به رتبه بیست‌وهفتم دنیا سقوط کند.



۱۹۶۴ توکیو

سرزمین آفتاب تابان میزبان ۶۴ ورزشکار ایرانی در قالب ۱۰ رشته بود که فوتبال هم در میان آن‌ها بود. فوتبالیست‌های مطرحی چون پرویز قلیچ‌خانی، داریوش مصطفوی، جلال طالبی و... به مربی‌گری حسین فکری راه به جایی نبردند و به آلمان و رومانی باختند و بازی با مکزیک را به تساوی کشاندند.

کاروان ورزشی ایران با وجود اعضای فراوانش در نهایت به دو مدال برنز علی‌اکبر حیدری و محمدعلی صنعتکاران در کشتی بسنده کرد و در نهایت رتبه‌ی سی‌وچهار دنیا را به خود اختصاص داد.



۱۹۶۸ مکزیکو

مکزیک میزبان کوچک‌ترین کاروان ورزشی ما تا به امروز بود، تنها ۱۴ ورزشکار در ۳ رشته به المپیک اعزام شدند، ولی با وجود این شاید بهترین نتیجه از نظر تعداد و مرغوبیت مدال در این دوره به دست آمد.

محمد نصیری وزنه‌بردار و عبدالله موحد کشتی‌گیر طلایی‌های این دوره بودند. پرویز جلایر در وزن ۶۷/۵ کیلوگرم وزنه‌برداری نقره گرفت. ابوطالب طالبی و شمس‌الدین سید عباسی هم در کشتی برنز گرفتند تا این ۵ مدال رنگارنگ باعث شود ایران در میان ۱۱۲ تیم دنیا نوزدهم شود.



۱۹۷۲ مونیخ

۵۰ ورزشکار به آلمان و شهر



گفت‌وگو با رئیس کمیته دراگون بت آغاز همگانی شدن قایقرانی

مسلم جهانگیری رئیس کمیته‌ی دراگون بت فدراسیون قایقرانی معتقد است ورزش قایقرانی با فعال شدن بخش دراگون بت در حال همگانی شدن است. او توصیه‌هایی هم برای کسانی دارد که قصد دارند در این رشته فعالیت کنند که خواندن آن خالی از لطف نیست. با او گفت‌وگوی کوتاهی ترتیب دادیم تا بیشتر به مزایا و مضرات این رشته ورزشی شاد و مفرح آشنا شویم.

ببینید خوشبختانه در این چند سال قایقرانی در بخش بانوان پیشرفت خوبی داشته و علم و تجربه نشان داده که این ورزش می‌تواند از نظر فیزیکی به آن‌ها کمک کند. مشاهده‌ی شخصی من این بوده که ورزشکاران زن چینی به طور متوسط دارای قد ۱۶۰-۱۵۰ سانتی‌متر هستند، ولی در قایقرانان زن چینی شاهد ورزشکارانی با قد بالای ۱۷۰ و ۱۸۰ سانتی‌متر هستیم.

*** در عین حال قایقرانی را برای**

چه گروه‌هایی توصیه نمی‌کنید؟

تمام رشته‌های ورزشی به جز شنا معمولاً برای بیماران قلبی توصیه نمی‌شوند. برای بیماران قلبی آن هم شنای خارج از مسابقه و با شکل آرام توصیه می‌شود، ولی قایقرانی به نوعی به خاطر سرعتی بودن و استرس‌زا بودن برای بیماران قلبی و تنفسی توصیه نمی‌شود.

*** محدودیت سنی و جنسی برای این ورزش**

قائل هستید؟

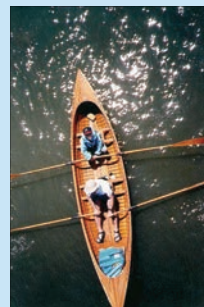
*** استقبال از قایقرانی چگونه است؟**

با توجه به زحمات آقای دنیا مالی قایقرانی در حال پیشرفت است به صورتی که دراگون بت در دو سال که از فعالیتش می‌گذرد توانسته در آسیا و جهان خودش را نشان بدهد.

*** توصیه‌ای برای کسانی که می‌خواهند این**

رشته را شروع کنند؟

با توجه به استقبال صدا و سیما و مطبوعات مردم شناخت بیشتری از این رشته پیدا کرده‌اند، شاخه‌ی خودمان یعنی دراگون بت هم اکنون در تمام استان‌ها فعال است و قایق و امکانات در استان‌ها توزیع شده و هزینه‌ی چندانی برای علاقه‌مندان ندارد و می‌تواند در این شاخه و دیگر شاخه‌های قایقرانی فعالیت کنند.



*** رشته‌های ورزشی مختلف**

جذابیت‌ها و مزایای خاص خود را دارند، قایقرانی دارای چه مزایایی است که می‌تواند علاقه‌مندان را به خود جلب کند؟

- در تاریخ چون آدم‌ها همواره به آب نیاز داشته‌اند و با آن در ارتباط بوده‌اند، ورزش‌های آبی مانند شنا و قایقرانی هم در طول تاریخ به وجود آمده‌اند. شاید به همین خاطر است که ورزش قایقرانی را می‌توان جزیی از ورزش‌های مادر دانست.

به عنوان یک مسئول و کارشناس در این رشته باید عرض کنم که در قایقرانی تمام بدن فعال است. در این رشته حتماً باید فن شنا را بلد باشید. البته نه در سطح حرفه‌ای، به طور کلی در شاخه‌ی دراگون بت که دو سال است در ایران فعال شده، شاهد اقبال عمومی نسبت به این شاخه از ورزش قایقرانی هستیم.

*** ورزش قایقرانی را جز رشته‌های سنگین**

تقسیم‌بندی می‌کنند؟

بله در این رشته بالاتنه فعال است، ولی فشار اصلی بر روی پاها قرار دارد و در کل ورزش سنگین و فشرده‌ای به حساب می‌آید.

*** شروع قایقرانی را از چه سنی توصیه**

می‌کنید؟

ورزش قایقرانی می‌تواند از دوازده سالگی شروع شود چون فعالیت در این رشته نیازمند شناخت و فهم است. آغاز فعالیت در دوازده سالگی موجب می‌شود که شخص در هجده سالگی به اوج قدرت و آمادگی برسد.

*** این روزها بحث نارسایی‌های جسمی در**

نوجوانان و جوانان به خصوص دختران ایرانی مطرح است، قایقرانی برای رفع این نقیصه می‌تواند مؤثر باشد؟

چرا و چگونه قایق رانی کنیم

بفرمایید قایق

در «چه کنم؟ چه کنم؟» های همیشگی و تابستانی و این که امسال تابستانم را چگونه بگذرانم؟ چه کلاس‌هایی بروم؟ چه رشته ورزشی‌ای انتخاب کنم؟ و... ممکن است هر کسی به شما یک پیشنهاد بدهد ولی آیا کسی شده به شما پیشنهاد

توصیه نمی شود

برای برخی افراد یا گروه‌های سنی البته ممکن است قایقرانی توصیه نشود، خصوصاً افرادی که به دلایل پزشکی از کارها و ورزش‌های سنگین منع شده‌اند.

شما پیش از هر چیز و در بدو شروع قایقرانی باید شنا را آموخته باشید، در غیر این صورت خطر غرق شدن همیشه شما را تهدید می‌کند، همیشه هم که نمی‌توانید جلیقه نجات بر تن کنید.

افرادی که دچار مشکلات قلبی یا تشنج هستند، ممکن است دچار غرق شدگی شوند. به همین خاطر قایقرانی به آن‌ها توصیه نمی‌شود.

افراد با پوست حساس هم برای جلوگیری از ابتلا به عفونت‌های پوستی و آفتاب سوختگی پیش از آغاز تمرینات قایقرانی باید از کرم‌های ضد آفتاب برای پیشگیری از آفتاب سوختگی استفاده کنند.

عوارضی مانند عفونت گوش یا وارد شدن آب به ریه هم ممکن است همه‌ی ورزشکاران حوزه‌ی ورزش‌های آبی را تهدید کند که باید برای مقابله با آن‌ها به مکانیسم‌های طبیعی بدن یا اقدامات جانبی مانند تخلیه آب گوش، توجه کرد.



کند که رشته‌ی قایقرانی را برای تابستان یا همیشه انتخاب کنید. پیشنهاد اینبار ما به شما قایقرانی است، به چه دلیل؟ بگذارید ابتدا از توصیه‌های قرآن شروع کنیم.

قرآن کریم در جاهای مختلف از جمله در آیه‌های ۶۷ و ۷۰ سوره اسراء و آیه ۱۴ سوره نحل و آیه‌ی ۱۱ سوره غاشیه به دریا و دریانوردی و مسخر شدن دریا برای انسان اشاره شده است که خدا از آن با عنوان نشانه‌ای از خداوند برای خداشناسی نام برده است.

پزشکی و سلامت مسئله‌ی مورد علاقه‌ی بسیاری از ماست. نگرانی از پوکی استخوان در پیری هم یکی از نگرانی‌های ما، در اثر فعالیت نکردن در سنین جوانی و میانسالی، توده‌ی استخوانی در قسمت‌های مختلف مانند ستون فقرات و استخوان ران تشکیل می‌شود که با بالا رفتن سن، پوکی استخوان این توده‌های استخوانی را تهدید می‌کند. برای پیشگیری از این مسئله تمرین‌های ورزشی به خصوص قایقرانی توصیه شده است چرا که قایقرانی از جمله ورزش‌هایی است که اعضای

زیادی از بدن را درگیر ورزش و فعالیت می‌کند، قایقرانی می‌تواند چهار جزء آمادگی جسمانی یعنی قدرت عضلانی، توان عضلانی، انعطاف‌پذیری و توان قلبی ریوی شما را بهبود ببخشد.

تو می‌توانی

بسیاری از ما خواهان بالاتنه‌ای قوی برای فعالیت‌های روزمره یا تناسب اندام هستیم، جز ورزش‌های وزنه‌ای قایقرانی از مناسب‌ترین رشته‌های ورزشی برای تقویت بالاتنه است.

بقراط پدر علم پزشکی به تمام بیماران خود علاوه بر توصیه‌های خاص یک توصیه عمومی هم برای شنا و ورزش‌های آبی داشته است، محققان از تمام ورزش‌های آبی مانند واترپلو، شنا، شیرجه، قایقرانی و اسکی روی آب به عنوان آرام‌بخش اعصاب، کاهنده دردهای جسمانی و بهبود دهنده بیماری‌ها نام برده‌اند.

آن‌ها نتیجه این دسته از ورزش‌ها را تقویت و تحکیم ماهیچه‌ها، تحرک، رهایی از درد، کاهش استرس، تناسب اندام، جلب اعتماد برای حرکت

راحت، از بین بردن ترس از آب، بهبود متعادل و هماهنگی و کاهش عوارض بیماری پارکینسون می‌دانند.

تقویت سیستم عضلانی در ورزش‌هایی چون قایقرانی به این صورت است که تعداد تارهای عضلانی و قطر آن‌ها بیشتر می‌شود و همچنین تعداد مویرگ‌ها در بافت عضلانی هم بیشتر می‌شود تا کار خون‌رسانی به بافت بیشتر و بهتر شود.

بهبود سیستم تنفسی افراد هم در قایقرانی اثبات شده است، محققان در بررسی وضعیت تنفسی یک ورزشکار با یک فرد عادی به این نتیجه رسیده‌اند که فرد عادی در دقیقه می‌تواند تا ۴۰ میلی‌لیتر بر کیلوگرم در دقیقه اکسیژن مصرف کند که این رقم در ورزشکاران ۸۰ میلی‌لیتر بر کیلوگرم است.

افرادی هم که از چاقی رنج می‌برند به این نکته توجه کنند که در ورزش‌هایی مانند قایقرانی شما در هر نیم ساعت بین ۳۰۰ تا ۳۸۰ کالری بسوزانید، فکر می‌کنم این رقم مناسبی برای شروع فعالیت شما در زمینه قایقرانی باشد



آموزش و راهنمای ساخت وبلاگ

روزنامه‌نگاری آنلاین

(بخش دوم)

• یوسف قدیانی

Right-Click کنید و در پایین منوی
Encoding گزینه‌ی Right-to-Left
Document را انتخاب کنید.

- حالا در بخش سفید بالای صفحه، شروع به
نوشتن کنید. نکته‌ی مهم: اگر با ویندوز ۲۰۰۰
کار می‌کنید، به دلیل اشکالی که در حرف «ی»
هست، باید همیشه به جای فشار دادن کلید D
که برای مثال در زدن استفاده می‌شود، از ترکیب
دکمه‌های Shift-X استفاده کنید.

- اگر می‌خواهید بخشی از متن نوشته‌هایتان را
با یک Hyperlink به یک صفحه‌ی دیگر ارجاع
دهید، ابتدا آن بخش از متن را با استفاده از ماوس
یا کلید Shift انتخاب یا به اصطلاح Select کنید.
بعد کلیدی که شکل یک کره‌ی زمین و یک گیره‌ی
کاغذ را دارد بزنید. بعد در پنجره‌ی کوچکی که باز
می‌شود، آدرس صفحه‌ی مورد نظرتان را وارد کنید
و OK را بزنید.

- پس از اینکه نوشتن مطالبتان پایان یافت
کلید Post & Publish را بزنید تا هم متن‌تان به
بانک اطلاعاتی اضافه شود و هم صفحه‌ی اینترنتی
بلاگتان با متن جدیدی که نوشته‌اید اصطلاحاً بروز
یا Update شود.

مختلف، Unicode UTF-۸ را برگزینید. (اگر
آن را در لیست نمی‌بینید More را بزنید تا
فهرست کامل باز شود).

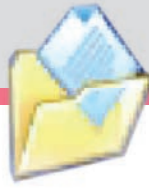
- دقیقاً همین کار را دوباره در نوار خاکستری
رنگ بالای صفحه انجام دهید. دقت کنید که فقط
و فقط این کار را باید در همان قسمت انجام دهید.
در بخش سفید رنگ، امکان آن نیست.

نوشتن مطلب فارسی:

- دوباره در بخش خاکستری بالای صفحه،

آماده کردن صفحه‌ی «نوشتن» یا Post
برای مطالب فارسی:

- صفحه‌ی Post یا همان صفحه‌ی اصلی، با
یک نوار افقی سیاه رنگ به دو قسمت بالا و پایین
تقسیم شده است. در بخش سفید رنگ صفحه‌ی
پایین، Right-Click کنید. از منویی که باز
می‌شود، روی Encoding بروید تا باز شود. حالا
ابتدا Auto-Select را اگر فعال است، غیر فعال
کنید (یعنی با کلیک کردن روی آن علامت تیک را
از کنارش بردارید) و بعد از بین فهرست زبان‌های



به علت این که عکس‌ها فضای زیادی روی اینترنت اشغال می‌کنند، پرشین بلاگ و بقیه‌ی خدمات دهنده‌های وبلاگ به شما اجازه نمی‌دهند که روی فضای وبلاگ خود عکس ارسال کنید.

در بخش توضیحات، شرح کوتاهی راجع به وبلاگ خود بنویسید.

افزودن عکس به یادداشت:

به علت این که عکس‌ها فضای زیادی روی اینترنت اشغال می‌کنند، پرشین بلاگ و بقیه‌ی خدمات دهنده‌های وبلاگ به شما اجازه نمی‌دهند که روی فضای وبلاگ خود عکس ارسال کنید. عکس‌هایی که می‌خواهید به یادداشت‌هایتان اضافه کنید، یا روی اینترنت هستند و یا روی کامپیوتر شخصی شما، اگر عکس دلخواهتان روی یک سایت اینترنتی است، کافی است روی آن راست کلیک کنید و گزینه‌ی Properties را انتخاب کنید. اکنون تمام عبارتی را که مقابل عنوان Address قرار دارد با «ماوس» به دقت انتخاب کنید و آن را کپی کنید. حالا به صفحه‌ی یادداشت‌ها بروید. در مکان مناسب کلیک کنید. سپس روی گزینه‌ی Insert Image کلیک کنید و آدرس کپی شده را در کادر (آدرس تصویر) Paste کنید. سپس دکمه قبول را کلیک کنید. با این کار عکس دلخواهتان به یادداشتتان افزوده می‌شود. (برای فایل‌های Animated gif نیز می‌توانید همین کار را انجام دهید). اما اگر عکس روی کامپیوترتان باشد، کار مشکل‌تر می‌شود. در این حالت ابتدا باید عکس را روی اینترنت بفرستید یا اصطلاحاً آپلود (Upload) کنید. پس از آن بقیه‌ی کار به همین صورت انجام می‌شود.

ارسال عکس به اینترنت:

برای اینکه عکس‌های خود را روی اینترنت بصورت آنلاین در اختیار داشته باشید، ابتدا باید فضایی روی اینترنت داشته باشید تا بتوانید عکس‌های خودتان را روی آن فضا قرار دهید. در اینترنت سایت‌های زیادی هستند که فضای رایگان در اختیار شما قرار می‌دهند. شما می‌توانید عکس‌های خود را روی این فضای رایگان قرار دهید و سپس به روشی که گفته شد، عکس را در وبلاگ خود قرار دهید. تعدادی از این سایت‌ها را اینجا معرفی می‌کنم:

<http://www.villagephotos.com>
<http://www.geocities.com>
<http://www.sharemation.com>
<http://www.netfirms.com>
<http://www.50megs.com>

بعضی از سایت‌های رایگان، اجازه نمی‌دهند عکسی را که آنجا فرستاده‌اید، در وبلاگتان قرار دهید. در این میان سایتی که فقط اختصاص به عکس دارد و کارایی بیشتری نیز نسبت به بقیه دارد، سایت <http://www.villagephotos.com> است.

در صفحه‌ی خوشامد گویی، با کلیک روی دکمه ورود به سایت، به صفحه‌ی Sign in منتقل می‌شوید و با وارد کردن شناسه و کلمه‌ی عبور می‌توانید وارد صفحه‌ی مدیریت یادداشت‌ها و پیام‌ها شوید (در دفعات بعد، در همان صفحه‌ی اصلی پرشین بلاگ نیز می‌توانید شناسه و کلمه‌ی عبور را وارد کنید) این صفحه‌ی اصلی کار شماست. امکانات این صفحه، بسیار شبیه به برنامه ورد (Word) است. در بخش عنوان، عنوان یادداشت و در کادر اصلی نیز متن یادداشت خود را بنویسید. سپس دکمه‌ی (فرستادن یادداشت و بازسازی وبلاگ) را کلیک کنید.

ایجاد لینک:

برای اینکه بخشی از نوشته را به صفحه‌ی دیگری در اینترنت لینک کنید. به این صورت عمل کنید: متن مورد نظر را انتخاب کنید، دکمه‌ی insert or edit hyperlink را در بالای صفحه کلیک کنید. در بخش آدرس، آدرس کامل صفحه‌ی مورد نظر را وارد کنید. (دقت کنید که عبارت <http://> از قبل در این کادر وجود دارد؛ مراقب باشید آن را دوباره تکرار نکنید). در کادر پنجره اگر عبارت «نمایش در یک پنجره جدید» را انتخاب کنید، صفحه‌ی مورد نظر در یک پنجره جدید باز می‌شود. دکمه‌ی قبول را کلیک کنید. برای حذف لینک هم آن بخش را انتخاب کنید و دکمه‌ی Remove hyperlink (اولین دکمه‌ی سمت راست) را کلیک کنید.

انتخاب قالب:

شما می‌توانید به سادگی یک قالب جدید برای وبلاگتان انتخاب کنید. برای این کار روی لینک انتخاب قالب در سمت راست صفحه کلیک کنید. در صفحه‌ی انتخاب قالب، چندین قالب آماده وجود دارد که می‌توانید با کلیک روی دکمه‌ی انتخاب، قالب مطلوبتان را انتخاب کنید.

مشخصات شخصی:

با کلیک روی دکمه‌ی مشخصات شخصی، به صفحه‌ای می‌روید که در آن می‌توانید بعضی از مشخصاتی را که هنگام ثبت نام وارد کرده‌اید، تغییر دهید. مشخصاتی از قبیل: نام و نام خانوادگی، جنسیت، سن و غیره

ثبت در فهرست کاربران:

این قسمت برای وبلاگ‌ها اهمیت زیادی دارد؛ زیرا پس از ثبت، وبلاگ شما در فهرست وبلاگ‌های پرشین بلاگ نمایش داده می‌شود و تعداد زیادی به بازدید کنندگان آن افزوده می‌شود. در بخش موضوع، زمینه‌ی فعالیت وبلاگ را مشخص کنید و

پس از هر بار زدن Post مطلب نوشته شده در قسمت پایین صفحه دیده می‌شود و امکان تغییر آن هم با زدن Edit وجود دارد.

برای دیدن صفحه‌ی ساخته شده و امتحان کردن آن، کافی است که روی View Web Page در قسمت سمت چپ نوار سیاه رنگ وسط صفحه کلیک کنید.

پس از پایان کار، حتماً کلید Sign Out را در بالای سمت راست صفحه فشار دهید. استفاده از پرشین بلاگ به علت داشتن رابط کاربر (Interface) فارسی و تاریخ شمسی و برخی امکانات دیگر، آسان‌تر است.

ثبت نام در پرشین بلاگ:

ثبت وبلاگ سایت پرشین بلاگ بسیار ساده است. ابتدا به آدرس <http://www.persianblog.com> بروید. سپس در منوی اصلی (سمت راست) روی لینک عضویت در سایت کلیک کنید. در صفحه‌ی عضویت باید فرم ثبت نام را پر کنید. برای تکمیل فرم ثبت نام به این نکات توجه داشته باشید:

برای انتخاب زبان فارسی و انگلیسی می‌توانید از دکمه‌های Shift و Alt استفاده کنید.
 توجه کنید که فیلدهای ستاره‌دار حتماً باید پر شوند.

در بخش شناسه‌ی کاربری دقت کنید که این شناسه حتماً باید به زبان انگلیسی باشد. در ضمن شناسه‌ای که اینجا انتخاب می‌کنید، بخشی از آدرس وبلاگتان خواهد بود. یعنی اگر شما در این بخش عبارت ehsan را تایپ کنید، آدرس وبلاگ شما به این صورت خواهد بود:

<http://ehsan.persianblog.com>

در شناسه‌ی کاربری می‌توانید از حروف و اعداد انگلیسی استفاده کنید.

کلمه‌ی عبور یا پسورد به حروف کوچک و بزرگ حساس است.

حتماً عدد سن خود را به انگلیسی وارد کنید وگرنه با پیغام خطا مواجه می‌شوید.

شناسه و کلمه‌ی عبور به پست الکترونیکی شما ارسال می‌شوند. پس حتماً یک آدرس معتبر وارد کنید.

در پایان موافقتنامه را بخوانید، و کلمه‌ی «بلی» را انتخاب کنید و دکمه‌ی «فرم بالا مورد تأیید است» کلیک کنید. اگر همه چیز درست باشد و اگر شناسه‌ی کاربری قبلاً توسط شخص دیگری ثبت نشده باشد، شما به صفحه‌ی خوشامد گویی منتقل می‌شوید (در غیر این صورت باید مراحل قبل را مجدداً تکرار کنید).

نوشتن یادداشت در وبلاگ:

وصال

● مریم عرفانیان

و میان ساروق گذاشتی. چهار گوشه‌ی ساروق را گره زدی و آن را به دوش گرفتی. می‌دانستی این نان‌ها را که به نیازمندان روستا بدهی، نذرت ادا می‌شود.

نذر کرده بودی اگر او از جبهه بیاید، اگر سالم بازگردد، یک کیسه‌ی آرد را نان بپزی و به نیازمندان بدهی و او بازگشته بود. آن روز صبح که کنار رودخانه نشسته بودی و کوزه را از آب سرد و زلال پر می‌کردی، چشم که از آب رود برداشتی، اول چکمه‌های سیاه و واکس نخورده‌اش را دیدی که از فرط خاک‌آلودگی رنگ باخته بودند و وقتی سر بلند کردی و لباس‌های رزمش را دیدی، قلبت به یکباره فرو ریخت و کوزه‌ی سفالین از دستان لرزانت بر سنگ‌های کنار رودخانه افتاد و شکست. ایستادی روبه‌روی او ایستادی و در حالی که گوشه‌ی روسری گلدارت را جلوی صورت سرخ شده از شرم‌ت گرفته بودی زیر چشمی به او نگریستی که آرام در برابرت ایستاده بود. چشمان قهوه‌ای رنگش زیر سایه‌ی ابروان خوش حالتش حالتی مردانه به او داده بود. او گرد آلوده کنار رود دو زانو نشست، کوزه‌ی دوم را از آب سرد رودخانه پر کرد و به دست گرفت و در حالی که آن را به دستت می‌داد، گفت: «نمی‌دانم چرا یک دفعه توی راه دلم بد افتاد و زود برگشتم، دختر عمو...».

درخششی قلبت را روشن ساخت. می‌دانستی با آن همه نذر و نیازت، به زودی بر می‌گردد... و آن روز او آمده بود و تو آخرین نذرت را هم ادا کرده بودی...

وقتی پدرت به خواستگاری‌اش جواب منفی داد، دلت بدجوری شکست. دایم می‌گریستی. تنها کسی را که در زندگی از جان بیشتر دوست داشتی، او بود. تنها کسی که به خاطرش حاضر شده بودی در برابر پدرت بایستی و بگویی او تنها کسی است که تو با او ازدواج خواهی کرد و پدرت در حالی که دانه‌های درشت تسبیح را می‌چرخاند. به تو نگریسته بود که از خجالت سرخ شده و سرت را پایین انداخته بودی و با انگشت طرح اسلیمی ترنج قالی را دنبال می‌کردی و نگاه از آن بر نمی‌داشتی مبادا که چشم در چشم پدر بیندازی.

صدای پدرت را شنیدی که می‌گفت: «درسته که پسر عموته، درسته که می‌گن عقد دختر عمو، پسر عمو توی آسمون بسته شده، ولی همه‌ی این حرف‌ها من راضی به این وصلت نیستم. و تو می‌گریستی؛ دانه‌های اشک از روی گونه‌های تبادرت روی ترنج قالی فرو می‌ریخت و باز صدای

بهار آمده بود و سبزی درختان باغ، چشم را می‌نواخت. عطر شکوفه‌های گیلان همه جا را پر کرده بود. دانه‌ی قهوه‌ای رنگ زمین‌های اطراف خانه‌های کاهگلی روستا، زیر ساقه‌های نورسیده‌ی گندم پنهان شده بود. نسیمی که از روی ساقه‌های کوتاه و نازک گندم می‌گذشت، فرش سبز رنگ زمین را چون موج آب، به حرکت در می‌آورد. تو «ساروق ۱» کهنه‌ات را روی زمین پهن کردی و نان‌هایی را که به دست خودت پخته بودی، روی هم چیدی





عوض شده است. تو گوشه‌ی روسری گلدارت را جلوی صورت سرخ شده‌ات گرفتی و زیر چشمی او را نگاه کردی که میان لباس‌های رزم، هیبتی با شکوه داشت. با آن چشم‌های قهوه‌ای که سایه ابروانش حالت مردانه‌ای به او داده بود؛ و قلبت چنان در سینه‌ی پر تب و تاب می‌تپید که گویی جاذبه‌ی نگاهش می‌خواست دلت را از سینه بیرون بکشد.

شب جمعه همان هفته پای سفره‌ی عقد نشست، نگاهت به نان تزئین شده سفره‌ی عقد افتاد و حلقه‌ای اشک شکری که بر چشمان روشن تو دایره بست، خدای مهربان تو، مهربانت را به تو بازگردانده بود.

۱- ساروق: در زبان محلی خراسان به معنی بچه.

و اطراف را نگریستی؛ ولی هیچ صدایی در آن تاریکی، جز صدای زنجره‌ها و آوای باد در میان شاخه‌های درختان به گوش نمی‌رسید.

سه ماه از بهار آن سال می‌گذشت و سبزی درختان باغ و سرخی گیلان‌های نشسته بر شاخه‌ها بیشتر شده بود. دامنه‌ی زمین‌های اطراف خانه‌های کاهگلی روستا زیر ساقه‌های بلند گندم می‌گذشت، فرش طلایی رنگ را چون موج آب، به حرکت در می‌آورد.

تو، ساروق کهنه‌ات را پهن کردی و نان‌هایی را که به دست خودت پخته بودی، روی هم چیدی و میان ساروق گذاشتی. چهار گوشه‌ی ساروق را گره زدی و آن را به دوش گرفتی، می‌دانستی این نان‌ها را که به نیازمندان روستا بدهی، حاجت دومت هم برآورده می‌شود.

تو نذرت را ادا کردی و دعایت مستجاب شد. هنوز پنج‌شنبه‌ای که قولش را پدرت به خواستگاران داده بود، نیامده بود که او آمد. با همان لباس‌های خاکی رنگ و کفش‌های غبارآلود. در چارچوب خانه‌تان

پیدایش شد، درحالی که سرش را پایین انداخته بود و به ترنج قالی چشم دوخته بود. آن روز تو را برای چندمین بار از پدرت خواستگاری کرد.

گفت: «عموجان، من که پسر و مادر ندارم، در حقم پدری کنی.» و پدرت اشک در چشم‌هایش حلقه بسته بود و دست بر شانه‌ی برادرزاده‌اش گذاشته بود، بی‌آنکه دیگر به خواستگاری پسر عمو همایون خان بیندیشد، گفت: «فکر می‌کردم شاید تو سال‌ها بر نگریدی و گرنه همان دفعه‌ی اول که به خواستگاری دختر عمویت آمدی موافقت می‌کردم. حالا هم دیر نشده، شما دو تا برای هم ساخته شده‌اید».

با شنیدن حرف‌های پدر، جانم از شوق لبریز شد. می‌دانستی نذرت مورد قبول واقع شده و پدر با وجود آن همه مخالفت‌ها، به یکباره تصمیمش

پدر که در گوشت پیچید: «همین شب جمعه عقدکنان تو و براته، قول ازدواجت را به پسر عمو همایون خان داده‌ام...».

و این اولین بار بود که در زندگی احساس بی‌پناهی و درماندگی می‌کردی. احساس می‌کردی که تنها وجود دوست داشتنی، زندگی‌ات را از دست خواهی داد. تنها کسی را که از کودکی‌ات دوست داشتی، همبازی‌اش بودی و با او سال‌های کودکی را میان گندم‌های نو رسیده‌ی زمین‌های اطراف خانه‌های کاهگلی روستا جست‌وخیز کرده و دویده بودی.

تنها کسی که با بزرگ شدنش و بزرگ شدن از هم دور شدیدی. او بود که دیگر برای آب کردن کوزه‌های سفالین کمک نمی‌کرد و دیگر برای دویدن و زودتر رسیدن به رودخانه با هم مسابقه نمی‌گذاشتید.

وقتی بزرگ شدی. وقتی دانستی نجابت و حیای یک دختر نوجوان در این است که با دختران هم‌سن و سالش همراه باشد و با آنان کنار رودخانه برود و با آنان نان ببزد و از مردان دوری کند، از او دور شدی. از او جدا شدی و دیگر حتی برای لحظه‌ای نتوانستی به چشمانش بنگری بی‌آنکه گونه‌هایت سرخ شود.

و باز هم گریستی و دانه‌های اشک از روی گونه‌هایت تبادارت پایین می‌غلطید و این بار، لبه‌ی تنور نشسته بودی. تنور سیاه شده از دود آتش نان‌هایی که شب‌ها می‌پختی. تنوری که تمام دود و نیازهایت را در میان دل ملتهب و داغدارش زمزمه می‌کردی و می‌گریستی و اشک‌هایت میان تنور می‌چکید و نجوایت با گل‌های آتش آن ادامه می‌یافت...

با همان سادگی دخترانه‌ات، با همان بی‌ریایی قلب کوچک از خدا خواستی که تو را به او برساند. از خدا خواستی که تو را برای او و او را برای تو نگه دارد. زمزمه‌های غمگین در تنور گرم می‌پیچید و آرام آرام، با نجوایی آهنگین طنین می‌انداخت.

وقتی که اندوهت را با تنور باز گفتی، احساس سبکی کردی، دلت لرزید. احساس کردی، صدایی می‌آید؛ صدایی ملوکوتی، صدایی ربانی؛ صدایی که گیرایی آن را در هیچ آوایی نشنیده بودی و لحنی که آن را در هیچ کلامی نیافته بودی! حس می‌کردی صدایی تو را می‌خواند و می‌گوید حاجت اجابت می‌شود.

و این بار تپش قلبت را درون سینه‌ی پر تب و تاب بیشتر احساس می‌کردی. سربلند کردی

کلمات

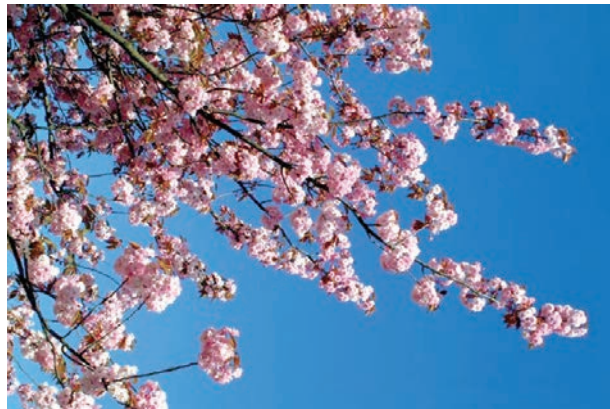
پیراهن من و تو
در زنجیر اندازه‌هاست
در گام‌های کوتاه
در اندیشه‌ی قامت‌های مناسب
کلمات ربط سنگینی را،
شهادت می‌دهند
میان من و تو،
میان ما
و مردم
اما من به درختان فکر می‌کنم
که قد کشیدن را،
در چارچوب روز یا شب
محکوم نبوده‌اند،
من به جاری زمان فکر می‌کنم
نه به اعصار
محبوس در قاب طلایی تاریخ
آزادی در نطفه‌های پراکندست
در سنگریزه‌های بی‌نشان
در کوه‌های بی‌نام
خیال سبزی که در رگ‌های گیاه می‌گذرد
همچون برف‌های گنگ
و برگ‌های نالان
تسبیح فصل را می‌شمارند
اما من دوست دارم
که زندگی دنیا باشد
نه شهر!...

طاهره صفارزاده

نیاز روحانی

به پاس یک دل ابری، دو چشم بارانی
پر است خلوت‌م از یک حضور روحانی
کسی که وسعت او در جهان نمی‌گنجد
به خانه‌ی دل من آمده است مهمانی!
غمی به قدمت تاریخ درد انسان داشت
ولی به وسعت جغرافیای انسانی
چه بود؟ صاعقه‌ای کز سر زمانه گذشت
و یا ز خواب جهان یک عبور طوفانی
نشسته است به جانم همیشه تا هستم
غمش اصیل‌تر از یک نیاز روحانی
هنوز می‌شنود آن صدای محزون را
دل‌م به روشنی آیه‌های قرآنی

فاطمه راگعی



دل‌م هوایی شد

نیامدی و دل‌م ناگهان هوایی شد
تمام دل‌ه‌هایم تو و جدایی شد
لبالب از تو شدم، ابر تند و غوغاگر
سکوت سر به گریبان من فدایی شد
نسیم تلخ شقایق، تلاوت باران
دریخ، گریه‌ی خندان آشنایی شد
سفر به سوی تو دیوانگی‌ست می‌دانم
که خط فاصله دیگر خط نهایی شد
کبوتری پر خود را به باغ می‌سایید
خبر... که خانه در آغوش روشنایی شد
شبانۀ بال گشودم، سپیده پر می‌ریخت
بهانه بودم و اندیشه‌ها، خدایی شد
به بال و پر چه نیازی است اوج نامعلوم
به عشق بال و پر آرائیم رهایی شد
چرا به یاد تو آتش به جان دل می‌ریخت
تو در کجای زمانی «غزل» کجایی شد؟

غزل تاجبخش



نی‌محزونی

امشب ای ماه به درد دل من تسکینی
آخر ای ماه تو همدرد من مسکینی
کاهش جان تو من دارم و من می‌دانم
که تو از دوری خورشید چه‌ها می‌بینی
تو هم ای بادیه پیمای محبت چون من
سر راحت ننهادی به سر بالینی
هر شب از حسرت ماهی من و یک دامن اشک
تو هم ای دامن مهتاب پر از پروینی
همه در چشمه‌ی مهتاب غم از دل شویند
امشب ای مه تو هم از طالع من غمگینی
من مگر طالع تو خود در تو توانم دیدن
که توأم آینده‌ی بخت غبار آگینی
نی‌محزون مگر از قربت فرهاد دمید
که کند شکوه ز هجران لب شیرینی
تو چنین خانه کن و دل‌شکن ای باد خزان
گر خود انصاف کنی مستحق نفرینی
کی بر این کلبه‌ی طوفان زده سر خواهی زد
ای پرستو که پیام‌آور فروردینی
شهریارا اگر آیین محبت باشد
چه حیاتی و چه دنیای بهشت آئینی!

استاد محمدحسین شهریار



احمد عزیزی دو ماه در بیمارستان

مکاشفه‌ی شاعر در کما

پانزدهم اسفند، نیمه‌ای از ماه مانده بود تا سال کهنه نو شود، احمد عزیزی شاعر انقلاب، اهل بیت و دفاع مقدس به دلیل مشکل قلبی و کلیوی به بیمارستان امام علی (ع) کرمانشاه مراجعه می‌کند، او را به بیمارستان امام خمینی (ره) منتقل می‌کنند و آنجا به کما می‌رود، وضعیتی که تا کنون ادامه دارد.

پزشکان وضعیت هوشیاری او را پایین گزارش کرده‌اند و احمد عزیزی بیش از دو ماه را در وضعیتی به سر می‌برد که برای دوستدارانش نگران کننده است.

متولد چهارم دی ۱۳۳۷ در سرپل ذهاب کرمانشاه و صاحب آثاری چون «کفش‌های مکاشفه»، «شرجی‌آواز»، «خواننامه و باغ تناسخ»، «ترجمه‌ی زخم»، «باران پروانه»، «رودخانه‌ی رؤیا»، «ملکوت تکلم» و «سیل گل سرخ» اکنون در وضعیتی است که به گفته‌ی پزشکان تنها یک معجزه او را به زندگی باز خواهد گرداند.

ضریح گمشده

عشق من پاییز آمد مثل پار
باز هم ما با ز ماندیم از بهار

احتراق لاله را دیدیم ما
گل دمید و خون نجویدیم ما
باید از فقدان گل خونجوش بود
در فراق یاس مشک‌ی پوش بود

یاس بوی مهربانی می‌دهد
عطر دوران جوانی می‌دهد

یاس‌ها یادآور پروانه‌اند
یاس‌ها پیغمبران خانه‌اند

یاس ما را رو به پاکی می‌برد
رو به عشقی اشتراکی می‌برد

یاس در هر جا نوید آشتی‌ست
یاس دامان سپید آشتی‌ست.....

افشا

مادرم
تضمین تداوم شکوهمندی‌هاست
و کتاب‌های آسمانی
گلدوزی دامنش را به عهده دارند
آن‌ها بی‌تداوم فرو رفتند
با نفس‌های بریده
و محروم از چشمه‌های مینوی
اما مادرم
بشارت جبرئیل را در لبخندش پیچید
و آسمان را
مثل قدمی نیلگون
روی سر دودمانم گرفت
ما گذشتیم
و زشتی‌ها را زخمی از پوزخند زدیم
از تبسم مادرم
در کنار محراب
چشمه‌ی سرخی شکفت
و راز تداوم شکوهمندی‌ها
تبار بی‌مرگم را
افشا کرد

زنده‌یاد سید حسن حسینی

لبخند می‌زنم

با مشت‌هایی گره کرده در خواب
رد می‌شوند از کنارم
چهره‌هایی که مرا به خاطر نمی‌آورند
و پرده‌هایی که پنجره‌ها را
باران می‌بارد
از شوق کوله پشته‌ات می‌پریم بیرون
نه!
این بار هم بهار را
با عطر پیراهنت اشتباهی گرفته‌ام

چگونه پیدایت کنم
وقتی تنها نشانی‌ات
بوسه‌ای‌ست
که کودکی‌ام را تنها گذاشته است.

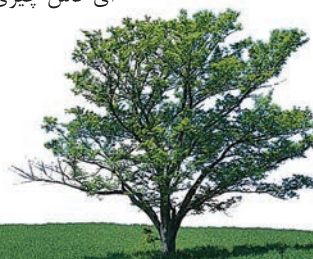
عبدالحسین انصاری

مرگ مؤلف

شعری در سوگ قیصر امین پور

وقتی که بعد از سرودن حرف از مؤلف نباشد
یعنی خدا بعد خلق یک «حسن یوسف» نباشد
یعنی گلستان بدون شیخ اجل شوره‌زار است
تصنیف مرده است وقتی روح مصنف نباشد
شریان ناب تغزل می‌خشکد آرام آرام
وقتی که تشریف شاعر بر شعر مشرف نباشد
تو روح شعری در این متن مثل جنین در دل
بطن
حتی اگر زندگی با جسمت مصادف نباشد
بعد از تو دنیا شبیه یک بغض کهنه است در من
ای کاش چیزی به نام «مرگ مؤلف» نباشد.

زینب چوقادی - اصفهان





فرهنگی برای آرامش

رمادی ۹

یکی از بچه‌های دلسوخته‌ی جنگ می‌گفت. بیشترین ضربه را در جنگ، بچه‌های آزاده خورده‌اند. هم جانبازند، هم اسیر بوده‌اند و هم اینکه هر روز شهید می‌شدند و زنده. زندگی، آزاده‌ها چیزی مثل خواب و بیداری بوده است. چیزی بین مرگ و زندگی. کسی چه می‌داند بر آن‌ها چه گذشته است. اگر درد درد جسم باشد بالاخره زخم است دوا و درمان دارد، مسکن دارد. اما زخم روح، زخمی التیام ناپذیر است. مگر می‌شود آن تحقیرها و کوچک شدن‌ها را فراموش کرد. آن همه توهین و جسارت که سربازان رژیم بعث به بچه‌های اسیر می‌کردند. می‌گفت: مگر فراموش می‌شود، این خاطره‌ها در تمام سلول‌های بدن بچه‌های آزاده رسوخ کرده، هر روز در ذهنشان مرور می‌کنند آنچه بر آن‌ها گذشته است. می‌گفت: بابا، ما این بچه‌ها را فراموش کرده‌ایم. وقتی هم یادمان می‌افتد یاد سهمیه و مزایا و وام می‌افتیم. آخر یکی نیست بگوید زخم روح با وام خوب نمی‌شود. با پول با مقام... با هیچی. به خدا این بچه‌ها خیلی مظلوم و محبوبند هر چی هم می‌گویند یک از هزار است. اگر هم بگویند مگر ما می‌فهمیم.

«رمادی ۹» خاطرات روزهایی است که خاکستری بودند و پر از شلاق و درد. روزهایی که سفیران ایرانی با امید پشت سر گذاشتند تا دشمن را بیش از پیش تحقیر کنند. روزهایی که سرشار از امید به آزادی و ایمان بود. این کتاب از خاطرات آزاده اسماعیل قیومی می‌گوید و ایثارگری دیگر آزادگان وطن در اسارت یار محمد عرب عامری این خاطرات را گردآوری کرده و توسط نشر شاهد روانه‌ی بازار کتاب کرده است.

بعضی از کتاب‌ها آنقدر خوب و مفید هستند که باید در کنار کتاب‌هایی همچون حافظ و مولانا در هر کتابخانه‌ای باشند. کتاب‌هایی که می‌توانند به تو آرامش بدهند. یکی از این کتاب‌ها، کتاب «فرهنگ جبهه» است که می‌تواند تو را با حال و هوای روزهایی آشنا کند که به درک و تجربه نیامده‌اند. با فضا و مکان و آدم‌ها و ادبیاتی آشنا می‌کند که بخشی از تاریخ پر افتخار کشور است محسوب می‌شود. در مجموعه کتاب «فرهنگ جبهه» با نوعی از زندگی آشنا می‌شوی که هیچ کجای این کروی خاکی ندیده و نشنیده‌ای، این کتاب، فرهنگ جبهه انقلاب اسلامی ایران در جنگ تحمیلی (۶۸-۵۹) موضوع کلی مجموعه «گفتار»، «نوشتار» و «رفتار» رزمندگانی از سراسر کشور در جبهه‌های جنگ تحمیلی در دوره‌ی دفاع مقدس است.

«فرهنگ جبهه» مجموعه‌ای پانزده جلدی است که به کوشش سید مهدی فهیمی و همکاران توسط انتشارات سروش به چاپ‌های متعدد رسیده است.

این کتاب آنقدر خوب و خواندنی است که رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای دفتر پژوهش و گسترش فرهنگ جبهه در سال ۷۰ درباره‌اش فرموده است:

«وقتی که جلد اول کتاب فرهنگ جبهه در آمد، طبعاً به طور عادی مثل بقیه‌ی منشوراتی که پیش من می‌آوردند، نشستیم آن را خواندیم. این کتاب از بس من را جذب کرد، آن را تا آخر خواندم؛ بعد دیدم این کافی نیست؛ به خانه برگردم و گفتم همه بنشینید این کتاب را بخوانید! در جمع خانواده، جاهایی از این کتاب را خود من باز کردم و خواندم؛ گفتم این کتاب اصلاً باید در فضای خانه‌ها باشد و همه باید آن را همیشه داشته باشند.»

پس فرصت مطالعه‌ی این مجموعه را از دست ندهید.



رهنمود

انس با کتاب

کتاب خریدن باید یکی از مخارج اصلی خانواده محسوب شود. مردم باید بیش از خریدن بعضی از وسایل تزئینی و تجملاتی، مثل این لوسترها و میزهای گوناگون و میله‌های مختلف و پرده‌ها و این قبیل چیزها، به کتاب اهمیت بدهند و اول کتاب را بخرند. مثل نان و خوراکی و وسایل معیشتی لازمی که در خانه هست، کتاب هم باید از این قبیل باشد.

خلاصه باید با کتاب انس پیدا کنند. اگر انس پیدا نکنند جامعه ایرانی به هدف و آرزویی که دارد، حق او هم هست نخواهد رسید.

مقام معظم رهبری

می‌کوش به هر ورق که خوانی

تا معنی آن تمام دانی

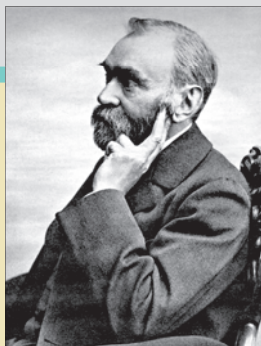
هدف از مطالعه، فراگیری و به خاطر سپاری است، نه صرفاً گذراندن وقت و مشغول بودن. از این رو، نحوه‌ی برخورد با کتاب‌ها هم به تناسب عمق و محتوا و موضوعش فرق می‌کند. برخی از نویسندگان کتاب‌ها را به سه نوع تقسیم کرده‌اند:

۱- چشیدنی ۲- بلعیدنی ۳- هضم کردنی
۱- کتاب‌های چشیدنی را باید نگاهی اجمالی و گذرا کرد و در همین حد فهمید که چیست و درباره‌ی چیست

۲- کتاب‌های بلعیدنی، نکات مفید دارد و باید خوانده شود. ولی چندان نیازی به تعقل و تأمل ندارد و به صرف خواندن سریع هم مقصود حاصل می‌شود، مانند کتاب‌های تاریخی، قصه، رمان، فکاهیات، مجلات و روزنامه‌ها.

۳- کتاب‌های هضم کردنی، نیاز به دقت و تأمل دارد تا مطالبش فهمیده و به خاطر سپرده شود. مانند کتاب‌های درس، تحقیقی، فنی، فلسفی.

پس در انتخاب کتاب دقت کنید. از هر نوع انتخاب کنید ولی بیشتر کتاب‌هایی را انتخاب کنید که عمق و محتوایش تو را به قله برساند.



نوبل از نوع ادبیاتی‌اش

دانه درشت‌ها همه جا هستند و آن قدر درشتی و فرنگی‌شان توی ذوق می‌زند که فلسفه، موسیقی، فیلم، شعر یا رمان و ادبیات سرش نمی‌شود. مهم این است که در رنگینک جهانی نوبل آنجا که همه‌ی چشم‌ها خیره است و سکوت موسیقی ممتد نگاه‌هاست، اسم یک نویسنده‌ی یک رمان‌نویس به عنوان برنده‌ی جایزه‌ی نوبل برده شود تا حالا ۱۰۳ برنده‌ی نوبل ادبیات از پله‌های آکادمی سوئد بالا رفته‌اند و جایزه‌شان را گرفته‌اند.

این ۱۰۳ نفر از سال ۱۹۰۱ تا به حال دارند مزد لذتی را می‌برند که نویسندگان قبلی به آلفرد نوبل سوئدی هدیه داده بودند. نوبل ادبیات را آکادمی سوئد چیزی در حد و اندازه‌های فرهنگستان خودمان به «برجسته‌ترین اثر با رویکرد آرمان‌گرایانه، اهدا می‌کند. این تأکید بر آرمان‌گرایانه بودن در متن وصیت‌نامه‌ی نوبل ذکر شده و آن سال‌های اول، تنها به دلیل همین نقیصه لئوتولستوی، هنریک ایبسن و امیل زولا نوبل نگرفتند.

از میان ۱۰۳ برنده‌ی نوبل ادبیات، فقط هفت نفر زن بودند. کشور فرانسه با سیزده جایزه و ادبیات انگلیسی زبان با ۲۵ جایزه، بیشترین تعداد جوایز را بین کشورها و زبان‌ها دارند.

آسیا و آفریقا و آمریکایی جنوبی فقط ۱۲ جایزه را برده‌اند و بقیه سهم غرب اروپا و آمریکا بوده است. نویسندگان معروف و معتبری مثل بور حسن، گراهام گرین، مارسل پروست، سامرست موم و کازانتزاکیس نوبل گرفتند به جای آن، وینستون چرچیل به خاطر گزارش‌های ژورنالیستی‌اش نوبل ادبیات ۱۹۵۳ را گرفته است. آکادمی فقط به شاعران، داستان‌نویس‌ها و نمایش‌نامه‌نویس‌ها نوبل داده و از گذاشتن اسم مترجم‌ها در لیست کاندیداها خودداری می‌کند.

جالب است بدانید که بر روی مدال نوبل ادبیات، مرد جوانی حک شده که زیر درخت برگ بود نشسته و با شیفتنی، آواز الهه‌ی هنر را گوش می‌دهد و می‌نویسد.



دلتنگی برای صیاد

«یک شب خواب دیده بود که امام به او می‌گوید: «شما کارتان درست می‌شود نگران نباشید» ۲۱ فروردین ۱۳۷۸ بود، کارش درست شد.

فردای روزی که به خاک سپرده بودنش، می‌روند سر خاک، «آقا» هم آن‌جا بود، زودتر از بقیه آمده بود، می‌گفت: «دلم برای صیادم تنگ شده؟» آدم باید خیلی بزرگ باشد. خیلی عزیز باشد که یک شخصیت بزرگ مذهبی جهان، یک رهبر سیاسی آنقدر دلش تنگ دیدارش شود که صبح زود بر سر مزارش حاضر شود. حکایت صیاد شیرازی، حکایت آن آدم بزرگ است که خیلی‌ها دلشان برای دیدن دوباره‌اش پر می‌زند. یکی مثل آقای صیاد که وقتی جنگ تمام شد. تمام حسرتش این بود که جنگ تمام شده است و او شهید نشده. اما از آنجایی که «گر آه تو از جنس نیاز است/ در باغ شهادت باز، باز است».

او به شهادت رسید تا ثابت شود که این در رحمت برای خوبان همیشه باز است. «خدا می‌خواست زنده بمانی» مجموعه‌ای است خواندنی از خاطرات زندگی شهید «علی صیاد شیرازی» که توسط فاطمه غفاری و انتشارات «مؤسسه روایت فتح» در ۲۳۸ صفحه به چاپ رسیده است.

علاوه بر نشر روان کتاب و ضمایم، روای‌های مختلف و روایت‌های زیبا و خواندنی از زندگی سردار شهید صیاد شیرازی، به غنای اثر افزوده است. روایت‌هایی که زوایای مختلف خانوادگی و اجتماعی صیاد را به وضوح نشان می‌دهد. زندگی صیاد یک زندگی است با سعی و تلاش مداوم و غوطه‌خوردن در سختی‌هایی که هر کس نمی‌تواند به راحتی ازشان بیرون بیاید. زندگی‌ای است برای درست زندگی کردن و درست کردن زندگی آدم‌هایی که دور و برش بوده‌اند؛ از خانواده و دوست و همسایه بگیر تا سربازها و افسرها و فرماندهان و...

خوب است ما هم از این خاطرات درس بگیریم. پس خواندن این کتاب را فراموش نکنید.

گفت‌وگوی ناتمام

«چشم از ماه رنگ پریده گرفتم و رفتم داخل سنگر همسایه. بچه‌ها هنوز در خواب بودند. به بهانه‌ی نماز صبح صدایشان کردم. دو تا از بچه‌ها همین طور که داشتند چشمانشان را می‌مالیدند، گفتند: «ما مگر چند بار نماز صبح باید بخوانیم، یک ساعت پیش ما نماز خواندیم!»

پرسشگرانه آن‌ها را نگریستم: «عزیز من! الان اذان گفتند. شما کی، نماز چی! خواندید؟!»

یکی دوید توی حرفم: «آقا مهدی داشت نماز می‌خواند. حدود یک ساعت پیش ما هم نماز خواندیم و خوابیدیم.»

با خنده گفتم: «آقا مهدی داشت نماز شب می‌خواند.»

حیرت بچه‌ها در خواب و بیداری دیدنی بود. بمب خنده در فضای تاریک سنگر ترکیب همگی از خواب پریدند. وضو گرفتند و پشت سر آقای مهدی به نماز ایستادند.»

«گفت‌وگوی ناتمام» مجموعه خاطراتی از رزمندگان اسلام است که توسط حسین ذکریایی گردآوری شده است. مجموعه‌ای که به ارتباط بچه‌های جنگ با خدا و فریضه‌ی با شکوه نماز می‌پردازد. گفت‌وگویی با خدای خود که حتی در سخت‌ترین شرایط و بحران‌ها هم فراموش نمی‌شد. و همان راز و نیازها بود که آن‌ها را بیش‌تر از پیش به خداوند نزدیک می‌کرد و خدا را می‌دیدند که عاشقانه به سویش می‌شتافتند.

خواندن این کتاب که توسط نشر شاهد به چاپ رسیده است را فراموش نکنید.



رژه روز ارتش - پراگ

حمل یک سفره ماهی یک تنی توسط هلی کوپتر برای انتقال به اقیانوس



اعتراض یک لبنانی به دولت سینیوره در خصوص گرانی، او قیمت اقلای مانند: برنج، عدس، پنیر، شیر، روغن، بنزین و... را روی تابلویی یادداشت کرده است



رستوران هوایی در مجارستان و گروهی از خبرنگاران میهمان این رستوران



یکی می آید و یکی می رود، مراسم معارفه و تودیع مدودف رئیس جمهور جدید و پوتین رئیس جمهور سابق روسیه، هر چند پوتین دو روز بعد با عنوان جدید یعنی نخست وزیر کشورش به صحنه سیاست بازگشت



این هم راه حلی برای جبران نبود مادر

تصویری زیبا از مزرعه پرورش گل لاله در هلند



برندگان شماره قبل:

۱- محمد مهدی آردن، تنگستان، بوشهر

۲- مهدی نجفی، اصفهان

[illegible]

طراح جدول: ابراهیم زارعی

حل جدول شماره گذشته:

١٢ ١١ ١٠ ٩ ٨ ٧ ٦ ٥ ٤ ٣ ٢ ١

ج	س	ع	ل	ق	ح	ه	ا	ي	ج	١
ج	س	ع	ل	ق	ح	ه	ا	ي	ج	٢
ج	س	ع	ل	ق	ح	ه	ا	ي	ج	٣
ج	س	ع	ل	ق	ح	ه	ا	ي	ج	٤
ج	س	ع	ل	ق	ح	ه	ا	ي	ج	٥
ج	س	ع	ل	ق	ح	ه	ا	ي	ج	٦
ج	س	ع	ل	ق	ح	ه	ا	ي	ج	٧
ج	س	ع	ل	ق	ح	ه	ا	ي	ج	٨
ج	س	ع	ل	ق	ح	ه	ا	ي	ج	٩
ج	س	ع	ل	ق	ح	ه	ا	ي	ج	١٠
ج	س	ع	ل	ق	ح	ه	ا	ي	ج	١١
ج	س	ع	ل	ق	ح	ه	ا	ي	ج	١٢

۸- چهارمین شهید محراب که روز ۱۱ تیر ۶۱ به دست منافقین به شهادت رسید - بسیار اندیشمند - بندگان

۹- روز شهادت شهیدان رجایی و هنر با این نام
نامگذاری شده است - از جنگ‌های پیامبر اسلام
(ص)

۱۰- از خواهران برونه - در شرع اسلام به خویشاوندانی می‌گویند که پیوند ازدواج با آنان حرام است - کشنده‌ی بی‌صدا

۱۱- نصف نخود - هر - غار وحی
۱۲- دشمن - شهر استان یزد و زادگاه ادیب
معاصر دکتر محمد علی اسلامی - بارکش شهری
۱۳- سبزی سرشار از ویتامین A - عجله

افقی

- ۱- دبیر کل حزب الله لبنان
- ۲- سقف فرو ریخته - امین تر - مادر ورزش ها
- ۳- لوس - نیمه ی روشن زمین
- ۴- چاشنی غذا - باغ ارثیه ی حضرت زهرا (س)
- که غصب شد - عملیاتی در غرب هورالهوریه و در تاریخ ۱۶ مرداد ۱۳۶۴
- ۵- شاعر ایتالیایی قرن ۱۴ میلادی - سر بیگانه
- ۶- رازش فاش شده - نمره ی زیر ده - شگرد - پنبه دانه
- ۷- رمز عملیات کربلای ۴ در منطقه ابوالخطیب و شلمچه که در تاریخ ۶۵/۱۰/۳ به وقوع پیوست
- عملیات نامنظم که در تاریخ ۲۸ تیر ۱۳۶۶ در شمال استان موصل عراق روی داد.
- ۸- زمینه ی اثر - بدی - دودلی - امانت داران
- ۹- مهریه ی حضرت زهرا (س) - قائم مقام شهید لشکر ۲۷ محمدرسل الله(ص) که در تاریخ ۱۳ تیر ۱۳۶۵ به فیض شهادت نایل گشت.
- ۱۰- رمان شولوف - مهربانی - مخفف واز
- ۱۱- دریاچه ی حمام - بیماری زودگذر
- ۱۲- مدفن شاه عبدالعظیم حسنی (ع) - هنگام
- عصر و وسیله ی تزریق دارو
- ۱۳- عملیاتی با رمز یالانه که در تاریخ ۶۱/۱۱/۱۸ در مکان فکه - جزایه روی داد.

عمودی

- ۱- زبان علمی و مقدس هندیان - موجب شفاعت اگر خدا بخواد
- ۲- پیامبری ملقب به ذوالنون (ع) - آراستگی و نظم - تصدیق آلمانی
- ۳- آزاده‌ی کربلا - کارهای بسیار زشت - خورشید
- ۴- وسیله‌ی روز مبدا - سر سلسله‌ی آل زیاد
- ۵- خسیس پس نمی‌دهد - قطب منفی جریان برق - از وسایل طبخ چای
- ۶- میوه‌ی آتشین! از اوراق بهادار - پراکندگی - وسیله‌ی نامیدن

اشتراک ششماهه: ۲۴۰۰ تومان یکساله: ۴۸۰۰ تومان

..... انحصار

متقاضی نشریہ شاہد جوان می باشم کہ حق اشتراک آنرا :

طی رسید بانکی پیوست به حساب ۵۵۵۰۱۸۲۰۵۵۵ بانک تجارت شعبه میدان هفتم تیر تهران (قابل پرداخت در کلیه شعب بانک تجارت) به نام موسسه فرهنگی شاهد وارن نمودام.

نشانی، دقیق:

تلفن و کد شهرستان:

امضا: تاريخ:

فرم اشتراک
جوان

نشانی مجله: تهران صندوق پستی

105710/194

تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴



بابک از ؟

- سلام.
- سلام بفرمایید.
- منزل آقای...؟
- بله با کی کار دارید؟
- با آقا بابک!
- باباجان بابک یک اشتباهی کرد، اومد عذرخواهی هم کرد. چرا دست از سرش بر نمی‌دارید؟
- ببخشید خانم من از مجله‌ی شاهد جوان تماس می‌گیرم، از تهران می‌خواستم هم حالشان را بپرسم هم نظرشان را درباره مجله بدانم. اگر نیستند مزاحم نمی‌شوم.
- نه خانم جان نیستن ولی تو را به خدا گوش کنید من چی می‌گم.
- بفرمایید مادر جان!
- بچه‌ام از درس و مشق افتاده. فردا، پس فردا امتحان کنکور داره. ولی نمی‌دانم چرا اینجوری شده. این بچه یک خطایی کرده که خودش هم پشیمان شده. به خدا پشیمان شده. اصلاً این بچه پژمرده شده. نمی‌دونم چیکار کنم. خانم جان شما باهاش صحبت می‌کنید؟ بگم به شما زنگ بزنم؟
- از نظر ما اشکالی نداره! اگر خودشان مایل بودند تماس بگیرن. با هم صحبت می‌کنیم. شما هم خودتان را ناراحت نکنید به امید خدا درست می‌شود. امری ندارید؟
- خدا عمرتان بدهد. دستتان درد نکنه دخترم. به بابک می‌گم شما زنگ زدید.

منصوره رفیعی - سیرجان

- سلام من از مجله‌ی شاهد جوان تماس می‌گیرم منصوره خانم تشریف دارند؟ خانم رفیعی؟
- بله. بله منصوره جان بابا بیا بالاخره به تو هم زنگ زنم!
- سلام عزیزم! چرا اینقدر نفس نفس می‌زنی؟
- ببخشید! دویدم. آخه تو حیاط بودم.
- گویا منتظر تماس ما بودی.
- بله چند هفته است. از وقتی شماره‌ی اردیبهشت را خواندم منتظر بودم.
- خب حالا تماس گرفتیم. بفرمایید ببینیم تو این هفته چه حرف‌هایی آماده کردیدی که به ما بگیدی؟



مثل زندگی شما. ولی صفحات مورد علاقه‌ی شما هنوز هم هست. منتظر نامه‌هاتان هستیم.
- بله حتماً. شما دوستان خوبی برایم هستید. از تماس‌تان ممنون.

غزاله شیرین‌زاده - تهران



- سلام خانم.
غزاله خانم تشریف دارند؟
- بله، خودم هستم.
- خوب هستید؟
- من از مجله‌ی شاهد جوان تماس می‌گیرم.
- جدی می‌گید؟
- بله! شما هم از مخاطب‌های وفادار ما هستید البته تا شش، هفت ماه پیش. چی شده خبری از شما نیست؟
- راستش پیش‌دانشگاهی هستم و سخت مشغول درس خواندن، یک سؤال تو ذهنم هست که ولم نمی‌کند. اجازه بدید بپرسم تا بعد به سؤال‌هاتون جواب بدم.
- بفرمایید.
- ببخشیدها ولی شما اونجا واقعاً آنقدر بیکار هستید که می‌نشینید و به مخاطب‌هایتان زنگ می‌زنید؟ البته من خیلی خوشحال شدم.
- جواب سؤال را خودتان دادید. همین که شما خوشحال می‌شوید برای ما ارزش دارد و اگر در ماه ساعاتی در روز را به این کار اختصاص می‌دهیم، در واقع جزو کارهای مهم تحریریه به حساب می‌آید. اینکه، مستقیم از نظرات و پیشنهادهای مخاطبانمان مطلع می‌شویم برایمان مهم است.
- بله متوجه شدم. ای ول دارید!
- نگفتی چرا خبری ازت نیست!
- پیش‌دانشگاهی و درس و کنکور و توقع و انتظار و دانشگاه و...
- کافیه عزیزم فهمیدیم بچه درس‌خوانی هستی غزاله خانم!
- مجبورم بخونم. چاره‌ای جز این ندارم! البته شوخی می‌کنم درس را دوست دارم. رشته‌ام ریاضی فیزیک است و برنامه‌های زیادی برای آینده دارم. مجله اردیبهشت را ورق زدم یک تغییری دیدم که خوب بود. چند تا مطلب از شما خوندم که جالب بود. تیر ماه که امتحان دادم مطمئن باشید باز هم می‌شوم جزو مخاطبان وفادارتان.

نسبیه بهادری - گرگان

- سلام.
- سلام بفرمایید.
- منزل آقای بهادری؟ می‌تونم با نسبیه خانم صحبت کنم؟
- بله! شما؟
- من از مجله‌ی شاهد جوان تماس می‌گیرم.
- بله، خوب هستید، خسته نباشید. نسبیه جان الان دو ماهه که ازدواج کردن و رفتن خونه بخت، ولی الان اینجا هستند. گوشی چند لحظه لطفاً.
- سلام عروس خانم.
- سلام.
- مبارک باشه ان‌شاءالله خوشبخت باشید.
- خیلی ممنون. راستش یه کم شوکه شدم. اصلاً انتظار نداشتم.
- بله. طبیعیه، این واکنش اکثر مخاطب‌های ما در دو ماهه اخیر بوده، ولی الان دیگه همه‌ی مخاطب‌های ما می‌دانند که این صفحه مختص شماست! حتماً مجله را بخوانده‌اید!
- بله درسته! این دو ماهه اخیر با خانه‌داری حسابی محاصره شدم. می‌دانید دیگر مهمانی‌های



بعد از عروسی و مهمان‌داری وقتی برای مطالعه نگذاشته. ولی قبل از آن یکی از خواننده‌های پر و پا قرص شما بودم. واقعاً بعضی از مطالب خیلی جذاب بود.
مجله که تغییر نکرده؟ هنوز همان صفحات را دارید؟ نور و نقره و نقد و نظر و صفحه‌ی دوم جلد جزو خواندنی‌های مورد علاقه‌ی من بود.
- مجله که تغییر کرده آن هم تغییرات مثبت.

- وای هول شدم. یه عالمه باهاتون صحبت کردم البته تو ذهنم.
 - خب تا حالت سرجاش بیاد بگو چند سالت؟
 - هفده ساله.
 - پس حسابی مشغول درس خواندن هستی. برای امتحان.
 - تقریباً. خودم را زیاد درگیر کتابهای درسی نمی‌کنم. کارهای مهم‌تری هم هست.
 - مثلاً چه کارهایی؟
 - خواندن کتابهای رمان و روزنامه، کارهای خانه، آشپزی، ورزش.
 - خب همه این‌ها خیلی خوبه! ولی درس هم مهمه این طور نیست؟
 - بله مهمه. از این جهت گفتم کارهای مهم‌تر، چون خیلی تمایل ندارم که وارد دانشگاه بشم. همین که دیپلم بگیرم و با نمره‌ی خوبی قبول بشم کافیه. کنکور شرکت می‌کنم، اگر هم قبول نشدم مهم نیست. در زمینه‌های دیگری می‌تونم پیشرفت کنم.
 - خیلی خوبه که این توانایی را دارید که برای خودتان تصمیم بگیرید و برای وقتتان برنامه‌ریزی کنید. ما هم امیدواریم که در راهی که انتخاب کردید و انتخاب می‌شوید موفق و پیروز باشید.



به یاد احمد جبلی

ف. ز پریشان از انار کرمان

سلامت را هر چند دیر پاسخ می‌گوییم ولی پر از مهربانی نثار تو.
 نوشته بودی بعد از شهادت دایات این مجله تنها مجله‌ای است که می‌تواند با تو همدلی کند و تو از خواندن آن لذت می‌بری که جای بسی خوشحالی است.
 از اینکه مجله دیر به دستت می‌رسد و هفته‌ها چشم انتظار می‌مانی ما را نیز دلگیر و ناراحت می‌کند. امیدواریم این مشکل هر چه زودتر بر طرف شود تا هم تو هر ماه بی‌هیچ تأخیری خواننده‌ی مطالب مورد علاقه‌ات باشی و هم ما راضی از خوشحالی و خرسندی‌ات.

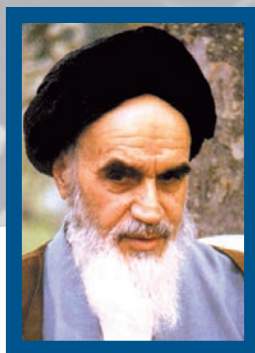
خانواده‌ی شهید محمدرضا دشتی‌زاده

به جرأت می‌توانیم از طرف آقای محمد جوانبخت نویسنده‌ی کتاب «سهراب در آب» که در آن زندگی فرزند شهیدتان را در قالب داستانی روان و زیبا بیان کرده است، بگوییم «وظیفه است» البته ما هم با شما همصدا شده و از تمام نویسندگانی که رد عشق و سادگی را در بطن زندگی فرزندان انقلاب هنرمندانه به خطوطی روشن و زیبا تبدیل می‌کنند تشکر و قدردانی می‌کنیم و هم از شما خانواده‌ی محترم که قدردان انجام وظیفه هستید. مثل همیشه سربلند و پیروز باشید.

فرزند شهید محمدرضایی!

سلام ما را پذیرا باشید. به پاس احترام به دل دریایی‌تان و حرمت قلم ساده و روان‌تان که آسمانی‌مان کرد بخشی از نوشته‌تان را که «قرار بود در محضر رهبری برای پدر بخوانید» می‌آوریم:
 دلم مرا می‌خواند که برای رهبرم به حرف بنشینم و از محمدرضایی بگویم که چند سالی مرا تنها پدر بود و روزهایی دگر از تابلوی سر کوجه دانستم پدری است که شهید نام گرفته، دلم مرا گفت که از دلی بگو که خودش را می‌نویسد. از تیتیری که در روزنامه‌ها گم شده است و قلم به نمایندگی از اشک و با اجازه از احساس فرزندتی از تبار ارزش، فرزندتی فراموش شده از آن روزها، می‌خواهد در حضور سیدی از تبار فاطمه، نانایی از حق و صدایی از نور، در حریم پدرش بخواند آنچه را همیشه از او می‌خواست. پس آرام می‌گویم اجازه‌ام دهید در این حضور از او زمزمه کنم و بعد بخواهم که دعایم کنید آقا. من از دور نیتی در دل و شما به یک نگاه از عرش استجابتش را بخواهی و به دعایی بدرقه‌ام کنی. قبولم کن آقا، بگذار نگاهی به این جمع آرامش بخشد. می‌شناسی‌شان، مادرانی که روزی به یک جرعه تسبیح و آیای قرآن فرزندان‌شان را به عرش هدیه دادند. تا کلام امام را در دلشان حک کنند. عباس‌هایی در این حضور تو را می‌خواند که تکه‌ای از وجودشان در همان سال‌ها به آسمان امانت داده شد، بی‌آنکه ادعایی بر درصدی داشته باشند که جامعه به آن‌ها هدیه داده... و همسرانی که تنهایی‌ها را با چک ضمانت شده به اشک سر سجاده سپردند تا عهد دیرینشان با صبر را به تفسیر کنند. فرزندان که توکل را می‌شناسند و سهمیه نبود او را در حضور تو می‌جویند. نه در دانشگاهی که جامعه آن را معنا می‌کند و می‌دانم در امتداد این حضور غیرت پدرم مهر پدران‌اش را آشکار خواهد ساخت.
 پس می‌گویدت. پدر! دخترت خود واقف است بر چشم‌های روزگار - می‌داند که توکل چیست. عهدش را با وصیت‌نامه نانوشت‌هاست به یاد دارد. و بلند تو را خواهد خواند که هیچ گله‌ای از اینگونه نبودنت ندارد. و امروز چشمش بهترین ساعتش را می‌گذارند. چرا که جوابی از سوی تو آمد - خلاصه و ساده - مهربان و بی‌ادعا - بی‌منت و بدون هیچ انتظاری - و این جواب تنها از آن پدران است که بدون هیچ... برای دخترانشان ارسال می‌شود. با نگاه مردی که سالیانی دل در حریم عرشیان داده و دست بر اشک یتیمان آن دیار.
 قربان قدمت آقا در لحظه‌ای که پدرم ناظر است و به انتظار تبسم چهره‌ای که در اسمی به نام محمدرضا خلاصه شده.

نیره عباسی - مادر شما



Imam Khomeini was born in a religious family in ۱۹۰۱ AD. His birthday coincides with the anniversary of Hazrat Fatima(SA).He studied in Arak and Qom and was ۲۷ years old which began teaching philosophy and wrote many books on various aspects of religion .At the age of ۳۰ ,married the daughter of a religious scholar and had ۳ daughters and ۲ sons.

Very soon he began to issue his warnings against Zionism, U.S.A and Shah ,calling people to struggle against them all when the majority of people were afraid of Shah's Regime seriously.

In ۱۹۶۳,Shah's supporters and Savak agents rushed to people in Faziyyeh,Qom, and killed many of them .Imam Khomeini protested the cruelties and was prisoned and then exiled to Turkey and after a while transferred to Iraq.There he began teaching and continued informing people of Shah's cruelties and his attachment to U.S.A.

In sep.۱۹۷۸ ۲۷, Imam had to leave Iraq and go to Paris and leading Revolution from there.

Finally ,Imam returned to Iran in ۱۲th Bahman ۱۳۵۷ and after ۱۰ days ,the people could celebrate victory .In ۱۲ Farvardin ۱۳۵۸,Islamic Republic of Iran was stablished .In ۱۳۵۹,Saddam Hossein began a war against Iran that continued for ۸ years and Imam lead it with faith to God and love to his people.

ترجمه متن شماره قبل:

شهید سید مرتضی آوینی در سال ۱۳۲۶(۱۹۴۷) در شهر ری به دنیا آمد. او فارغ التحصیل رشته معماری از دانشگاه تهران بود. در سال ۱۹۷۹ با تأسیس جهاد سازندگی، کارش را در آنجا با ساختن فیلم های مستندی در باره ظلم و بی عدالتی رژیم گذشته شروع کرد. اولین فیلم او به نام «خان گزیده ها» در باره خسروخان قشقایی و قیام علیه او بود. بهترین و معروف ترین اثر او روایت فتح است که اثری جاودانه در باره شجاعت رزمندگان اسلام است. در سال ۱۳۷۱ (۱۹۹۲) سری جدید روایت فتح را آغاز کرد و همزمان در عملیات جست و جوی پیکرهای شهیدان شرکت داشت و در ۸ آوریل ۱۹۹۳ (فروردین ۱۳۷۲) در فکه به شهادت رسید. او از سوی رهبر معظم انقلاب به «سید شهیدان قلم» ملقب شد.

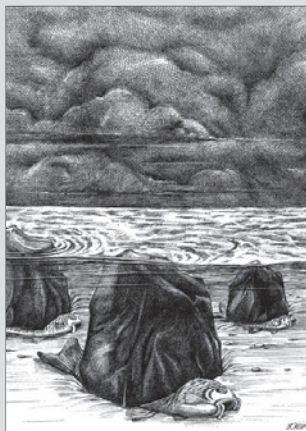
از شما خوانندگان عزیز مجله می خواهیم در صورت تمایل متن فوق را ترجمه کرده و به آدرس ما ارسال کنید . به بهترین ترجمه جایزه داده می شود.

برندگان ترجمه ی شماره گذشته:

- ۱ - احمد پورپاریزی نژاد، سیرجان کرمان
 - ۲ - سعیده قرایی، شهرستان تایباد
-



محسن نوری نجفی
متولد ۱۳۳۶ تهران
از پیشکسوتان کاریکاتور و
از هنرمندان با سابقه در این
رشته است. همچنین در
جشنواره های مختلف داخلی
و سراسری شرکت نموده و
جوایز متعددی را از آن خود
نموده است.



برنده شماره گذشته:
۱- فایزه بهیاد، نیشابور

کاریکاتور یست: مسعود شجاعی طباطبایی
خوانندگان عزیز مجله‌ی شاهد جوان می‌توانند برداشت خود را از
کاریکاتور نوشته و به دفتر مجله‌ی ارسال کنند.
مجله‌ی شاهد جوان ضمن اعلام بردگان به بهترین نوشته
جایزه می‌دهد.
حتما روی پاکت قید شود: مربوط به شاهد جوان.



انتشارات شاهد

هیئت داوران نشر شاهد را بخاطر:

- محتوای خوب کتاب‌ها
- تخفیف مناسب
- توجه به نیاز مردم
- استقبال مردم
- انتخاب کرد

ناشر نمونه بیست و یکمین
نمایشگاه بین‌المللی
کتاب تهران

